

بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی

تا پایان قرن چهارم هجری

بقلم

آقای دکتر غلامحسین صدیقی

استاد و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشکده ادبیات



« در این وقت بود که چشمان آموزگار فرگردیده
وقطرات اشک بر صورتش روان گشته بود کلام خود را
قطع نمود و از جا برخاست »

مؤلف فراندالادب

(دوره دوم ص ۶-۷ تهران ۱۳۶۶ ه. ق.)

نگارنده در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی فهرستی از نام برخی از آثار علمی نثر فارسی که تا پایان قرن پنجم نوشته شده در مقدمه کتاب قراضه طبیعیات بمناسبت ارتباط موضوع آن کتاب با اسور و مسائل علمی و بیان توجه ایرانیان در قرنهای ابتدائی دوره اسلامی به تصنیف این نوع کتابها ترتیب داده منتشر ساخت و بعضی از آثار ادبی و تاریخی و دیوانی را چون از موضوع متن کتاب دور دید در حواشی ذکر کرد پس از آن تاریخ چون ادامه این مطالعه را در مبحث جامعه‌شناسی فرهنگی و فکری ایران سودمند می‌دانست هر جا اثری از این نوع نوشته‌ها دید و خواند نام آنرا ثبت کرد اکنون قسمتی از آن یادداشتهای بیمقدار را که مشتمل بر ذکر بعضی از نوشته‌های تاریخی و ادبی و دیوانی و دینی و علمی تا پایان قرن چهارم است و به بعضی از آنها تا این وقت توجهی نشده بعنوان سپاسگزاری بنام فقید ادب عبدالعظیم قریب که تلمیذ تحریرت گرانقدر او بوده است مصدر ساخته بستمایشگران آن استاد ارجمند تقدیم مینماید .

رعایت اختصار را از تمهید مقدمه و ذکر آثار نثر فارسی در قرن پنجم خودداری کرده خوانندگان را بمقدمه کتاب مذکور حواله میدهد .

زبان رسمی و ادبی ایرانیان یعنی پهلوی ساسانی (پارسیک) و زبانهای عام و لهجه‌های محلی پس از سقوط شاهنشاهی کهن و پهناور ساسانی و غلبه عرب چنانکه در نظایر این مورد بسیار دیده شده است از میان نرفت ولی استیلای قوم فاتح از طرفی زمینه و مقدمات انتشار زبان آنانرا فراهم ساخت و از طرف دیگر باعث انتقال مرکز قدرت و اداره از مغرب بشمال شرقی ایران و تطوّر سریع و سپس رسمی و ادبی گشتن یکی از زبانهای عام یعنی زبان دری و تفوق آن بر عموم زبانهای عام ایرانی گروه غربی و شرقی دیگر مانند پهلوی و سغدی و خوارزمی و ختنی و لهجه‌های محلی شد. زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) هر چند بضعف گرائید لکن قرن‌ها خاصه نزد پیشوایان مذهبی که آنرا همچون زبان دینی بکار بردند باقی و برقرار ماند و نه تنها آثار بزرگ مهمی از تألیفات پهلوی این دوره باقی مانده بلکه مقدار نسبتاً کثیری از جمله‌ها و عبارات آن زبان بعلتهای مختلف در تألیفات عربی نویسان ایرانی و غیر ایرانی در آمده که قسمتی از آنها بمانده است.

اولین نمونه‌های بیش و کم کوتاه فارسی دری نیز که از بعضی جهات دنباله زبان پهلوی ساسانی است و حتی قبل از اسلام زبان شهرهای مداین و درگاه پادشاهان بود و لغات اهل مشرق ایران و خراسان و بلخ بر آن غلبه داشت^۱ و بتدریج زبان رسمی و ادبی و علمی و دینی و فلسفی و ملی ایرانیان شد پیش از نوشته‌های مستقل مبسوط از همین راه برای ما حفظ شده است. ذکر یکایک این نمونه‌های متعدد گذشته از آنکه نیازمند تتبع و استقصای کامل است در حدود تنگ این مختصر نمی‌گنجد^۲ لکن نوشته‌های نسبتاً مفصل و تألیفات مستقل فارسی دری تا آنجا که باطلاع نگارنده رسیده بقرار ذیل است.

۱- رش : ابن‌الدیم ، الفهرست ص ۱۳-۱۴ (چاپ لیپزیگ ۱۸۷۱-۲م) نقل از ابن‌المقفع) ؛ یاقوت ، معجم‌البلدان ج ۳ ص ۹۲۵ (چاپ لیپزیگ) در عنوان فهلو (نقل از حمزه اصفهانی و شاید در اصل از ابن‌المقفع).

۲- برای اطلاع اجمالی از این کلمات و جملات خصوصاً رش : اشعار ابونواس و کتابهای جاحظ و عیون الاخبار ابن‌قتیبه و اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری و کتاب المسالك و بقیه در حاشیه صفحه بعهم

۱- قطعه‌ای از نامهٔ خصوصی فارسی بخط عبری این نوشته در بیابان ختن (ترکستان چین) کشف شده و آنرا از اواخر قرن اول (۹۹-۱۰۰ هجری مساوی ۷۱۷-۷۱۸ م.) میدانند^۱.

بقیه از صفحهٔ قبل:

الممالک ابن خرداد به و کتاب البلدان ابن الفقیه همدانی و تاریخ طبری و رسالهٔ بدء شأن ابو عبد الله محمد ترمذی و کتاب الزینة تألیف ابو حاتم رازی و ترجمهٔ تاریخ بخاری نرشخی و سروج الذهب و التنبيه والاشراف مسعودی و کتاب البدء و التاريخ مقدسی و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی و احسن التقاسیم بشاری مقدسی و مفاتیح العلوم خوارزمی و طبقات الشعراء ابن المعتز و محاسن اصفهان مافروخی و المعرب جوالیقی و تاریخ الحکماء قنطی و شفاء الغلیل خفاجی. از دانشمندان معاصر ایرانی بیشتر از همه علامهٔ فقید محمد قزوینی و علامهٔ تقی زاده و سپس مرحوم اقبال آشتیانی و مرحوم بهار و آقایان همائی و مجتبی سینی و دکتر رضا زاده شفق و سعید نمیبی و دکتر محمد معین و دکتر صنفا و دکتر مهدی محقق این موضوع را در مقالات و نوشته‌های خود مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند (رش: فهرست مقالات فارسی بکوشش ایرج افشار ذیل نام اشخاص مذکور). - از شرق شناسان ف. فن گرونه باوم و ولاد ییمیرسینورسکی و والتر بیرونو هرمان هنینگ و ژیلبر لازارتتبعاتی در این باب کرده‌اند.

۱- این نامه را که بسیاری از قسمتهای آن پاره و تپاه شده دکتر اورل اشتاین که در ۱۹۰۰-۱۹۰۱ بحکم حکومت هند مشغول کاوش علمی در ترکستان چین بود در اطراف بیابان ختن بدست آورد و سرگلیوت آنرا تحت عنوان یک اثر قدیم عبری و فارسی از ختن در مجموعهٔ اشتاین با آثار قدیم فارسی دیگر بیاورد داشت مقدمه‌ای^۱ اشتاین و یادداشتهای متمم باشروا. ای. کولی و جی ویسمر باعکس قسمتی از آن و ترجمهٔ متن در روزنامهٔ انجمن آسیائی سلطنتی لندن (سال ۱۹۰۳ مقاله ۲۶ ص ۷۳۵ و بعد) منتشر گرد. سرگلیوت معتقد است که این نوشته متأخرتر از قرن هشتم میلادی نیست و بلکه متعلق با آغاز قرن مذکور است زیرا در سطر ۲۳ آن این جمله دیده میشود: «چون یزید فرستاد... نزدیک اسپهبد» و غرض از یزید والی خراسان یزید بن مهلب (۹۷-۵۹۹) است که قسمتی از طبرستان را در زمان سلیمان بن عبد الملک در ۹۸-۹۹ هجری (۷۱۷ م) گشود (رش: تاریخ الرسل والملوک ابو جعفر محمد بن جریر طبری، چاپ لیدن ۱۸۷۹-۱۸۸۱ م. سلسلهٔ دوم ص ۱۳۲۴) و چون عمر بن عبد العزیز خلیفهٔ اموی (۹۹-۱۰۱ هجری) یزید را خلع و بزدان کرد پس پیغام او با سپهبد فرخان متأخرتر از سال ۹۹ هجری نمیتواند بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

۲ - کتاب بهافرید فروردینان. برای پیروان کیش خود^۱.

جنبش بهافرید در ۱۲۹ هجری قمری آغاز شد و در سال ۱۳۰ با قتل او پایان رسید پس محتمل است که وی کتاب خود را در ۱۲۹ کرده باشد و این تا حال قدیمترین کتابهای دینی فارسی اسلامی است^۲ که خبری از آن بوسیله عالم و محقق بزرگ

بقیه از صفحه قبل:

باشد متن این نوشته تا آنجا که معلوم میشود حاکی واقعه ایست که چندان زمانی از آن نگذشته است. پس اگر این نظر درست باشد ویزید و سپهبد همانها باشند که ذکر شد تاریخ نامه بتقریب سال ۱۰۰ (۷۱۸ م) خواهد بود در آنچه از این نوشته مانده جز نام یزید تنها یک کلمه عربی (رکیب = رکاب) دیده میشود و با آنکه نامه ظاهراً از یک یهودی دیگر است چنانکه باشر توجه کرده هیچ کلمه عبری در آن نیست و حتی خدا با نام فارسی «ایزدخدا» ثبت شده است. نیز رش: بنویست، «درباره قطعه‌ای از کتاب مزامیر سریانی و فارسی» روزنامه آسیائی پاریس سال ۱۹۳۸ ص ۴۵۸؛ زالمان، زاپیسکی، نشریه انجمن باستان شناسی بخش شرق شناسی امپراطوری روس ج ۱۶ (۱۹۰۴ م) ص ۰۴۶-۰۵۷ (با اصلاحات و تصحیحات متعدد)؛ هنینگ، کتاب درسی، ایران شناسی ج ۱، ص ۷۹-۸۰؛ هنینگ، قدیمترین نسخه شعر فارسی، ترجمه فارسی متن سخنرانی استاد هنینگ از آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۵۳ ص ۲؛ ژیلبرلازار (ژ. ل.)، زبان قدیمترین آثار نثر فارسی ص ۳۱ (متن فرانسوی). این امر درخور توجه است که اولین نوشته‌های فارسی دری بسبب حاجتی که مردم در مناطق مختلف ایران بنوشتن داشتند تنها بخط عربی که از جهات متعدد مورد نیاز عامه بود صورت نمی‌گرفت بلکه خط عبری و سریانی قدیم (= خط ثقیل = استرانگلو) و مانوی نیز بکار میرفت.

۱- رش: ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه ص ۲۱۰ (چاپ ادوار زاخائو، لیبزیگ ۱۹۲۳)؛ عباس اقبال «ذکر بعضی از قدیمترین آثار مفقوده نثر فارسی» مجله شرق دوره اول ص ۹۵؛ جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری بقلم نگارنده (بزبان فرانسوی) ص ۱۱۱-۱۳۲.

۲- چون تا کنون جز قسمت نسبتاً قلیلی از آثار مکشوف در ناحیه تورفان بررسی نشده و بطبع نرسیده است میتوان انتظار داشت که با پیشرفت کار تتبع و طبع آثار مذکور اطلاعات بیشتری راجع بآثار فارسی آنها بماند ولی با در نظر گرفتن آنچه از آن نوشته‌ها بچاپ رسید کتاب بهافرید فعلاً کهن‌ترین کتابهای دینی فارسی است که خبری از آن داریم.

ابوریحان بیرونی بما رسیده است ابوریحان گوید^۱ « و کتابی بفارسی برای پیروان خود نهاد » از این جمله بصراحت معلوم نمیشود که این کتاب بفارسی دری زبان معمول در خراسان ساخته شده بود یا پهلوی و نیز روشن نیست که کتاب مذکور بخط اسلامی بوده یا بخط پهلوی ولی چون ابوریحان بی فاصله پس از اتمام شرح خروج و جنبش بهافرید از ظهور مقنن (متوفی بسال ۱۶۶ ه. ق.) و قیام او علیه والی خراسان و لشکریان مهدی خلیفه سخن رانده و در ضمن گزارش احوال و آراء او گوید^۲ « و من اخبار او را از فارسی عبری گردانیده ام » و میدانیم که ابوریحان پهلوی نمیدانسته و مستبعد است که اخبار مقنن در خراسان برای مردمی که زبانشان فارسی دری بوده بزبان و خط پهلوی نوشته شده باشد، با احتمال قوی میتوانیم بگوئیم که غرض ابوریحان از فارسی کتاب بهافرید نیز زبان دری است که بخط عربی نوشته شده بوده است نه زبان و خط پهلوی و از این شاهد و شاهدها و قرینه های دیگر معلوم میشود که دعوت و تبلیغ دینی در تطوّر و انتشار نثر فارسی سهم و نصیبی داشته است.

۳- سه کتیبه کوتاه فارسی بخط عبری مکشوف در افغانستان شرقی که محتملاً مربوط بسال ۱۳۵ هجری (۷۵۲-۷۵۳ م) است^۳.

۴- قطعه ای کوچک از ترجمه فارسی زبور نسطوری بخط سریانی که نزدیک تورفان کشف شده^۴ و تاریخ آن معلوم نیست ولی بسیار قدیم مینماید^۵.

۱- الآثار الباقیه ص ۲۱۰: « و وضع لهم کتاباً بالفارسیة ».

۲- جای مذکور ص ۲۱۱: « وقد ترجمت اخباره من الفارسیة الی العربیة ».

۳- رش: هنینگ، کتیبه های تنگ ازائو، نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ج ۲۰ (۱۹۵۷ م) ص ۳۳۵-۳۴۲؛ هنینگ، قدیمترین نسخه شعر فارسی، جای مذکور ص ۲؛ زول، جای مذکور ص ۳۱.

۴- این نوشته را فن لوكوك از تورفان آورد وف. و. ك. سولدر در جشن نامه زاخانو (۱۹۱۵ م)، ص ۲۱۵-۲۲۲ انتشار داد، بنویست، ایران شناس محقق فرانسوی مطالبی را که مولر بنحو ناقص یا ناصحیح در باره آن نوشته، در مقدمه خود مورد بحث قرار داده بود اصلاح و تصحیح نمود؛ رش: بنویست، در باره قطعه ای از کتاب زبور (= مزامیر) سریانی و فارسی، روزنامه آسیائی پاریس سال ۱۹۳۸ ص ۴۵۸-۴۶۲؛ هنینگ، قدیمترین نسخه شعر بقیه در حاشیه صفحه بعد

۵- قطعه‌ای فارسی بخط سریانی^۱.

۶- قطعات فارسی بخط مانوی در تورفان^۲.

۷- اخبار مقتع - هاشم کازکی مروزی بلخی معروف به مقتع در سال ۱۵۲ یا ۱۵۸ هجری بر ضد خلیفه عباسی قیام کرد و جنبشی دینی بوجود آورد و سالها در ماوراءالنهر با همکاری پیروانش که به سپید جامگان یا مبیضه معروف بودند با عاملان

بقیه از صفحه قبل :

فارسی جای مذکور، ص ۲؛ نیز رش : ژ.ل. کتاب مذکور ص ۳۱ و ح .

۵- ژ.ل. جای مذکور ص ۳۱؛ بنویست (جای مذکور ص ۴۵۹) تاریخ آنرا بین زبان تحریر پاپیروس پهلوی سمر (قرن هفتم میلادی) و اوایل فارسی ادبی، وهننگ (قدیمترین نسخه شعر فارسی ص ۲) آنرا از قرن دهم میدانند .

۱- این قطعه را که هنوز بچاپ نرسیده ایرانشناس محقق هنینگ در کتاب مذکور ج ۱ ص ۷۹ ذکر کرده ؛ رش : م. بويس ، فهرست نسخه‌های خطی ایرانی مانوی در مجموعه آلمانی تورفان ، برلین سال ۱۹۶۰ ص ۱۳۰ ش ۷۳؛ نقل از ژ.ل. ص ۳۱ و ح .

۲- دو قطعه از آنها را مولر نشان داده و چند کلمه عربی آنرا ذکر کرده است «مولر... متذکر شد که در میان نسخی که از تورفان بدست آمده چند قطعه بزبان فارسی نیز یافته میشود که طبعاً باخط مخصوص مانویان نوشته شده مولر دو قطعه از این قبیل را یاد میکند . یکی قطعه‌ای در باب گاه شماری (قطعه م ۱۵۰) و دیگر قطعه مرتبط و مفهوم و در خورتوجهی شامل چهار صفحه تمام از کتابی در باب عقاید دینی (قطعه م ۱۰۶) . هیچیک از این دو قطعه تا کنون انتشار نیافته است و متأسفانه اخیراً دانسته شد که قطعه بزرگتر (م ۱۰۶) که هم از لحاظ مطلب و هم از لحاظ زبان اهمیت داشت در آشفته‌گیهای پس از جنگ از میان رفته است اما من با جستجو در میان اوراق خود بیافتن سوادى از آن موفق شدم که اکنون باید تا حدی جانشین نسخه اصلی محسوب گردد » (هنینگ ، قدیمترین نسخه شعر فارسی ص ۲-۳) ؛ نیز رش : ف. و. لک. مولر نسخه‌های خطی باقی مانده بخط سریانی قدیم (استرانگلو) ج ۲ ، انتشارات فرهنگستان علوم پروس ۱۹۰۴ م ، ص ۱۰۶ و ۹۵ ؛ هنینگ ، کتاب مذکور ج ۱ ص ۷۷ ؛ ژ.ل. جای مذکور ص ۳۲ و ح .

وقائدان خلیفه جنگید تادرسال ۱۶۶ هجری کارش تباہ شد و روزگارش بپایان رسید^۱ اخبار او پس از وی بزبان فارسی دری نوشته شد و اگرچه معلوم نیست که این امر در چه سالی انجام یافته لکن محقق است که ابوریحان بیرونی پیش از تألیف الآثار الباقیه عن القرون الخالیة (که ظاهرآ در سال ۳۹۱ بنوشتن آن مشغول بوده) آن کتاب را بعربی ترجمه کرده بود چنانکه در اثر مذکور پس از شرح ظهور مقنّع گوید «ومن اخبار اورا از فارسی بعربی گردانیده و آنرا در کتاب خود در اخبار سپید جامگان و قرمطیان» با استقصاء آورده ام^۲ و بنابراین تاریخ تصنیف آن کتاب میان سالهای ۱۶۶ - ۳۹۰ محدود می شود.

مؤلف کتاب اخبار مقنّع دانسته نیست اما ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی که متن عربی کتاب تاریخ بخارای (تألیف شده در ۳۳۲ هـ) محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶ - صفر ۳۴۸ هجری) را در سال ۵۲۲ هجری بفارسی در آورده در ذکر خروج مقنّع گوید که «محمد بن جعفر اندر کتاب این فصل را آورده است لیکن ناتمام و ابراهیم که صاحب اخبار مقنّع است و محمد بن جریر الطبری آورده است که . . .» و از این قول برمی آید که ابراهیم نامی کتابی بفارسی بعنوان اخبار مقنّع نوشته که تا سال ۵۲۲ باقی بوده و محمد بن نصر مقداری از آنرا نقل کرده است و میتوان احتمال داد که چون عنوان کتاب (اخبار مقنّع) و زبان آن (فارسی) با کتاب مذکور در الآثار الباقیه مطابق و منقولات ابوریحان با وجود اختصار اساساً با نقل محمد بن نصر موافق است هر دو کتاب یکی باشد و اگر تقدم ذکر آن کتاب بر تاریخ طبری در قول محمد بن نصر مبنی بر تقدم زمانی باشد پس اخبار مقنّع قبل از سال ختم کتاب طبری (۳۰۲) یا سال وقات او (۳۱۰ هجری) نوشته شده است و اگر فرض شود که دو کتاب بفارسی با یک عنوان و در یک موضوع تألیف یافته باشد تاریخ تألیف آنکه در دست ابوریحان بوده و بعربی در آمد متأخرتر از حدود سال ۳۹۱ (سال تقریبی تألیف الآثار الباقیه) و تاریخ تألیف ابراهیم که قسمتی از آن در ترجمه فارسی تاریخ بخارا ضبط شد متأخرتر از سال ۵۲۲ (سال ترجمه^۳)

۱- رش: جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف نگارنده (متن فرانسوی)

ص ۱۶۳-۱۸۶.

۲- الآثار الباقیه ص ۲۱۱:

ن الفارسیة الی العربیة و هی سستقصاة

فی کتابی فی اخبار المبیضة والقراطة

کتاب نرشخی بفارسی) نتواند بود. از کتاب اخبار مقنن که ابراهیم کرده است قسمت سودمند مهمی نیز در نسخه‌ای از تاریخ بلعمی موجود در کتابخانه^۱ وین ضبط شده که در نسخه‌های خطی و چاپی معمولی تاریخ بلعمی که بنظر رسیده دیده نمیشود و نگارنده هنگامی که بتحقیق نهضت‌های دینی ایرانی مشغول بود در کتابخانه^۲ وین بآن برخورد و ترجمه^۳ فرانسوی آنرا در تألیف خویش نشر داد^۴ و اصل آن نیز در نسخه^۵ فارسی جنبش‌های دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری (محفوظ در وزارت فرهنگ) آورده شده است^۶.

ترجمه کتاب شاناق پزشک هندی

شاناق معرب نام چنکیه^۱ پزشک و منجم هندی متفنن در علوم و حکمت است بعضی از محققان جدید او را همان چانکیه یا کوتیلیه^۲ وزیر مشهور چند رگوپته امپراطور هند که بتقریب از ۳۲۱ تا ۲۹۸ پیش از میلاد سلطنت کرده میدانند^۳

۱- نسخه خطی شماره ۳۷۴ ورق ۲۸۱-۲۸۳ الف .

۲- رش : جنبش‌های دینی مذکور ص ۱۶۴ ح ۵ و ص ۱۷۲-۱۷۸ .

۳- درباره نامه مقنن که قسمتی از آن فارسی است ، ب مردم شهرها و سخنان و ادعاهای

او ، رش : تاریخ بخارا ص ۷۸ و ۸۵ - ۸۷ .

۴- هاء آخرین نام و همچنین سنکه و کنکه و چرکه و سوچروته ... که پس از این

بیاید غیر تلفظ و برای بیان حرکت فتحه کاف است .

۵- کوتیلیه رابریخی از محققان صاحب کتاب سیاسی و اجتماعی مهم ارطشاستره میداندند

(رش : جرج سارتن مقدمه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۱۴۷-۱۴۸ (متن انگلیسی) ؛ الدومیلی ، علم

عرب ص ۷۳ (متن فرانسوی) عنوان بعضی از تصنیفات نیز که در کتب اسلامی به شاناق

منسوبست و پس از این بیاید جنبه سیاسی و اجتماعی دارد این ابی اصیبعه (طبقات الاطباء ج

۲ ص ۳۲-۳۳) از کتاب منتحل الجوهر (در کتاب سراج الملوك طرسوسی ص ۳۳۱ : منتخل

الجواهر و این عنوان که بمعنی گزیننده گوهرهاست بهتر می نماید .) که او آنرا از آثار شاناق

دانسته قطعه‌ای آورده که متضمن اندرزهایی بوالیان و حاکمان است . جرج سارتن نیز (جای

مذکور) در کیفیت نظریه‌های سیاسی کوتیلیه که جنبه ماکیاولی دارد تحقیق کرده است .

۶- رش : جرج سارتن (جای مذکور) ؛ الدومیلی ، علم عرب ص ۷۳ .

دانشمندان اسلامی تصنیفات متعدد به شاناق نسبت داده‌اند^۱ که یکی از آنها در پنج مقالت بنام صاحبش شاناق خوانده شده^۲ و با اسم کتاب السموم نیز معروف است این کتاب را منکه هندی که مردی پارسا و پزشکی استاد و فیلسوفی دانا بود و زبان هند (سانسکریت) و زبان ایرانیان رابخونی میدانست و از زبان هندی بفارسی و عربی^۳

۱- بشرح ذیل: کتاب السموم (یا کتاب شاناق) در پنج مقالت، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳؛ ابن الندیم در الفهرست (ص ۳۰۵) زیر عنوان «اسماء الکتب الهندیة فی الخرافات والاسمار والاحادیث» گوید: «کتاب شاناق فی التدبیر» و در جای دیگر (ص ۳۵) در عنوان «الکتب المؤلفة فی الفروسیة و حمل السلاح و آلات الحروب و التدبیر و العمل بذلك...» گوید: «کتاب شاناق الهندی فی امر تدبیر الحرب، و ما ینبغی للملک ان یتخذ من الرجال و فی اسر الاساور و الطعام و السم...» و ذیل «اسماء الکتب المؤلفة فی المواعظ و الاداب و الحکم الفرس و الروم و الهند...» (ص ۳۱۶) گوید: «کتاب شاناق الهندی فی الاداب خمسة أبواب». ظن نگارنده این است که موضوع هر سه کتاب با وجود اختلاف جزئی در عناوین یکی باشد لکن علامه قزوینی (هزاره فردوسی ص ۱۳۵ ح ۱) آنها را سه کتاب متفاوت دانسته است. ۲- کتاب البیطرة (طبقات الاطباء جای مذکور). ۳- کتاب فی علم النجوم (طبقات الاطباء جای مذکور). ۴- کتاب منتحل الجواهر (یا منتخل الجواهر و آن در صورت صحت انتساب بشاناق برخلاف نوشته ابن ابی اصیبعه لابد ترجمه عربی عنوان کتاب اوست.) که آنرا برای ابن قمانص (؟) هندی یکی از شاهان زمانش تألیف کرد (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲-۳۳؛ ابن قمانص ظاهراً تحریف نامی است که در مجمل التواریخ و القصص (ص ۱۲۰-۱۲۴) بشکل برقماریص دیده میشود.

۲- در مقدمه شاهنامه نثر ابونصوری شاناق نام کتاب تصور شده است (رش: هزاره فردوسی ص ۱۳۵ و ح ۲).

۳- ابن الندیم (ص ۲۴۵) گوید: «منکه الهندی، و کان فی جملة اسحق بن سلیمان بن علی الهاشمی، ینقل من اللغة الهندیة الی العربیة» ابن ابی اصیبعه (ج ۲ ص ۳۳) که ظاهراً عمین روایت را آورده گوید: «و وجدت فی بعض الکتب ان منکه الهندی کان فی جملة اسحق بن سلیمان بن علی الهاشمی و کان ینقل من اللغة الهندیة الی الفارسیة و العربیة» و معلوم نیست که کلمه «الفارسیة» از فهرست ابن الندیم یا: ۵. یا ابن ابی اصیبعه آنرا خود اضافه کرده است.

ترجمه می‌کرد و در روزگار هارون الرشید برای درمان بیماری سخت او از هند بعراق خوانده شد و باسلام گزاید^۱ از بهر یحیی بن خالد بن برمک (وزیر هارون از ۱۷۰ تا ۱۷۷ ه. ق) از هندی بفارسی^۲ درآورد و درآورنده آن بخط فارسی مردی

۱- جاحظ ، کتاب الحيوان ج ۷ ص ۶۵ .

۲- ابن ابی اصیبه گوید (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳ در شرح حال منکه): «من اللغة الهندية الى الفارسی» و در جای دیگر (ج ۲ ص ۳۳ در شرح حال شاناق) گوید: «ولشاناق من الكتب كتاب السموم... فسرره من اللسان الهندي الى اللسان الفارسی منکه الهندی...»
کلمة فارسی که معادل کلمات «فارسی» (در سیاق عبارات عربی) و «الفارسی» و «الفارسیة» و «اللغة الفارسیة» و «اللسان الفارسی» در مورد زبان بکار رفته در متنهاى عربی قرنهای ابتدائی اسلامی بچهار معنی استعمال شده است: اول بمعنی زبان ایرانی (بنحو عام، رسمی یا محلی، قدیم یا معاصر)، برای نمونه رش: ابوحاتم رازی (متوفی بسال ۳۲۲ ه. ق)، کتاب الزینة ج ۱ ص ۶۱ (در اینجا فرقی میان زبان اوستائی و پهلوی و فارسی معمول عصر مؤلف مذکور نیست الفهرست ص ۱۳۹ و ۱۲۹۴ .

دوم بمعنی زبان پهلوی ساسانی (= پارسیک) ، رش: بلاذری ، فتوح البلدان ، (قاهره ۱۳۱۹ ه. ق) ص ۳۰۸؛ جهشیاری، کتاب الوزراء والکتاب ص ۲۸ (چاپ مصر ۱۳۵۷ ه) و ص ۶۷؛ مسعودی، مروج الذهب (چاپ پاریس) ج ۴ ص ۸۹؛ حمزة اصفهانی تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء ص ۳۴۱ و ۳۴۰ (مطبعة کاویانی برلین)؛ الفهرست ص ۱۴ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۴-۲۴۵ (بار) و ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۳۶ و ۳۳۷ .

سوم . بمعنی زبان اهل فارس در جنوب ایران ، رش: یاقوت ، معجم البلدان ج ۳ ص ۹۲۵ (ذیل نام فهلوی) (منقول از کتاب التنبیه حمزة اصفهانی)؛ الفهرست ص ۱۳ و ۱۴ (از ابن المقفع) .
چهارم بمعنی فارسی دری، رش: ابن المعتز، طبقات الشعراء ص ۱۰؛ طبری سلسله ۲ ص ۷۲۴؛ کتاب الزینة ص ۶۵ و ۶۴ و ۷۱ و ۱۲۲-۱۲۳؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۱ (الفهلویة و الفارسیة) و ص ۲۹۳ (الفارسیة و الفهلویة)؛ مقدسی ، کتاب البدء و التاريخ ج ۳ ص ۱۳۸ و ص ۷۱۳؛ ثعالبی ، غرر اخبار ملوک الفرس ص ۱۰ و ص ۳۸۸؛ بیرونی ، الاثار الباقية ص ۲۱۱؛ بیرونی ، مقدمه کتاب الصيد نه ص ۱۳ (طبع ماکس میرهوف) (سه بار) و ص ۱۵؛ قفطی ، تاریخ الحکماء (چاپ لیبزیگ) ص ۱۴۰ .

بقیه در حاشیه صفحه بعد

بود بنام ابوحاتم بلخی. کتاب شاناق بدست عباس بن سعید جوهری مولای مأمون برای آن خلیفه ترجمه شد^۱ و متولی قراءت آن از فارسی بعربی همو بود^۲.

بقیه از صفحه قبل :

این استعمالات مختلف که گاهی حتی در کتاب یک مؤلف مانند کتاب الزینة از ابوحاتم رازی (ص ۶۱ و ۶۴) مشهود است در بعضی از موارد اشتباه یا ابهام بوجود آورده اظهار نظر قطعی در مفهوم کلمات مذکور را بافقد دلایل و قراین کافی دشوار میکند و از آن موارد است مقصود کلمه فارسی در ترجمه کتاب السموم شاناق، نگارنده بدون آنکه نظر خود را در اینجا قاطع بداند تصور میکند که غرض از فارسی در مورد منظور فارسی اسلامی است و قرینه نقل بخط فارسی که بعد از ترجمه آن کتاب یاد شده تأیید میکند که مقصود خط و کتابت فارسی اسلامی است زیرا ذکر چنین مطلب در مورد خط پهلوی در مأخذهای عربی معمول و معهود نیست.

پس شاید بتوان از این تصریح و مقدمات چنین نتیجه گرفت که منکه مطالب کتاب سموم را اسلاء میکرد و ابوحاتم بلخی آنرا بخط فارسی اسلامی می نوشت. بنا بر روایت طبری (سلسله ۳ ص ۷۴۸) و ابن ابی اصیبعه (ص ۳۳) منکه (ظاهراً در اوایل ورود خود بیغداد) ترجمان داشته و ابن الندیم منکه را از ناقلان زبان هندی بعربی شمرده است.

این نکته نیز در خور توجه است که در آورنده کتاب بخط فارسی سردی است اصلاً از اهل بلخ که زبان قومیش فارسی دری بوده است استاد فقیه اقبال بنقل از مکتوب علامه قزوینی نوشته است: «اگر این کتاب که از هندی (سانسکریت) بفارسی در عهد هارون الرشید و برای یحیی برمکی . . . ترجمه شده است بخط فارسی بعد از اسلام بوده پس عجالةً قدیمترین کتابهایی است که بزبان فارسی و خط اسلامی نوشته شده بود و بسیار مستبعد است که در بغداد در خلافت عباسیین و برای یحیی برمکی که مسلمان بوده و باظهر وجوه پهلوی نمیدانسته آن هم بتوسط یک مسلمان موسوم با ابوحاتم بلخی کتابی بخط پهلوی نوشته باشند و باقوی احتمالات بخط اسلامی بوده است و مقصود از «الخط الفارسی» در عبارت ابن ابی اصیبعه هم گویا همان خط فارسی باشد نه خط پهلوی» (مجله شرق، دوره اول ش ۲ ص ۹۹).

۱- عباس بن سعید جوهری منجم و صاحب کتاب زیج و آثار دیگر است که با سرمأمون با یحیی ابن ابی منصور (= بزیست پیروزان) و ابوالطیب سندی بن علی و خالد بن عبدالملک سرورودی در محله شماسیه بغداد و کوه قاسیون دمشق با سرمأمون از سال ۲۱۵ تا سال مرگ خلیفه (۲۱۸) برصد کواکب پرداخت، رش: الفهرست ص ۱۴۳ و ۲۷۲ و ۲۷۵؛ تاریخ الحکماء قفطی ص ۳۰۷ و ۲۴۲ و ۲۱۹ و ۶۴.

۲- رش: یق (= یادداشتهای قزوینی) ج ۵ ص ۱۹۳.

نام پزشکی و منجم دیگری از متقدمان و حکیمان بزرگ هند بصورت کنکه که بعضی از محققان جدید با احتمال اورا همان کانکاینه پزشکی قدیم هند میدانند^۱ در تألیفات اسلامی آمده و بعضی از معاصران اورا با منکه مترجم کتاب سموم اشتباه کرده یا آنکه منکه را تحریف کنکه و هر دو اسم را از یک تن دانسته اند.

بعقیده نگارنده این رأی بدلائل ذیل محل نظر است :

نویسندگان معتبر قدیم مانند جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ هـ) و ابومعشر بلخی (۲۷۲ هـ) و ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ هـ) و طبری (۲۲۴-۳۱۰ هـ) و ابن الندیم (م ۳۸۵ هـ) و صاعداندلسی (م ۴۶۲ هـ) و قفطی (م ۶۴۶ هـ) و ابن ابی اصیبعه (م ۶۸۸ هـ) که هر یک بمناسبتی بذکر نام یا بشرح احوال و آثار آندو پرداخته اند چنین رأی ندارند و حتی بعضی از آنان^۲ کنکه و منکه را جدا گانه نام برده بهر یک تألیفات و آثاری نسبت داده اند.

ابوالقاسم صاعداندلسی در سخن از علم و علماء هند در باره^۳ کنکه گوید^۴ و مما بلغنا ذكره من علمائهم بهيئة العالم و تركيب الافلاك و حركات النجوم كنكه الهندى فان ابامعشر جعفر بن (محمد بن) عمر البليخى ذكر فى كتاب الالوف^۴ انه المقدم فى علم النجوم عند جميع العلماء من الهند فى سالف الدهر ولم يبلغنى تحديد عصره و لاشئ من اخباره غير ما ذكرناه عنه « و از این قول ابومعشر بلخی (۲۷۲ هـ) که بنا بر معروف بیش از صد سال عمر کرده و کودکی او مقارن با عصر منکه و رشید و برمکیان بوده و در باره^۵ کنکه گوید که او در علم نجوم از همگی دانایان هند در روزگاران

۱- رش: وبر، تاریخ ادبیات هند ص ۲۶۸-۲۶۹ ح و ص ۱۵۳ (ترجمه انگلیسی،

لندن ۱۹۱۴م)؛ رینو، یادداشت در باره هند ص ۳۱۴ و بعد.

۲- مانند ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه.

۳- طبقات الاسم ص ۱۴-۱۵ (بیروت ۱۹۱۲م) و همین عبارت را ابن ابی اصیبعه در طبقات

الاطباء (ج ۲ ص ۳۲) بتامی و قفطی در تاریخ الحكماء (ص ۲۶۵) با اضافاتی آورده اند.

۴- در باره این کتاب رش: ابن جلجل، طبقات الاطباء و الحكماء مقدمه فؤادسید

ص یا وکز - کط؛ سیدجلال الدین تهرانی، رساله صور قدیمه فلکی (گاهنامه سال ۱۳۱۳

ش) ص ۳.

گذشته برتر بوده است ثابت میشود که کنکه جز منکه است و عصر اندو با هم تطبیق نمیکند. ابن الندیم نیز از کنکه در ضمن طبقه علمای متقدم (ص ۲۷۰) نام برده ولی اسم منکه را در زیر عنوان «نقلة الهند» که از زبان هندی بعربی نقل میکرده اند (ص ۶۴۵) آورده است.

آثار کنکه و منکه نیز متفاوتست، منکه بنقل و ترجمه کتابهای طبی می پرداخت و تألیف مستقلی بوی منسوب نیست اما کنکه را صاحب تألیفاتی بخصوص در هیأت عالم و حرکات نجوم شمرده اند^۱.

برخی از معاصران داخلی و خارجی را گذشته از یکی دانستن کنکه و منکه درباره عصر و زمان منکه نیز لغزش روی داده و معلوم نیست براساس چه مأخذی منکه

۱- آثار ذیل بنام منکه ثبت شده است: ۱- نقل کتاب سموم شاناق از هندی بفارسی (طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳) ۲- کتاب سسرده (= سوچروته، رش: فردوس الحکمة از علی بن سهل طبری، صفحه آخر ضمیمه دوم) ده مقاله که آنرا با سریحی بن خالد بن برکک بعربی تفسیر (= ترجمه) کرد و بمنزله کناشی (= مجموعه) در طب بود که در بیمارستان بکار میرفت (الفهرست ص ۳۰۳) ۳- کتاب أسماء عقاقیر الهند، که منکه آنرا از بهر اسحق بن سلیمان بن علی هاشمی ترجمه کرد (الفهرست ص ۲۰۳) تألیفات ذیل را بنام کنکه ثبت کرده اند: ۱- کتاب النمودار فی الاعمار. ۲- کتاب اسرار الموایید. ۳- کتاب القرانات الکبیر. ۴- کتاب القرانات الصغیر (رش: الفهرست ص ۲۷۰؛ تاریخ الحکماء ص ۲۶۷). ابن ابی اصیبعه پس از ذکر آن چهار کتاب سه کتاب دیگر از او نام برده است: ۱- کتاب فی الطب وهو یجری سگری کناش- ممکنست توهم شود که این کتاب همان کتاب سسرده است ولی باید باین امر توجه داشت که چون این کتاب از تألیفات کنکه شمرده شده بعید سینماید که با آن یکی باشد بعلاوه ابن ابی اصیبعه خود (ص ۲۲) تألیف سسرده را خارج از شرح احوال کنکه باین صورت ناسبرده: «کتاب سسرده وفیه علامات الادواء و معرفة علاجها و ادویتها عشر مقالات امریحی بن خالد بتفسیره» نیز رش: یعقوبی، تاریخ، ج ۱ ص ۷۵ (نجف ۱۳۵۸ ه). ۲- کتاب فی التوهم - ابن ابی اصیبعه این کتاب را خود در جای دیگر (ص ۳۲) به ابی قتیل (کذا) (= توقشتل، در الفهرست) نسبت داده است. ۳- کتاب فی احداث العالم والدور فی القران.

(یاکنکه) را بعصر منصور خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هـ) کشانده‌اند. ابن الآدمی^۱ (متوفی در اواخر قرن سوم هجری) و بیرونی (م ۴۴۰ هـ) و صاعداندلسی (م ۴۶۲ هـ) و قفطی (م ۶۴۶ هـ)^۲ که بورود شخص یا هیأتی در زمان منصور از هند (یعنی سرزمین سند که پس از سرکشی در اوایل دوره عباسیان، مطیع حکومت منصور شده بود)^۳ بقول ابن الآدمی در سال ۱۵۶ و بقول بیرونی در ۱۵۴ هجری^۴ با کم و بیش تفصیل تصریح کرده‌اند هیچیک نام آن مرد را نبرده‌اند لکن از معاصران ظاهراً کسانی که خاطرهای از آمدن منکه ببغداد در عصر هارون داشته‌اند و منکه و کنکه را یکی میدانستند مرد هندی منجم را که بدربار منصور آمد کنکه یا منکه نام داده‌اند.

اشتباه دیگری که درباره منکه کرده‌اند اینست که او را از پزشکان هندی گندیشاپور پنداشته‌اند^۵ ولی این امر براساسی نیست زیرا مؤلفان قدیم (جاحظ و طبری و ابن ابی اصیبعه) صریحاً نوشته‌اند که او از هند بفرمان هارون ببغداد خوانده شد. خلاصه آنکه منکه پزشک و عالم و حکیم هندی (ظاهراً از مردم سند) براهنمائی ابو عمر الاعجمی^۶ بدرمان بیماری هارون از سند ببغداد خوانده شد و با

۱- ابوعلی الحسین بن محمد بن حمید الآدمی (متوفی در اواخر قرن سوم) از منجمان بزرگ صاحب زیچ کبیر که با سرگ او ناقص ماند و شاگردش قاسم بن محمد مدانی معروف به علوی آنرا بپایان برد و به نظم العقد نامزد کرد، رش: الفهرست ص ۲۸۰؛ طبقات الاسم ص ۱۳ و ۴۹ و ۵۷ - ۵۸؛ تاریخ الحكماء ص ۲۶۶ و ۲۷۰ و ۲۸۲ (اینجا قفطی در نام او بخطا رفته است).

۲- رش: کتاب الهند ص ۲۰۸ و ۲۱۲ و ۲۲۳؛ طبقات الاسم ص ۴۹؛ تاریخ الحكماء ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۳- رش: فتوح البلدان بلاذری ص ۴۹۹-۵۰۰ (قاهره ۱۳۱۹ هـ)؛ طبری، تاریخ سلسله سوم ص ۷۲ و ۷۹ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۳۷۶ و ۳۸۰.

۴- بهرد و حال در زمان حکومت هشام بن عمرو تغلبی در سند از جانب منصور (رش: طبری س ۳ ص ۳۸۰ و ۳۷۶).

۵- رش: الدوسیلی، علم عرب ص ۷۳.

۶- روایت بلعمی در تفصیل با روایت مذکور اختلافاتی دارد.

۷- طبری، تاریخ، سلسله سوم ص ۷۴۷؛ طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۳.

علاج خلیفه نزد او مقرب گشت و در دستگاه یحیی بن خالد و برمکیان^۱ و اسحاق ابن سلیمان بن علی هاشمی راه یافت و مورد نوازش آنان قرار گرفت و مسلمان شد، زبان فارسی آموخت و بخواهش یحیی برمکی بترجمان خود ابوحاتم بلخی کتاب سموم شاناق را بفارسی املاء کرد و ترجمان آنرا بخط فارسی (= خط فارسی اسلامی یا خط عربی) نوشت و بعد از آموختن زبان تازی بعضی از تألیفات هندی را نیز بآن زبان در آورد.

در کتاب سموم شاناق ظاهراً بعد تصرفاتی کرده‌اند و آنچه بما رسیده نماینده کتاب اصلی شاناق نیست، بعضی از محققان^۲ معتقدند که این کتاب تألیف یک قلبساز عربست که در آن از قطعه کوچکی از کتاب طبیبی سوچروته هندی استفاده کرده و آنرا به شاناق هندی نسبت داده است.

بعقیده الدومیلی (علم عرب ص ۷۳) کتاب موجود که عنوان کتاب شاناق فی السموم والتریاق یافته^۳ متضمن دو بخش است بخش اول براساس کتاب سموم شاناق ترجمه عربی عباس بن سعید جوهری^۴ و بخش دوم الحاقات و اضافات همان مترجم برمبنای منابع یونانی که آثاری از نوشته‌های هندی نیز در آن موجود است^۵.

۱- برمکیان ادب پرور و فضل دوست بودند و در دولت عرب شاید بعلمت پیوستگی نیاکانشان بادین بودائی بکاره‌ند و فرستادن کسانی بآنجا بمنظورهای علمی و احضار پزشکان و حکیمان آن دیار (که از دانش آنان با احتمال قوی در بیمارستانی که هارون در بغداد تأسیس کرده بود مستقیماً یا بوسیله مترجمان زبان هندی استفاده میشد) میل و دل بستگی خاص داشتند
رش: الفهرست ص ۳۴۵؛ جاحظ گوید (البیان والتبیین ج ۱ ص ۷۸) که یحیی بن خالد پزشکانش را مانند سنکه از هند جلب کرد.

۲- رش: کارادوو، متفکران اسلام ج ۲ ص ۲۶۰؛ بروکلن، تاریخ ادبیات عرب ذیل ج ۱ ص ۴۱۳؛ تقی زاده، تاریخ علوم در اسلام ص ۸۱ (تهران ۱۳۳۲ ش).
۳- متن این کتاب را دکتر بنیتا اشتراوس با ترجمه آلمانی و تحقیقات و مطالعات انتقادی در سال ۱۹۳۴ م در برلین منتشر کرده است.

۴- ذکرش در بالا گذشت.

۵- مهمترین مأخذها راجع به شاناق و مترجم کتاب او، سنکه: جاحظ، البیان والتبیین بقیه در حاشیه صفحه بعد

کتاب چرکه

چرکه در زبان مقدس هندوان بمعنی عاقل است^۱ و ایشان این نام را بیکي از پزشکان عالیقدر خود که در کشمیر متولد شده و در دربار کانیشکا^۲ میزیسته و از ناسکان ملهم و مؤید بوده^۳ داده اند کتاب طبي موجز او که با اسم صاحبش خوانده میشود بوسیله^۴ شخصی که نام او دانسته نیست از هندی بفارسی^۵ و سپس بهمت

بقیه از صفحه قبل :

ج ۱ ص ۷۸ ؛ طبری ، تاریخ ، سلسله سوم ص ۷۴۷ - ۷۴۸ ؛ ابن قتیبه ، عیون الاخبار ج ۱ ص ۲۴ و ۲۵ ؛ ابن الندیم ، الفهرست (جاهای مذکور) ، ابن ابی اصیبعه ، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۳۲ - ۳۴ ؛ عباس اقبال ، ذکر بعضی از قدیمترین آثار مفقوده نثر فارسی ، مجله شرق دوره اول ش ۲ ص ۹۸ - ۹۹ ؛ جرج سارتن ، مقدسه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۱۴۷ - ۱۴۸ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ ؛ بروکلن ، تاریخ ادبیات عرب ، ذیل ج ۱ ص ۴۱۳ ؛ الدومیلی ، علم عرب ص ۷۳ ؛ تقی زاده ، تاریخ علوم در اسلام ص ۸۱ (۱۳۳۲ ش) ؛ یق ج ۵ ص ۱۹۳ ؛ دکتر صفا ، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۸۷ - ۸۹ (تهران ۱۳۳۱ ش) ؛ دکتر غلامحسین مصاحب ، حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر ص ۹۶ - ۹۷ (تهران ۱۳۳۹) ؛ دلیسی اولیری ، انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی (ترجمه احمد آرام ص ۱۶۷ - ۱۶۹ ؛ هادی حسن ، مجموعه مقالات ص ۳۶ - ۳۸ .

۱- بیرونی در کتاب الهند (ص ۷۶) گوید : ولهم (یعنی هندیانرا) کتاب يعرف بصاحبه وهو چرک تقد مونه علی کتبهم فی الطب و یعتقدون فیه انه کان رشافی دوایر الادنی و کان اسمه اگن بیش ثم سمی چرک ای العاقل . . . « این نام در منابعهای عربی و فارسی بصورت های مختلف شرك - سرك - چرك - کرکه - جرکه - شرکا - جرکا و حتی شیرک و سیرک ضبط شده است .

۲- پادشاه هندوسکائی بودائی مشهور که ظاهراً از سال ۱۲۰ تا ۱۶۲ و بقولی تا ۱۸۵ میلادی فرمانروا بوده است .

۳- رش : تقی زاده ، تاریخ علم در اسلام ص ۲۴ و ۴۸ و ۸۱ ؛ بیرونی جای مذکور .

۴- ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء (ج ۲ ص ۳۲) گوید: کتاب شرك الهندی و هذا الكتاب فسرہ عبدالله بن علی بن الفارسی الی العربی لانه اولاً نقل من الهندی الی الفارسی . . . تفسیر در الفهرست و طبقات الاطباء و نظایر آنها غالباً معادل «ترجمه» «ونقل» و «معنی» بکار رفته است یقین نیست که غرض از فارسی در اینجا فارسی دری باشد .

عبدالله بن علی از بهر برمکیان از فارسی بعربی درآمد^۱ و بنابراین ترجمه عربی پیش از ۱۷۷ هجری (سال نکبت و پایان قدرت برمکیان) و ترجمه فارسی پیشتر از آن انجام یافته است. دور نیست که این کتاب هم مانند کتاب شاناق بامر همان یحیی بن خالد برمکی از هندی بفارسی و بعد از فارسی بعربی درآمده باشد. در فردوس الحکمة تألیف علی بن سهل طبری^۲ و کتاب الحاوی فی الطب ابوبکر محمد رازی و بعضی از تألیفات دیگر او و کتاب الهندیرونی و کتابهای شیخ رئیس ابوعلی و کتاب الادویة المفردة ابن سرائی (سرافیون اصغر از رجال قرن پنجم هجری) و مفردات ابن البیطار و تحفة المؤمنین حکیم محمد مؤمن و آثار برخی از دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی دیگر^۳ مطالبی مستقیم یا غیر مستقیم از ترجمه عربی تألیف چرکه اقتباس شده است ترجمه عربی آن کتاب ظاهراً از میان رفته ولی متن هندی مانده و در عصر ما بانگلیسی درآمده است^۴.

کتاب مغازی حمزه

صاحب تاریخ سیستان شرح احوال و کارهای حمزة بن عبدالله (آذرك)^۵

- ۱- کتاب الهند: «وقد نقل هذا الكتاب للبرزاسکر الی العربی» ولی اگر ترجمه کتاب چرکه از هندی بفارسی در عصر برمکیان صورت گرفته باشد آنچه درباره ترجمه فارسی کتاب شاناق گفته شد در مورد ترجمه فارسی چرکه نیز صدق میکند.
- ۲- رش: فردوس الحکمة (طبع دکتر محمد زبیر صدیقی، برلین ۱۹۲۸ م) ص ۵۷۸ و ضمیمه دوم مصحح ص ۷.
- ۳- رش: ۱. ویر، تاریخ ادبیات هند ص ۲۷.
- ۴- مهمترین مأخذها راجع به چرکه: ابوالحسن علی بن سهل ربن الطبری، فردوس الحکمة فی الطب و مقدمه مصحح (تصحیح و چاپ محمد زبیر الصدیقی) برلین ۱۹۲۸ م، ص ۵۷۸ و ضمیمه دوم ص ۱۰؛ ابن الندیم، الفهرست ص ۳۰۳؛ ابن ابی اصیبعه، طبقات الاطباء ج ۲ ص ۲۲، بیرونی؛ کتاب الهند ص ۷۶ و ۷۷ و ۱۹۲؛ جرج سارتن، مقدمه بر تاریخ علوم ج ۱ ص ۲۶۹ و ۲۸۴؛ الدومیلی، علم عرب ص ۱۴-۱۵ و ۷۲؛ تقی زاده، تاریخ علوم در اسلام ص ۴۸ و ۸۱ و ۸۲؛ ژ.ت. رینو، یادداشت راجع بهند ص ۳۱۶. کتاب چرکه در کلکته بانگلیسی ترجمه و منتشر شده است (۱۸۹۰-۱۹۲۵ م) (رش: سارتن جای مذکور؛ سیلی، علم عرب ص ۱۵).

۵- نام پدر حمزه نزد مورخان عربی نویسنده ابوالحسن بیهقی صاحب تاریخ بیهقی «آذرك»

بقیه در حاشیه صفحه بعد

شاری^۱ خارجی را که در سال ۱۷۹ در سیستان قیام کرد و در ۱۸۱ امیرالمؤمنین خوانده شد و تا ۲۱۳ هجری (سال مرگش) با عاملان و قائدان خلیفه در زد و خورد بود در کتاب خود آورده و ضمناً گفته است « و قصه تمامی بمغازی حمزه گفته آید »^۲ استاد فقید ملک الشعراء بهار در مقدمه^۳ پراج خود بر تاریخ سیستان (در ذکر مزایای این تاریخ) نوشته اند: « دیگر: داستانهای حمزه بن آترک شاری سیستانی است که طبری و غیره بسیار مختصر و پراکنده از وی نام برده اند ولی مؤلف این کتاب او را مانند یکی از ابطال در این تاریخ نام برده و دو نامه از حمزه و هارون ذکر کرده است که در جای خود قسمت جالبی از این کتاب را گرفته و گمان ندارم در هیچ تاریخی اینهمه تفصیل از حمزه^۴ خارجی مذکور بتوان بدست آورد، خاصه که در ضمن داستان این شخص که از صفحه^۵ ۱۵۶ تا صفحه ۱۸۰ را گرفته می گوید :

حمزه بسند و هند و سرانندیب شد و غزوها کرد و از سوی لب دریا بچین شد و آنجا بماچین آمد و بترکستان اندر آمد و بروم شد و از آنجا بترکستان آمد و باز سیستان آمد بر راه مکران ، بهمه جا غزو کرد و قصه تمام بمغازی حمزه گفته آید

و از این مشروح پیدا است که مؤلف متمایل بخوارج بوده و خود یادگیری از همشهریان او داستانی در مغازی حمزه بن آذرک که اینجا حمزه بن عبدالله نام برده شده است نوشته بودند و بعید نیست که مأخذ افسانه^۶ « رموز حمزه » همین قصه^۷ مغازی حمزه باشد « وهم استاد با توجه بجمله^۸ مذکور در جای دیگر نوشته است^۹ :

« در تاریخ سیستان سندی موجود است که ما را بوجود کتاب بزرگی حماسی که باغلب احتمالات بایستی بفارسی بوده باشد دلالت مینماید این سند در . . . تاریخ

بقیه از صفة قبل :

(یا آترک) ضبط شده است. سرحوم بهار در سبک شناسی (ج ۱ ص ۲۸۵) گوید: «ظاهراً مسلمین نام پدران سجوسی خود را «عبدالله» می نهاده اند» .

۱- شاری نسبت به شراة است که فرقه ای از خوارج اند .

۲- تاریخ سیستان ، مقدمه^{۱۰} بهار ص لج و متن ص ۱۵۶ - ۱۸۰ جمله مذکور در صفحه

۱۷۰ دیده میشود .

۳- سبک شناسی ج ۱ ص ۲۸۴ .

سیستان در ضمن شرح حال حمزه بن عبدالله الشاری الخارجی . . . آمده . . . و این احوال اگر درست باشد ناگزیر کتاب مغازی حمزه در زمان حمزه یا کمی پس از او بدست خوارج سیستان که بیشتر آنان ایرانی^۱ و فارسی زبان بوده‌اند نوشته شده است. این امر در خورتوجه است که مؤلف تاریخ سیستان در جمله مذکور ذکر « کتاب » نکرده و مفهوم فعل « گفته‌اید » نیز در اینجا چندان روشن نیست پس وجود یافتن کتابی بفارسی در مغازی حمزه در آنروزگاران برنگارنده مسلم نمی‌نماید^۲

کتیبه کوتاه بخط عبری

و آن یک عبارت ساده امضاست که چندبار تکرار شده. این کتیبه را در تراوانکور (هند جنوبی) یافته‌اند و محتملست که از قرن سوم هجری (نهم مسیحی) باشد^۳

کتاب کاروند

یکی از کتابهای ایران ساسانی که در عصر اسلامی بسبب سبک بدیع انشاء و

۱- ولی بعقیده نگارنده نوشته مؤلف تاریخ سیستان (ص ۲۱۰) مؤید این مطلب نیست : « و چون عجم برکنده شد ندو عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنانرا علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندو شعر گفتندی ، مگر حمزه بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست ، شعراء او تازی گفتند ، و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند . . . » نیزرش : ص ۱۶۸ .

۲- برای اطلاع از سرگذشت حمزه، رش: جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف راقم این سطور ص ۵۴ - ۵۶ ، علاوه بر سآخذهای مذکور در آنجا رش : ملطی ، التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع ص ۴۲ - ۴۳ ، ابوالحسن بیهقی ، تاریخ بیهق ص ۴۴-۴۶ و ص ۴۹ و ص ۲۶۶-۲۶۷ ؛ ابوالمظفر اسفراینی ، التبصیر فی الدین ص ۴۵-۵۵ (چاپ بمصر ۱۳۷۴ هـ.ق) .

۳- رش : ا. و . وست ، روزنامه آسیائی همایونی لندن ۱۸۷۰ ، ص ۳۹۰ (در ضمن مقاله کتیبه های ساسانی) ، هوگ ، نشریه آثار عتیق هندی ج ۳ (۱۸۷۴ م) ، ص ۳۱۵-۳۱۶ ؛ زالمان ، نشریه عبری و فارسی ج ا خدایدات قسمت دوم ح ۱ ؛ مینورسکی ، برخی از اولین آثار فارسی (۱) ، روزنامه انجمن آسیائی سلطنتی لندن ، ۱۹۴۲ ، ص ۱۸۳ ؛ هنینگ جای مذکور ج ۱ ص ۵۱ . نقل باختصار از ژ. ل. کتاب مذکور ص ۳۱ و ح ۴ .

شیوایی سخنان و رسائی فکر مورد نظر و توجه ادیبان و منشیان واقع شده بود کتاب کاروند است که شعوبیان با کوششی که در اثبات فضل عجم بر عرب داشتند بوجود آن بر عرب تفاخر میکردند ولی جای تأسف است که از این کتاب بزرگ جلیل‌اثری باقی نمانده و حتی بدرستی معلوم نیست که موضوع و زبان آن چه بوده است تنها کسی که از این کتاب نام برده و اطلاع مختصری از آن در دوجا از تألیفات خود بما داده علامه بصری و نویسنده^۱ بلیغ و متکلم معتزلی ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۵۹ - ۲۵۵ هـ) است . وی در کتاب البیان والتبیین^۱ گوید :

« هر که بخواهد در صنعت بلاغت پیش رود و در لغت تبحر یابد و غریب کلام (یعنی لغات نامأنوس) را بشناسد باید کتاب کاروند را بخواند و هر که نیازمند خرد و فرهنگ و علم بمراتب و عبرت‌ها و امثال و سخنان گرانمایه و معانی شریف است باید به سیرالملوک نظر کند . »

و در کتاب الترییع والتدویر گوید :

« . . . یکی از متکلمان بمن خبر داد که در سیراف مردی زردشتی (مجوسی) دید که آن کتابرا نگهداری میکرد و آن در هزار جلد (ظ . ورقه) بخط نزدیک بهم بود»^۲ .

استاد فقید ملک الشعراء بهار که بمأخذ اول برخورده بود در باره^۳ آن نوشته است « . . . و نیز جاحظ در البیان والتبیین خود از کتابی فارسی بنام « کاروند » نام میبرد و آنرا یکی از کتب فصیح و مهم زبان فارسی میدانند و دور نیست که این کتاب هم یکی

۱- ج ۳ ص ۶-۷ (طبع قاهره) نیزرش علامه تقی زاده ، روزنامه کاوه دوره جدید سال اول ش ۱۰ ص ۱۴ س ۲ ح ۳ و ش ۱۲ ص ۷ س ۲ و ح ۱ ؛ اقبال آشتیانی ، شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی ص ۲۸ (شماره ۱۵ از انتشارات ایران شهر برلین ، ۱۹۲۶ م) ؛ بهار ، سبک‌شناسی ج ۱ ص ۱۵۰-۱۵۱ .

۲- رسائل الجاحظ ، (طبع حسن السند و بی ، قاهره ۱۳۵۲ هـ) ص ۲۲۹ در این متن (و در چاپ محمد افندی ص ۱۳۴) بجای کاروند « کاورید » ضبط شده است و نگارنده تصور میکند که تحریفی روی داده و صحیح همان کاروند است .

از کتب دری باشد که از میان رفته است»^۱.

استاد فقید اقبال آشتیانی نیز با استناد بهمان مأخذ نوشته است^۲ «کاروند از جمله کتبی است که از پهلوی بعربی ترجمه شده ولی درست معلوم نیست موضوع آن چه و مترجم آن کیست...» از دو روایت جاحظ چنین برمی آید که کاروند کتانی بوده است از لحاظ بزرگی همپایه^۳ خداینامه و آیین نامه و گاهنامه و کتاب «صورملوک بنی ساسان»^۴ و چون قصد و غرض شعوبیان عرض هنر ایرانیان پیش از اسلام و تعریف و تمجید فرهنگ آنان بوده و کتاب کاروند را در ردیف سیرالملوک دری آورده اند کتاب مذکور اصلاً بدوره^۵ ساسانیان تعلق داشته و از خصائص آن جنبه ادبی و زبانی آن بوده است.

اما نظریه استاد بهار در اینکه دور نیست که کتاب کاروند هم یکی از کتب دری باشد بعقیده نگارنده نمیتواند مورد قبول واقع شود زیرا اگرچه فارسی دری در عصر جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ هـ) بمرتبه ای رسیده بود که خطابت و سخنوری و خوش گوئی و مخرج آسان و شیوایی در آن خاصه نزد مردم مرو مورد توجه و ستایش بود^۶ ولی اینجا کاروند در ردیف سیرالملوک یعنی ترجمه^۷ خواتای نامک^۸ پهلوی^۹ ذکر شده و تبحر در لغت و شناسائی غریب لغات زبان عربی منظور نظر است نه زبان پهلوی یا فارسی دری و غرض شعوبیان در تمجید و تکریم آن کتاب مقایسه^{۱۰} مایه^{۱۱} زبانی و معنوی این اثر است با آثار عربی غیر ایرانی، خلاصه آنکه شعوبیان در این تفاخر دو منظور داشته اند:

۱- سبک شناسی ج ۱ ص ۲۸۵ و نیز رش: ص ۴۴ و ۱۵۰۹۰-۱۵۱.

۲- اقبال آشتیانی. جای مذکور.

۳- رش: حمزه اصفهانی تاریخ سنی ملوک ص ۳۴-۳۵؛ سعودی. التنبیه والاشراف

ص ۱۰۶؛ مجمل التواریخ ص ۳۷ و ۳۳؛ جنبشهای دینی ایرانی... ص ۷۱-۷۲ و ح ۴.

۴- رش: البیان و التبین ج ۳ ص ۶-۷.

۵- حمزه اصفهانی (ص ۱۵) صریح گوید که کتاب خداینامه چون از فارسی (= پهلوی

ساسانی) بعربی ترجمه شد آنرا کتاب تاریخ ملوک الفرس نامیدند. نیز رش: روزنامه کاوه دوره

جدید، سال ۱ ش ۱۱ ص ۱۱ س ۲ ح ۳.

یکی نشان دادن برتری مایه معنوی اصلی کاروند و سیرالملوک، یا ثمره فرهنگ و اندیشه ایرانیان ساسانی^۱، دیگر اثبات رجحان صوری و ادبی وزبانی آندو، یا عرضه داشت نمونه هنر ایرانیان بعد از اسلام در ترجمه آنها بعربی و آراستن و پیراستن آن زبان و اثبات حقوق خود بر عربی زبانان غیر ایرانی و بیان بهره‌ای که از آنها در انشاء فصیح و بلیغ همراه حکم و امثال و لطایف و تاریخ می‌توان گرفت. بنابراین کاروندظاهراً کتابی بوده است اصلاً بزبان پهلوی که در دولت اسلام بعربی درآمده و اگر در پهلوی بودن آن با توجه باصل کتاب سیرالملوک که همبر آن ذکر شده قرینه‌ای در میان باشد در فارسی دری بودن آن هیچ نشان و قرینه‌ای موجود نیست.

نامه‌های رسمی

پس از استیلای عرب بر کشورهای مفتوح برای اداره آن سرزمین‌ها سازمانهائی ضرورت داشت قسمتی از این سازمانها را تازیان خود بتدریج بوجود آوردند و قسمت دیگر را با توجه به تجربه و شناسائی محلی بومیان از آنچه از تشکیلات ایرانیان در ایران و از تشکیلات رومیان در سوریه موجود بود حفظ کردند. از جمله سازمانهائیکه حفظ شد دفترهای وجوه اموال و حسابهای جمع و خرج بود که تازیان از کیفیت آن وقوف و آگاهی نداشتند و بنام دیوان خراج در عراق و شهرهای ایران بدست ایرانیان باقی ماند. این حسابها در عراق پس از غلبه عرب تا سال ۷۸ یا ۸۲^۲ هجری بخط و زبان پهلوی بود^۳ در سال مذکور دیوان خراج به پیشنهاد ابوالولید صالح بن عبدالرحمن

۱- درباره اعتقاد نیکوی بعضی از ادیبان و شاعران عرب نسبت بمعانی و بلاغت کتابهای ایرانیان ساسانی، رش: ابن طیفور (متوفی بسال ۵۲۸هـ)، تاریخ بغداد (قاهره ۱۳۶۸ هـ)، ج ۶ ص ۸۷: قول ابو عمرو کلتوم بن عمرو.

۲- بقول جهشیاری در کتاب الوزراء و الکتاب در سال ۷۸ هجری و بروایت بلاذری (ص ۳۰۸) پس از قتل زادن فرخ در قیام ابن الاشعث یعنی سال ۸۲.

۳- دیوان دیگری نیز بزبان عربی برای احصاء (= سرشماری) مردم و نقدی که بآنان پرداخته میشد وجود داشت (رش: جهشیاری ص ۳۸). شماره دیوانها با گسترش قلمرو دولت اسلام و پدید آمدن نیازمندیهای جدید و رشد سازمانهای کشورهای اسلامی بتدریج افزایش یافت و بحدود پنجاه دیوان رسید.

کاتب بصری سیستانی و امر حجاج بن یوسف ثقفی بشرحی که در مأخذهای قدیم با اندکی اختلاف مذکور است^۱ بدست صالح از فارسی (= پهلوی) عبری نقل و تحویل شد لکن دیوانهای خراسان بخط و زبان فارسی باقی ماند تا در سال ۱۲۴ یوسف بن عمر عامل هشام بن عبدالملک اموی در عراق به نصر بن سیار والی خراسان نامه فرستاد که در عملها و دبیری از هیچ اهل شرك استعانت نجوید و نصر بوسیله اسحاق بن طلیق کاتب، اول بار در خراسان کتابت را از فارسی (= پهلوی) عبری گردانید^۲ اما زبان معمولی در دیوان رسائل از آغاز کار بمقتضای حاجت دستگاه خلافت و عاملان و قائلان عربی بود بسیاری از ایرانیان که سابقه فرهنگ و معرفت و تدبیر اداری داشتند بزبان عربی آشنا شدند و بدیوانها داخل گشتند و با وجود مشکلات مختلفی که در پیش بود گروهی خاص تشکیل داده قسمتی از کارهای مهم حکومت را قبضه کردند از جمله دیوانها که به عاملان و اعضاء خود در شؤون دولت اختیار و اعتبار میبخشید دیوان رسائل بود. ایرانیان با بروز استعداد هنری و قدرت فکری با گذشت زمان کار کتابت مدیران امور و والیان و حتی خلفا را در این دیوان بر عهده گرفتند^۳ خاصه که عرب در این

۱ - رش: جنبشهای دینی ایرانی در قرن دوم و سوم هجری تألیف نگارنده ص ۳۱-۳۲.

۲ - جهشیاری ص ۶۷. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳ - مانند زادن فرخ کاتب عبدالله بن زیاد، و ابوالعلاء سالم بن عبدالعزیز مولی و صاحب دیوان رسائل هشام بن عبدالملک یکی از ده تن بلغای قرنهای ابتدائی اسلام (استاد عبدالحمید ابن یحیی و پدر جبلة مترجم معروف از پهلوی عبری)، و ابوغالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید کاتب سروان بن محمد، و عبدالله ابن المقفع کاتب دیوانهای عمر بن هبیره در کرمان و کاتب عیسی بن علی و در دوره عباسیان خالد بن یحیی بن برمک متولی دیوان خراج در خراسان و بعد متقلد دیوان خراج و دیوان جند ابوالعباس سفاح با منزلت وزیر و نیز همو کاتب ابوجعفر منصور بردیوان رسائل و بعد متقلد دیوان فارس، و ابویوب سلیمان بن مخلد موریاخی خوزستانی دبیر ابوجعفر منصور و بعد وزیر او با اداره دیوانها، و یحیی بن خالد دبیر هارون هنگام خلافت برادرش سوسی و متقلد همه دیوانها جز دیوان خاتم (که با ابوالعباس طوسی بود) در خلافت هارون، و فضل بن سهل دبیر ساسون قبل از خلافت و وزیر او بالقب ذوالریاستین بعد از خلافت.

عصر سیف را بر قلم فضیلت مینهادند^۱ و دبیران ایرانی عربی را تقویت میکردند و عربی دوستان را تکریم می نمودند^۲ . باین طریق در کمتر از پنجاه سال پس از قتل یزدگرد (۳۱ هجری) ایرانیان چنان در انشاء و کتابت عربی پیشرفت کردند و حتی قواعد و طریقه های در صناعت دبیری و تحریر مراسلات بوجود آوردند که صفت « فارسی الکتابه » که شیوه کتابت ایرانی باشد ارزش ممتاز خود را احراز و اثبات کرد^۳ و با این تحول که در امور اداری و اجتماعی پیش آمد دایره انتشار و نفوذ زبان عربی وسعت یافت^۴ .

نوشته های دیوانی و مکاتبات رسمی (سلطانیات) همه بآن زبان بود و این حال پس از روی کار آمدن عباسیان و نیرو گرفتن ایرانیان و تشکیل دولتهای ایرانی سالها همچنان ادامه یافت بنحوی که بسیاری از دبیران و منشیان هنرمند کاردان با ابراز دانائی و شایستگی خود از همین راه بمقام وزارت رسیدند و از عربی دانان حمایت کردند و در رواج و انتشار آن زبان بنحومستقیم و غیرمستقیم مؤثر گشتند . در دولت طاهریان (۲۰۶ - ۲۵۹ هـ) زبان عربی زبان رسمی و دیوانی بود و در دستگاه آل لیث (۲۴۷ - ۳۹۳) نیز زبان عربی همین وضع را داشت .
در تاریخ سیستان آمده است :

« پس شعرا او (یعنی یعقوب) را شعر گفتندی بتازی . . . چون این شعر بر خواندند او عالم نبود در نیافت محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود . پس یعقوب گفت چیزی که

۱ - جهشیاری ص ۲۸ .

۲ - رش : فتوح البلدان ص ۳۰۹ (قول عبدالحمید بن یحیی دبیر ایرانی در باره صالح بن عبدالرحمن دبیر ایرانی دیگر) .

۳ - جهشیاری ص ۳۵ ، نیز رش : همان مأخذ ص ۷۳ - ۷۹ ؛ الفهرست ص ۱۱۷ .

۴ - نتیجه این گسترش تدریجی در سرزمین های اسلامی آن شد که زبان عربی در قرنهای سوم و چهارم و پنجم و ششم در غالب آنجاها منزلت زبان دین و حکومت و ادب و فلسفه و علم و روابط بین مسلمانان جهان پیدا کرد .

من اندر نیابم چرا باید گفت ؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت ... »^۱
 از این روایت بخاطر میرسد که در دولت یعقوبی (۲۴۷ - ۲۶۵ هـ) کوششی در
 ترویج و شاید رسمی ساختن فارسی دری بعمل آمده چنانکه یکسختن اعتراض آمیز
 آن امیر ساده خوی هشیار پیشرو^۳ که از زبان و ادب عربی بی بهره بود باعث شعر
 گفتن سه شاعر بزبان فارسی شد و دور نیست که شیوه فارسی پردازی را که دبیر او در سرودن
 شعر معمول داشت در نوشتن بعضی از نامه های رسمی نیز بکار برده باشد .
 اما چون دولت او و برادرش عمرو (۲۶۵-۲۸۷ هـ) دوام نیافت و جانشینان او بر رسم
 رائج مختار اقتدا کردند زبان فارسی نتوانست جای خود را یکباره در دیوانها و
 تحریرات مختلف دولتی باز کند .

بسیاری از نامه ها در مواقع رسمی و در امور دولتی بخویشان و گماشتگان و
 دیوانیان آنان بزبان فارسی رائج وقت نوشته میشد و بسیار مستبعد می نماید که فی المثل
 یعقوب ببرادران خود عمرو و علی یا برادران به یعقوب در امور ملک و دولت نامه
 عربی فرستاده باشند و همچنین است حال مقداری بیشتر از این نوع نامه ها که در دولت
 سامانیان و علویان طبرستان و دیلمیان آل زیار و دیلمیان آل بویه و در دستگاه امیران
 محلی ایرانی و دهقانان و خاندانهای بزرگ صادر میشد^۲ پس اگر مأخذهای موجود

۱ - ص ۲۰۹ - ۲۱۰ (بتصحیح بهار) . نیز رش : ص ۲۵۳ و ۲۶۰ و ۲۸۶ - ۲۸۷ ؛

مقاله استاد فقید عبدالعظیم قریب بعنوان « اولین شعر فارسی » (مجله اصول تعلیم سال ۲
 ش ۲) آن استاد اول کسی است که همگان را متوجه اهمیت این کتاب کرد .

۲ - رش : گردیزی، زین الاخبار (بتصحیح نفیسی) ص ۱۱۲ .

۳ - مانند سوارذیل که در تاریخ سیستان ذکر شده : ص ۲۰۷ (نامه یعقوب بخلف)

و ص ۲۳۲ (نامه یعقوب بعمر) و ص ۲۳۹ (نامه محمد درهمی بعمر و پاسخ عمرو) و ص

۲۳۹ (نامه عمرو نزدیک اهل هری) و ص ۲۴۴ (نامه های رجال سیستان بعمر) و ص ۲۵۳

(نامه عمرو بعلی بن شروین) و ص ۲۵۸ (نامه های عمرو پس از گرفتاری از سمرقند بنواد گانش)

و ص ۲۵۸ - ۲۵۹ (نامه پسران شهنور بیکدیگر) و ص ۲۵۹ (نامه طاهر به محمد شهنور)

و ص ۲۶۵ (عهد نوشتن یعقوب به سبکری) و ص ۲۸۲ (نامه ها میان طاهر ولیث) و ص

بقیه در حاشیه صفحه بعد

در فارسی بودن آن آثار بتصریح چیزی ننوشته‌اند با استناد بقراین میتوان وجود آنها را با احتمال پذیرفت .

بقیه از صفحه قبل:

۲۸۵ - ۲۸۶ (نامه های نهان سبکری) سوی سرهنگان که حتی خلاصه‌ای از آن شاید نزدیک باصل در این کتاب محفوظ است) و ص ۳۰۶ (نامه های کثیر بمردم بست و رخد و زمین داور) و ص ۳۰۹ (نامه سالار هندوان بعبدالله) و ص ۳۱۰ - ۳۱۱ (نامه های ابوجعفر بجاهها و اشخاص مختلف) و ص ۳۳۳ (نامه فرستادن امیرنصر بامیرنصر درباره امیر طاهر) و مانند مواردی که در تاریخ بخارا (بتصحیح مدرس رضوی) مذکور است: ص ۹۷ (نامه امیر اسمعیل به برادرش امیرنصر) و ص ۹۷ (نامه دیگر از امیر برادرش) و ص ۹۷ (نامه امیرنصر به ابوالاشعث و نامه به ابویوسف) و ص ۱۹۸ (نامه امیرنصر به پسرش احمد) و ص ۱۰۲ (نامه عمرو لیث به ابوداود و به احمد بن فریغون و به امیر اسمعیل) و ص ۱۰۳ (نامه عمرو بامیر اسمعیل) و ص ۱۱۰ (نامه ابوالعباس امیر طبرستان باحمد بن اسمعیل) و ص ۱۱۶ (نامه امیر سدید بمحمد بن عبدالرزاق) و مواردیکه در زین الاخبار گردیزی (بتصحیح نفیسی) یاد شده است: ص ۶۰ (نامه امیر حمید نوح سوی ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر) و ص ۶۲ (نامه حسن بن بویه سوی بوشجاع و ابوالفتح ابن العمید) و ص ۶۲ (نامه بختیار به حسن بویه) و ص ۱۱۰ (ستن ؟ یا خلاصه نامه عبدالله بن طاهر به کارداران درباره بزرگان و کشاورزان) و ص ۱۱۰ (قول عبدالله بن طاهر) و ص ۱۱۱ (توفیق عبدالله بن طاهر) و ص ۱۱۳ (نامه یعقوب لیث به محمد طاهر) و ص ۱۱۴ (نامه یعقوب بصلابی) و ص ۲۴ (چاپ محمدناظم) (نامه ابوالعباس والی طبرستان باحمد بن اسمعیل) و ص ۲۶ (نامه اسحاق بن احمد بدرگاه نصر بن احمد) و ص ۲۹ (نامه سرهنگان لشکر حمویه باحمد بن سهل) و ص ۳۷ (نامه از بخارا به ابوعلی چغانی) و ص ۳۹ (نامه بکر بن ملک سوی عبدالملک بن نوح) و ص ۴۰ (نامه حسن بویه و ابوعلی چغانیانی سوی علی بن المرزبان) و ص ۴۳ (نامه ابوعلی بلعمی سوی البتگین و جواب البتگین) و ص ۴۳ (نامه دیگر به البتگین) و ص ۴۳ (نامه های بخارا سوی سرهنگان البتگین) و ص ۴۴ (نامه ابومنصور بن عبدالرزاق به حسن بن بویه) و ص ۴۵ (نامه بخارا به امیر ابوالحسن محمد ابن ابراهیم) و ص ۴۵ (نامه امیر ابوالحسن به منصور بن نوح و جواب او) و ص ۴۹ (نامه نوح بن منصور بامیر ابوالحسن محمد و جواب او) و ص ۴۹ (نامه عزل امیر ابوالحسن محمد)

بقیه در حاشیه صفحه بعد

چنانکه درمآخذهای معتبر آمده است اول بار در دولت غزنویان دیوانها بامر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی (م ۴۰۴ هجری) وزیر اول سلطان محمود و حامی فردوسی که قریب هفده سال دبیری و وزارت سلطانرا داشت (منسوب بسال ۳۸۴ و معزول در ۴۰۱ هجری) از عربی بفارسی درآمد و تحریرات دیوانی بفارسی مبدل شد. احمد میمندی (متوفی بسال ۴۴۴ ه.)^۱ که بترک این قاعده میل کرد بنابر مقتضیات زمان و تحولاتی که از حیث سیاسی و اجتماعی صورت گرفته بود نتوانست در برگرداندن تحریرات رسمی و احکام دولتی از فارسی^۲ دستوری کلی دهد پس « بفرمود تا کتاب دولت از پارسی اجتناب نمایند و بر قاعده^۳ معهود مناشیر و امثله و مخاطبات بتازی نویسند مگر جائی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصرو عاجز باشد^۳ » .

بعید نمی نماید که پس از عزل و حبس احمد میمندی (۴۱۵ ه.) و رسیدن حسنک میکال بوزارت بکار بردن زبان فارسی در دیوان دیگر بار رونق یافته باشد و بهر حال آنچه از مکتوبات موجود از عصر محمود و مسعود و قراین دیگر برمیآید اینست که

بقیه از صفحه قبل :

و ص ۴۹ (نامه منهی بوزیر ابوالحسین عتبی) و ص ۵۰ (نامه بخارا باسیر ابوالحسن محمد)
و ص ۵۳ (نامه نوح بن منصور بابوعلی) و ص ۵۴ (نامه های نوح بن منصور بابوعلی) و ص ۵۴ (نامه اسیرنوح به سبکتگین) و ص ۵۴ (نامه های سبکتگین بابوعلی) و ص ۶۴ (نامه محمود بابوجعفر خواهرزاده) و ص ۶۵ (نامه پسر سرخک بابو ابراهیم سامانی) و ص ۷۱ (نامه های امیر محمود بابوشجاع سلطان الدوله در باره ابوالفوارس برادر ابوشجاع) .
نیز رش : تاریخ بیهقی ص ۱۰۸ (نسخهت کردن نصرین احمد سوکند بخط خود) ...

۱- رش : تحقیقات علامه تقی زاده در روزنامه کاوه : دوره جدید سال دوم ش ۱۲ ص ۱۹ و حواشی .

۲- درباره برگرداندن دیوان از فارسی بعربی، رش: مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۲۶-۲۷ و حواشی آن .

۳- جرفاذقانی، ترجمه یمینی ص ۳۶۷؛ نیز رش: عتبی، تاریخ یمینی ص ۲۷۲-۲۷۳ .

جزنامه‌ها و عهدنامه‌هایی که بدستگاه خلافت فرستاده میشد نوشته‌های دیگر دیوانی بفارسی بوده و حتی نامه خلیفه را نیز بفارسی ترجمه کرده بعرض امیر میرساندند و پاسخ او را نیز بفارسی و عربی نوشته هر دو را در مجلس سلطان میخواندند^۱.

بنابراین چنانکه پیش از این در باره بکار بردن فارسی در دربار سامانیان گفته شد فارسی در درگاه و دیوان غزنویان نیز معمول و رایج بوده است و اگر مکتوبات موجود ملاک حکم و مقیاس رواج آن زبان قرار داده شود باید گفت که زبان فارسی بسیار بیشتر از زبان تازی در نامه‌ها و ملاحظه‌ها و منشورها و توقیعات و فرمانها و مواضع و سوکندنامه‌ها و مشافهات و مخاطبات بکار میرفته است^۲ و اگر این امر با افزایش اثر زبان و فرهنگ فارسی پس از استقرار بویه‌یان در بغداد (۳۳۴ هـ) و رسمی و درباری شدن آن زبان در مرکز خلافت منظور گردد روشن میشود که فارسی دری در قرن چهارم بمنتهای حد امکان وقت پیشرفت کرده و بمرتب زبان اول در ایران و زبان دوم در سراسر سرزمین‌های خلافت شرقی رسیده بود و در چنین وضع و حال چنانکه گذشت مستبعد نیست که بسیاری از نامه‌های رسمی در عده‌ای از شهرها که مقام پایتخت شاهان و امیران یافته بود^۳ و برخی از آنها مراکز مهم ادب فارسی شمرده میشد بفارسی نوشته شده باشد اما برخلاف آنچه در مورد مجموعه‌های رسائل و مکتوبات دبیران و مترسلان مشهور عربی نویسنده قرن دوم و سوم و چهارم در مأخذهای قدیم^۴ آمده است اطلاعی در باره تدوین و گردآوری نامه‌های فارسی دبیران و منشیان قرنهای ابتدائی هجری بما نرسیده^۵ و حتی متن آنها در کتب بعدی نیز ثبت و ضبط نشده است.

۱ - رش : تاریخ بیهقی (چاپ فیاض و دکتر غنی) ص ۴۶ و ۷۷ و ۲۸۹ و ۲۹۲

و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۳۷۲ و ۶۱۰ .

۲ - برای شواهد . رش : مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۲۷-۲۸ و حواشی آن .

۳ - در سال ۴۰۰ هجری شهرهای غزنین و بخارا و خوارزم و گرگان و طارم و تبریز و گنجه و شماخی و ری و اصفهان و همدان و دینور و شیراز جایگاه شاهان و اسیران مختلف بود .

۴ - رش : الفهرست ص ۱۱۷-۱۲۴ و ۱۲۷-۱۳۹ و ۱۷۱-۱۷۲ .

۵ - اول کسی که بتدوین نامه‌های پارسی دست زده تا آنجا که اطلاع داریم ابوالفضل

بیهقی است . رش : تاریخ بیهقی ، ص ۷۷ و ۷۸ و ۲۹۴ و ۴۲۶ و ۴۵۷ .

تفسیر قرآن^۱

از ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبائی خوزستانی معتزلی (۲۳۵-۳۰۳ هـ) ^۲ و این در صورت صحت گویا اولین تفسیر فارسی قرآن باشد ^۳. در آغاز ترجمه تفسیر طبری آمده است:

پس علماء ماوراء النهر را گرد کرد [یعنی امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی] و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم. گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن پیارسی سرآن کس را که او تازی نداند... و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است ^۴ و ملوکان اینجانب ملوک عجم اند. پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراء النهر را گرد کردند... و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب که این راه راست است... پس ترجمه کردند ^۵ از این روایت چنین برمی آید که پیش از زمان ابوصالح منصور در ترجمه تفسیر قرآن و بطریق اولی در ترجمه خود آن بزبان دیگر تأملی بود ^۶ و قرآن و تفسیر آن را بفارسی

۱- رش: ادم متز. الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع الهجری (ترجمه عربی، قاهره، ۱۹۴۰ م) ج ۱ ص ۳۲۲؛ دائرة المعارف اسلام، ذیل الجبائی؛ بروکلن، تاریخ ادبیات عرب، ذیل، ج ۱ ص ۳۴۲؛ اشپولر، ایران در ازمنه اولی اسلامی (متن آلمانی ۱۹۵۲ م) ص ۲۳۶ ح ۳؛ ژ. ل. ص ۳۳.

۲- برای مأخذهای شرح احوال اورش: بروکلن. تاریخ ادبیات عرب، ذیل، ج ۱ ص ۳۴۲.

۳- دانشمندان قدیم (رش: الفهرست ص ۳۴؛ لسان المیزان ج ۳ ص ۲۵۶؛ سبکی ج ۳ ص ۲۳۰؛ نیز رش: یق ج ۶ ص ۲۳۸) که بشرح احوال جبائی پرداخته و از کتاب تفسیر او نام برده اند تصریحی بفارسی بودن آن نکرده اند.

۴- درباره دشوار آمدن خواندن عربی که پس از رواج دین اسلام در ایران رویافزایش میرفت و علل دیگر که منجر به پیدائی نهضتی در نوشتن کتابهای فارسی و تفسیر قرآن بزبان دری شد، رش: مقدمه نگارنده بر قراضة طبیعیات ص ۱۹-۳۳.

۵- ترجمه تفسیر طبری مجلد اول بتصحیح و اهتمام حبیب یغمائی (تهران ۱۳۳۹ ش. از محل هدیه دکتر یحیی مهدوی بدانسگاه) ص ۵.

۶- این اسر با آنچه درباره پارسی خواندن قرآن در نماز باول اسلام در بخارا آمده است بقیه در حاشیه صحنه بعد

ترجمه نکرده بودند یا اگر قرآن و تفسیرش بفارسی در آمده بود مردم ماوراءالنهر از آن بی خبر بودند .

داستان رستم

آزاد سرو یا سرو نامی که در مرو نزد احمد بن سهل^۱ (م ۳۰۷ هجری) از خاندان قدیم کامکاریان و سردار بزرگ سامانیان میزیست^۲ و نسب خود را بسام نریمان و رستم اِدستان می کشانید و نسخه نامه خسروان^۳ را داشت در سن پیری داستان مرگ رستم را بنا بروایتی قدیم که با داستان مرگ رستم آنچنانکه در خدای نامه پهلوی نقل شده بود تفاوت داشت^۴ در کتابی نوشته بود، گرد آورندگان شاهنامه نثر ابو منصور

بقیه از صفحه قبل :

(تاریخ بخارا ص ۵۷) و جوازین امر نزد حنفیان (رش: ابن خلکان، و فیات الاعیان در ترجمه سلطان محمود) و میل سامانیان بمذهب ابوحنیفه (رش: احسن التقاسیم بشاری مقدسی ص ۳۳۹) تعارض دارد. جایز دانستن ترجمه قرآن و تفسیر آن بفارسی نزد اهل اعتزال (از جمله ابوعلی جبائی و فرزندش ابوهاشم) که قائل بخلق قرآن بودند نیز امکان ترجمه قرآن و تفسیر آنرا پیش از فتوای علمای دین قابل قبول می سازد، نیز رش: قول جاحظ (البیان والتبیین ج ۱ ص ۱۳۹) در باره سوسی بن سیار اسواری .

۱ - نام احمد بن سهل بن هاشم بن ولید بن جبلة بن کامکار و سه برادرش از سال ۲۶۹ تا سال ۳۰۷ در تاریخها دیده میشود. درباره شرح احوال او، رش: گردیزی. زین الاخبار ص ۲۱ و ۲۳ و ۲۷-۲۹؛ ابن الاثیر، کامل، کتاب هشتم ص ۴۵ و ۵۹ و ۶۵ و بعد ص ۸۶-۸۹ (حوادث سال ۳۰۷ ه.م)؛ نولدکه، حماسه ملی ایران (ترجمه بزرگ علوی) ص ۳۱؛ تقی زاده. کاوه دوره جدید سال ۲ ش ۱ ص ۱۵ س ۲ و ۳ ص ۱۵ س ۱ و ح؛ نفیسی. احوال و اشعار رودکی ج ۱ ص ۳۹۴ - ۳۹۵ و ۴۰۳ - ۴۰۵؛ سلک الشعراء بهار، فردوسی، مجله باختر سال ۱ ش ۱۱-۱۲ ص ۷۸۶-۷۸۷ و ص ۸۰۵ و ۸۱۶-۸۱۸؛ دکتر صفا. حماسه سرائی در ایران ص ۷۵-۷۸؛ مقدمه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۲۳.

۲ - علامه تقی زاده نوشته اند (کاوه دوره جدید سال دوم ش ۳ ص ۱۵ س ۱ ح ۱) که ممکنست احمد بن سهل او را از سیستان با خود بمر و آورده باشد.

۳ - بفارسی (?)، درباره شاهنامه های مشهور بفارسی، رش: کاوه دوره جدید سال ۲ ش ۱ ص ۱۵ س ۲ .

۴ - نولدکه، جای مذکور. نیز رش: تقی زاده، شاهنامه فردوسی، هزاره فردوسی ص ۲۵ (کتاب سکیسران) .

آن نوشته را در شاهنامه جای دادند^۱ و فردوسی چنانکه در آغاز قصه مرگ رستم گوید آنرا برشته نظم کشید :

کنون کشتن رستم آریم پیش	ز دفتر همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی بمرو
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پر ز دانش سری پر سخن	زبان پسر ز گفتارهای کهن
بسام نریمان کشیدش نسژاد	بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم سخن آنچه زو یافتم	سخن را یک اندردگر بافتم . . .
چنین گوید آن پیر دانش پذیر	هنرمند و گوینده و یادگیر . . .

علامه تقی زاده نوشته اند^۲ : « نگارنده بعید نمیداند که همین سرو تا چهل سال بعد از وفات احمد بن سهل زندگی کرده و در تألیف شاهنامه شرکت کرده باشد » ولی نام آزاد سرو یا سرو در مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری در جزو نام « خداوندان کتب . . . از دهقانان و فرزندگان و جهان دیدگان . . . و هشیاران » نیامده و از ظاهر شعر فردوسی که گوید « یکی پیر بدنامش آزاد سرو - که با احمد سهل بودی بمرو » چنین برمی آید که آزاد سرو هنگامی که با احمد سهل بمرو میزیست بسن پیری رسیده بود و در این صورت چهل (یاسی ونه) سال زندگی او پس از سال ۳۰۷ (تاریخ وفات احمد سهل) مستبعد و نوشته بودن داستان رستم یا قصه مرگ او که در دفتر (یا شاهنامه) نثر ابومنصوری ثبت شده بود بسیار محتمل می نماید .

فرهنگ یا رساله در لغت

تألیف ابو حفص سغدی . ذکر این اثر در فرهنگ جهانگیری از میر جمال الدین حسین اینجوی شیرازی (گرد آورده بسال ۱۰۰۵ ه .) ^۳ با سم فرهنگ و در مجمع-

۱ - این قول نولدکه است (در جای مذکور) و مصراع « بگویم سخن آنچه زویافتیم » معلوم میدارد که بهرحال نوشته یا اطلاعات او در نامه خسروان ثبت شده بود .

۲ - کاوه ، جای مذکور .

۳ - بتصحیح سید محمد صادق غالب (چاپ لکهنو ۱۲۹۳ ه ق .) .

الفرس محمد قاسم سروری کاشانی با اسم رساله و نسخه و در فرهنگ رشیدی آمده است اشعاری که سروری^۱ و رشیدی^۲ از ابو حفص سغدی بشاهد آورده اند. از رودکی (م ۳۲۹ هـ) و ابوالحسن علی منجیک ترمذی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوبکر محمد خسروی سرخسی (متوفی قبل از سال ۳۸۳ هجری)^۳ و عنصری (م ۴۳۱ هجری)^۴ است پس عصر ابو حفص سغدی لا اقل در اواخر قرن چهارم و بلکه (باعتبار سال وفات عنصری) در ثلث اول قرن پنجم هجری میباشد.

ابو عبد الله محمد بن احمد کاتب خوارزمی در کتاب مفاتیح العلوم^۵ (نگاشته در سال ۳۷۰ هـ) گوید: «شهر و دآلتی محدث است حکیم بن احوص سغدی آنرا در سال ۳۰۰ هجری در بغداد [سغد؟] ابداع کرد».

ابوالعباس فضل بن محمد لوکری در شرح قصیده اسرار الحکمه گوید:

«باید دانستن که در هر روزگاری اهل هر بسکنی از مساکن معموره زمین را سزاجی و طبعی بود و موافق آن سزاج و طبع خلق و عادتت بود و بروفق آن خلق

۱ - فرهنگ مجمع الفرس از محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری بکوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ۱۳۳۸ ش) ج ۱ ص ۲ و ص ۴۹ و ۳۴۵ و ۴۴۳ و ۴۴۶، این کتاب تحریرات مختلف دارد (رش: پیشگفتار آقای دبیرسیاقی ص ۳ - ۵) و نام رساله ابو حفص سغدی در دیباچه نخستین کتاب (ص ۲) که بسال ۱۰۰۸ هجری قمری (یا اندی پس از آن نوشته شده آمده است) نیز رش: سعید نفیسی، احوال و اشعار... رودکی مجلد سوم ص ۱۱۵۰-۱۱۵۷.

۲ - فرهنگ رشیدی (چاپ کلکته ۱۸۷۵ م) در کلمه استیم و چرگروود فنوک و دیرند (رش: نفیسی. در جای مذکور ص ۱۱۵۴).

۳ - رش: حواشی اقبال بر حدائق السحر رشیدالدین و طواط ص ۱۴۵.

۴ - در مورد لغت جلب که در مجمع الفرس (ص ۳۴۵) با ذکر نسخه ابو حفص سغدی شعری از حکیم ناصر (متوفی بسال ۴۸۱ هـ) بشاهد آورده شده یقین نیست که آن شعر در اصل رساله ابو حفص آمده بوده است رش: استاد سعید نفیسی، نثر فارسی در قرن چهارم، مجله آریان ش ۱ (آذرماه ۱۳۰۹) ص ۹-۱۰.

۵ - چاپ قاهره (۱۳۴۲ هـ) ص ۱۳۷.

و مزاج ایشانرا نوعی از تألیف آوازا خوش و موافق آید که دیگر آنرا نیاید و هر چند که بجمله همه را صوت ملذ و محاکمی شمائل خوش آید پس روا بود که در طول زمان اهل مسکنی را مزاج و طبع از آنچه بوده باشد بگردد همچنان خلق و عادت دیگر شود. پس بدین سبب آن نوع از تألیف آوازا که ایشانرا موافق بودی منافر شود و خوش نیاید و دیگر موافق گردد و از بهر این خواجه ابونصر فارابی در کتاب موسیقی چون حدیث آلت شاهرود یاد کرد گفت این را حکیم ابن احوص السغدی از سغد ماوراءالنهر استنباط کرده است و در آن وقت که استنباط کرد بیشتر از بلاد معموره زمین آنرا بگردانید. اهل این بلاد را آواز این آلت موافق آمد و همه این را بیسندیدند و این معنی که یاد کردیم در تاریخ سنه ست و ثلثمائه بود^۱.

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم گوید :

« و بعضی میگویند که اول شعر پارسی ابو حفص حکیم بن احوص سغدی گفته است^۲ از سغد سمرقند و او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است ابونصر فارابی در کتاب خویش ذکر او آورده است و صورت آلتی موسیقاری نام آن شاهرود که بعد از ابو حفص هیچ کس آنرا در عمل نتوانست آورد بر کشیده و میگوید او در سنه ثلثمایه هجری بوده است...»^۳.

صفی الدین عبدالؤمن ارموی (متوفی بسال ۶۹۳ هـ) در رساله شرفیه میگوید ابن الاحوص شهرد را در سال ۳۰۶ هجری اختراع کرد^۴. اگر شواهدی را که مؤلفان بنام ابو حفص سغدی آورده اند مؤلف فرهنگ خود آورده باشد عصر او چنانکه گذشت با عصر ابو حفص حکیم بن احوص سغدی قابل انطباق نیست ولی اگر چنانکه استاد فقید عباس اقبال نوشته است: «بتوانیم یقین کنیم

۱ - رش : استاد فقید عبدالعظیم قریب ، فیاسوف ادیب ابوالعباس لوکری ، مجله

آموزش و پرورش سال ۱۰ ش ۸-۹ ص ۳۰-۳۱ .

۲- این قول خطاست، شعر فارسی ظاهراً از اواسط قرن سوم هجری پدید آمده است.

۳ - المعجم فی معاییر اشعار العجم (چاپ مدرس رضوی) ص ۱۵۰-۱۵۱.

۴ - کارادوو، متفکران اسلام (متن فرانسوی)، پاریس ۱۹۲۳ م. ج ۴ ص ۳۷۲، از مقاله

اقبال، ذکر بعضی از قدیمترین آثار مفقوده نثر فارسی (جای مذکور) ص ۱۰۱.

که این شواهد را بعدها دیگران بر اصل رساله افزوده‌اند» آنوقت می‌توان عصر ابو حفص سعیدی را بیشتر بر دو احتمال یکی بودن او را با ابو حفص حکیم بن احوص سعیدی شاعر و موسیقی‌دان و مخترع شهرود (در سال ۳۰۰ و شاید صحیح‌تر ۳۰۶ هجری) پذیرفت^۱ و در این صورت فرهنگ او تا آنجا که آگاهی داریم قدیم‌ترین لغت‌نامه ایست که بفارسی نوشته شده بوده است^۲.

کليلة و دمنه پارسی

کتاب کليلة و دمنه چنانکه معلوم است در عصر خسرو انوشروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م.) از زبان هندی (سانسکریت) بوسیله برزویه پزشک پهلوی درآمد و عبدالله بن المقفع (مقتول در ۱۴۲ هـ.) آنرا از زبان پهلوی بزبان تازی گردانید و ابان بن عبدالحمید ابن لاحق بن عفیر رقاشی بصری شاعر عرب (متوفی بسال ۲۰۰ هـ.)^۳ که مورد

۱ - برای اطلاع از یک عالم قرن ششم بنام ابو حفص سمرقندی صاحب لغت عربی بفارسی الصحیفة العذراء و نسخه کتاب او، رش: توضیحات و اضافات و اصلاحات جلد چهارم یادداشت‌های قزوینی از استاد مجتبی مینوی، در پایان جلد پنجم یادداشت‌های مذکور ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

۲ - برای مزید اطلاع در این باب رش: ز المان، فرهنگ‌های فارسی (مقاله بزبان فرانسوی، در خطوط آسیائی سال نهم، ۱۸۸۷ م دفتر سوم ص ۵۰۵ و بعد؛ لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، بکوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ۱۳۳۶ ش.) ص شانزده - هفده (ترجمه مقدسه پاول هرن بر لغت فرس اسدی)؛ استاد فقید عبدالعظیم قریب، اولین شاعر فارسی، مجله اصول تعلیم، سال ۲ ش ۲ ص ۱۷؛ سعید نفیسی، قدیم‌ترین کتب لغت در ایران، مجله شرق دوره اول ش ۶ - ۷ ص ۳۹۵ - ۳۹۸؛ بهار، تاریخ تطور شعر فارسی، تحشیه تقی بینش (تهران ۱۳۲۴ ش.) ص ۲۸ - ۲۹؛ مقدسه نگارنده بر قراضه طبیعیات ص ۳۵ و ح.

۳ - ابان بن عبدالحمید چند کتاب دیگر ایرانی و هندی را نیز منظوم ساخت، رش: ابن‌الندیم، الفهرست ص ۱۱۹ و ۱۶۳ و ۳۰۵؛ علامه تقی‌زاده، منشا قدیم شاهنامه، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۲ س ۲ و ح ۴ و ش ۱۲ ص ۱۱ س ۲ و ح ۲؛ مرحوم اقبال آشتیانی، شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی (برلین ۱۳۰۵ ش.) ص ۷۰؛ درباره کليلة و دمنه رش: مطالعات دکتر محمد جعفر محبوب در فرهنگ ایران زمین (ج ۵ ش ۲ و ۳).

نوازش برمکیان بود برشته شعر مثنوی کشید^۱ امیرسعید نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ هـ ۳۳۱ هـ). دستور خویش ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی^۲ (متوفی بسال ۳۲۹ هـ) را بر آن داشت تا کلیله و دمنه را از زبان تازی بپارسی دری در آورد و رودکی را فرمود تا همان کتاب را (بین سالهای ۳۲۳ - ۳۲۶) برشته^۳ نظم کشد^۴.

از کلیله و دمنه پارسی ابوالفضل بلعمی اثری برجانیست^۵ و از کلیله و دمنه

۱ - رش : منشأ قدیم شاهنامه ، کاوه دوه جدید سال اول ش ۱۲ ص ۱۱ س ۲ .
برای سایر نقلها و «جوامع وانتزاعات» کتاب کلیله و دمنه ، رش : الفهرست ص ۳۰۵ و اقبال آشتیانی ، جای مذکور (ص ۵۱ و ۷۱ - ۷۲) .

۲ - درباره درجه فضل خواجه ابوالفضل محمد بلعمی ، رش : ملخص تاریخ نیشابور حاکم ابو عبدالله محمد (چاپ دکتر کریمی ص ۷۴ ؛ تعلیقات چهارمقاله بقلم علامه قزوینی (بکوشش دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران) ص ۲۳ - ۳۴ و یادداشتهای قزوینی (بکوشش فاضل معروف ایرج افشار) ج ۷ ص ۲۷۱ - ۲۷۲ .

۳ - رش : استاد فروزانفر شعر و شاعری رودکی ، مجله دانشکده ادبیات سال ۶ ش ۳ و ۴ (شماره مخصوص رودکی) ص ۱۰۰ - ۱۰۱ و ۱۰۴ .

۴ - مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری ، باهتمام علامه قزوینی ، هزاره فردوسی ، ص ۱۳۵ .
بنابر مقدمه مذکور مترجم کلیله ابوالفضل بلعمی است لکن در روایت فردوسی ترجمه کلیله بدستور ابوالفضل انجام گرفته است :

.... کلیله بتازی شد از پهلوی	برین سان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر	بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی	که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی دری	بگفتند و کوتاه شد داوری
وزان پس بدو رسم و رای آمدش	بر او برخرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان	کز و یادگاری بود در جهان
گزارندهای پیش نشانند	همه نامه بر رودکی خوانند
بپیوست گویا پراکنده را	بسفت این چنین در آکنده را

۵ - ابوالمعالی نصرالله مترجم کلیله و دمنه از عربی بفارسی بترجمه های آن کتاب پس از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی اشاره کرده ولی از ترجمه کلیله و دمنه ابوالفضل بلعمی بقیه در حاشیه صفحه بعد

رودکی که براساس همان ترجمه پاریسی^۱ در دوازده هزار بیت^۲ بنظم درآمد و مهمترین منظومه آن شاعر استاد بوده جز اشعاری قلیل چیزی بازنمانده^۳.
اما مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری بازمی نماید که ترجمه کلیله و دمنه بتازی و پاریسی و نظم آن درگرد آوردن شاهنامه بی اثر نبوده است^۴.

بقیه از صفحه قبل :

نثر فارسی چیزی نگفته است ، رش : ترجمه کلیله و دمنه انشای ابوالعالی نصرالله منشی تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی (۱۳۴۳ ه. ش. از مجل هدیه دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه) دیباچه ص ۲۵؛ ابن الندیم (الفهرست ص ۳۰۵) بنظم فارسی کلیله و دمنه و نقل آن از عربی به نثر فارسی تصریح کرده است.

۱ - این مطلب مفهوم عبارت مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری است: «پس اسیر سعید نصر بن احمد... دستور خویش را خواجه بلعمی برآن داشت تا از زبان تازی بزبان پاریسی گردانید تا این نامه بدست بردمان افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی را فرمود تا بنظم آورد...» لکن کلمه «گزارنده» (اگر مترجم معنی شود) در شعر فردوسی موضوع را معقد و پیچیده میکند.

۲ - رش : استاد فروزانفر، شعر و شاعری رودکی ، جای مذکور ص ۱۰۱ .

۳ - رش : لغت فرس اسدی (با حواشی و تعلیقات و فهرس بکوشش آقای محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۶ ش.) ص ۴۰ - ۴۴ ؛ (ترجمه مقدمه پاول هرن) ؛ تقی زاده ؛ کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۸ ص ۱۰ س ۲ و ح ۳ ؛ سعید نفیسی ، احوال و اشعار... رودکی ص ۴۰ - ۴۱ و ۵۸۸ - ۵۹۲ و ۶۱۵ - ۶۱۶ و ۸۸۳ - ۸۸۷ و ۹۲۲ و ۹۲۳ - ۹۲۴ و ۹۲۴ و ۹۴۸ و ۹۶۳ و ۱۰۲۲ ح ۱۰۷۶ - ۱۰۹۵ و ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ ؛ عبدالعظیم قریب مقدمه چاپ کلیله و دمنه (تهران ۱۳۲۰ ش) ص یح - یط ؛ محمد دبیرسیاقی ، رودکی و سندباد نامه ، مجله یغما، سال ۸ ش ۷ و ۸ ؛ دکتر محجوب ، جای مذکور ، ص ۱۶۸ - ۱۷۰ ، دکتر خلیل خطیب رهبر ، رودکی (تهران ۱۳۴۳ ش) ص ۵۴ - ۵۹ .

۴ - «پس اسیر منصور عبدالرزاق... کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یاد گاری بود اندرین جهان پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از شهرها بیاوردند و چاکر او ابومنصور المعمری بفرمان او نامه کرد و کس فرستاد بشهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد... و بنشانند بفرز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان...» نیز رش : استاد قریب مقدمه مذکور ص یح ح ۱ .

پند نامه ماتریدی

شیخ الاسلام علم الهدی خواجه ابو منصور محمد بن محمد بن محمود ماتریدی سمرقندی (متوفی بسال ۳۳۳ هـ - در سمرقند) ^۱ از فقیهان حنفی مذهب و از دانشمندان و کلامیان مشهور سرزمین ماوراءالنهر پیشوای طریقه ماتریدیان بود از تصنیفات او پندنامه ایست در ده باب که از دستبرد حوادث محفوظ مانده و بهمت آقای ایرج افشار بچاپ رسیده است ^۲ این پندنامه شیوای بلیغ برغم آنکه از خامه مردی فقیه و متشرع تراویده است بیشتر نماینده مشرب حکمت است تا پرورش دینی و تعلیم مذهبی خاص و از این حیث با سایر پندنامه‌ها و کتب اندرز فارسی که از دیرباز در ایران مورد توجه و اقبال عمومی بوده شباهت تام دارد ولی از حیث سبک انشاء و بکار بردن کلمات عربی ^۳ که در آن نسبتاً کم نیست از مقدمه شاهنامه نثر ابو منصور و بعضی از قسمتهای خردنامه ^۴ تازه تر مینماید .

تحفة الغرائب

کتابی کوچک است از نوع کتابهای شبه علمی در خواص اشیاء و موارد بکار - داشت آنها بادستورهای مختلف در تدبیر امور فنی خانه و درمان بیماریهای کوچک و نیرنگ و شعوزه و عشق و سحر و عزایم . نسخه ظاهرأ منحصر بفرد این کتاب ^۵

۱ - رش : سعید نفیسی ، تاریخ بیهقی ، ج ۲ (حواشی و تعلیقات) ص ۹۶۵-۹۶۸ و مراجع مذکور ؛ دکتر مهدی بیانی : «یک نمونه نثر فارسی از دوره رودکی یا قدیمترین نثر فارسی موجود» ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۶ ش ۳ و ۴ ص ۶۷-۶۹ .

۲ - برای آگاهی از مؤلف این پندنامه و متن و نسخه‌های آن که استاد مجتبی سینی از روی آنها عکس برداری کرده‌اند، رجوع شود بمقاله آقای ایرج افشار که اولین معرف تصنیف منظورند در فرهنگ ایران زمین ج ۹ ش ۱ - ۴ ص ۴۶ - ۶۷ .

۳ - شاید بسبب آنکه صاحب پندنامه از دانشمندان متشرع است .

۴ - این کتاب را نگارنده از محل هدیه دوست بزرگوار دانشمند آقای دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه تهران بچاپ رسانیده است و شاید بزودی منتشر کند .

۵ - رش : ادگار بلوشه ، فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ص

از سال ۸۲۷ هجری است و قبل از کلمات مخصوص پایان نسخه، این عبارت در آن آمده است: «تمام شد تحفة الغرائب بمبارکی و فرخی روزیکشنبه یازدهم ماه شعبان سال برسیصدوسی و پنج^۱ از بعد پیغامبر ما» بنابراین نسخه موجود از روی نسخه مورخ بتاریخ مذکور نوشته شده و آن تاریخ تألیف کتاب اصلی است یا تاریخ سوادى از آن. در اوایل کتاب پس از حمد و سپاس چنین میخوانیم: «... فراهم آورده شد از کتابهایی که در (؟) ^۲ خواص و تحفة الغرائب فی النیرنج و العجائب و العجائب (کذا) ^۳ البحر والبر از بهر خزانه خداوند الاجل السید المویّد المنصور (بیاض) و باد در [اندر؟] عز و دولت ...»

شرق شناس معاصر آقای ژیلبر لازار که مطالب بالا از نوشته ایشان گرفته شده^۴ معتقدند که کتاب موجود از چند کتاب قدیمتر فراهم آمده بنحوی که آنرا بصورت کنونی نمیتوان از تصنیفات نیمه اول قرن چهارم هجری محسوب داشت و آن بیشتر با آثار اواخر قرن پنجم یا اوائل قرن ششم میماند.^۵

۱ - یعنی در روزگار حکومت امیر حمید ابو محمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳ هـ)

۲ - شاید: «کتابهای اندر».

۳ - بنظر میرسد که کتاب منظور لاقول از سه کتاب فراهم آمده باشد: ۱ - کتاب

«اندر خواص» که عنوان کتاب جماعتی از مصنفان است (برای نمونه، رش: حاجی خلیفه کشف الظنون، چاپ ترکیه ستون ۷۲۶) و در اینجا تعیین نام مصنف ممکن نیست و شاید مؤلف نیز چنانکه نوشته او قابل این تأویل است کتابهای متعدد در خواص در دست داشته است ۲ - تحفة الغرائب فی النیرنج و العجائب و آن بعقیده آقای لازار (کتاب مذکور ص ۳۴ ح) تصنیفی است غیر از کتاب مورد بحث ۳ - عجائب البحر والبر، آقای لازار حدس میزنند که این کتاب همان عجائب بروبحر است که ذکرش در تاریخ سیستان آمده اگرچنین باشد تاریخ تألیف کتاب مذکور در تاریخ سیستان به قبل از سال ۳۳۵ میرسد ولی یکی بودن آن دو بعقیده راقم این سطور محل نظر است.

۴ - ژ. ل. جای مذکور ص ۲۳ ح ۱۸ - ۳۴ ح.

۵ - آقای لازار نوشته اند که ممکن است شکل «سیصد» (در تاریخ حروفی ۳۳۵)

بقیه در حاشیه صفحه بعد

نگارنده چون نسخه موجود کتاب را ندیده نمیتواند درباره عصر و زمان تصنیف آن رایی قطعی اظهار کند ولی دو نکته را درخور ذکر میدانم یکی آنکه تاریخ کامل و دقیق (کتاب یا تألیف) نسخه نخستین تحفة الغرائب که اعتبار آن با مراجعه بجد اول تقویم تأیید میشود ما را به تألیف کتابی که نسخه موجود نماینده ناقص آنست تا حدی مطمئن می‌سازد دیگر آنکه عبارتهای منقول از آن اگرچه از حیث کهنگی زبان و سبک دارای صفت برجسته خاصی نیستند ولی آثار تازگی نیز در آنها مشهود نیست.

نام تحفة الغرائب تاکنون در موارد ذیل بنظر راقم این سطور رسیده است :

۱ - تحفة الغرائب فی النیرنج والعجائب (از مراجع مذکور در نسخه مورد بحث ما)

۲ - تحفة الغرائب مورد بحث .

۳ - تحفة الغرائب مذکور در مجمع الغرائب^۱

بقیه از صفحه قبل :

بشکل « شیصد » که بدل ششصد است تصحیح گردد و در این صورت ۶۳۵ تاریخ نسخه ای از کتاب منظور میشود هر چند ذکر کتاب عجائب البحر تصنیف قرن چهارم ، فرض نخستین (یعنی فراهم گشتن کتاب موجود از چند تصنیف قدیمتر) را رجحان می‌بخشد ؛ نگارنده گوید تصحیح سیصد به ششصد راست نمی‌آید زیرا روز ۱۱ شعبان ۳۳۵ با همان روز یکشنبه مذکور در نسخه موافق است و حال آنکه روز ۱۱ شعبان ۶۳۵ با روز دوشنبه مطابقت میکنند .

۱ - رش : آقای عبدالحی حبیبی افغانی ، مجمع الغرائب و مطالب خواندنی آن ، مجله یغماسال ۹ ش ۸ ص ۳۶۴ . تحفة الغرائب مذکور در اینجا ظاهراً از نوع کتب عجائب است نه چنانکه محقق نام برده نوشته اند تحفة الغرائب در معارف قرآنی که وصفش در ذیل می‌آید . موضوع کتاب مجمع الغرائب و مراجع دیگر مذکور در آن (مقاله مزبور ص ۳۶۵) نیز مؤید این نظریه است . راقم این سطور تذکار این مطلب را نیز مفید میداند که مقصود از صور الاقالیم مذکور در مجمع الغرائب (رش : مقاله مزبور ص ۳۶۵ ح ۳ و سفرنامه ناصر (۳۹۴ - ۴۸۱ هـ) در آن آمده نمیتواند صور الاقالیم ابوزید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هـ) باشد صور الاقالیم مذکور یا کتابی است که حمدالله نستوفی در نزهة القلوب (۷۴۰ هـ) در وصف عجائب بروجر از آن نقل کرده

بقیه در حاشیه صفحه بعد

- ۴ - تحفة الغرائب از مأخذهای اساسی زکریا بن محمد قزوینی (۶۰۰ - ۵۶۸۲ هـ)^۱
- ۵ - تحفة الغرائب مذکور در نزهة القلوب (۷۴۰ هـ). حمدالله مستوفی قزوینی^۲
- ۶ - تحفة الغرائب تألیف مولی علمشاه عبدالرحمن (متوفی بسال ۹۸۷ هـ) در خواص اشیاء و انواع حیل مشتمل بر ۳۵ باب^۳.
- ۷ - تحفة الغرائب مربوط بمعارف قرآنی که بنای آن بر کتاب خواص القرآن تمیمی یا برجواهر القرآن نهاده شده^۴.
- بدیهی است که تحفة الغرائب شماره اول که قبل از تحفة الغرائب منظور (شماره

بقیه از صفحه قبل :

(ص ۲۸۳ : چشمه اردشیر خره، ص ۲۸۶ : چشمه در کوه سمرقند و سنگ در کوه اسبره بولایت فرغانه، ص ۲۹۲ : دیه‌های عظیم ولایت جنار از توابع مصر.) یا کتابی بفارسی در جغرافیا و عجائب بلدان از مؤلفی گمنام که بتاریخ ۷۴۸ بنام اسیرسبازالدین محمد (۷۴۱-۷۶۵ هـ) از اسرای آل مظفر تألیف شده (رش : مقاله اقبال در مجله شرق ش ۲ ص ۹۸ و جنبشهای دینی ایرانی ... ص ۱۱۴ و ح ۳) و سه نسخه از آن در سوزة بریتانیا موجود است (رش : ریو، فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۱ ص ۴۲۰ ب) و شاید همین صورالاقالیم است که دولتشاه سمرقندی آنرا از ابوسلیمان زکریا کوفی دانسته و پنج بار از آن نام برده و نیز شاید همین کتابست که مطلب راجع بناصر خسرو در مجمع الغرائب از آن نقل شده است.

۱ - قزوینی اغلب از آن بدون ذکر اسم مؤلف که ظاهراً بر وی نامعلوم بوده بصورت «قال صاحب تحفة الغرائب» نام برده و از آن فقراتی کم و بیش طویل نقل کرده است ، رش : عجائب المخلوقات (چاپ مصر ۱۳۷۶ هـ) ص ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۶ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ ...

۲ - حمدالله مستوفی که در وصف عجائب بروبحر از کتاب قزوینی بهره‌گیری بسیار کرده از تحفة الغرائب مکرر نام برده است. رش : نزهة القلوب (بسعی و اهتمام گای لیسترانچ لیدن ۱۹۱۳ م) ص ۲۸۳ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۹۵ .

۳ - رش : حاجی خلیفه ، ستون ۳۷۰ - ۳۷۱ .

۴ - رش : استوری، ج ۱ قسمت اول بخش اول ص ۵۵ و ترجمه آن از سرحوم اقبال

آشتیانی ، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۴۸ .

دوم) و کتاب شماره ششم که بعد از آن تألیف شده و تحفة الغرائب شماره هفتم که موضوعاً با تحفة الغرائب مورد بحث فرق دارد نمی‌توانند با کتاب شماره دوم یکی باشند اما کتاب شماره سوم و چهارم و پنجم^۱ ممکن است تحفة الغرائب مورد نظر باشد. مطالعه نسخه موجود در کتابخانه ولی پاریس و مقایسه مطالب آن با نسخه دانشگاه تهران و آنچه در مجمع الغرائب و عجائب المخلوقات و نزهة القلوب از تحفة الغرائب نقل شده در شناخت تحفة الغرائب مورد بحث مفید تواند بود.

ذکر مأخذهای (سه گانه؟) کتاب تحفة الغرائب معلوم میدارد که آنها پیش از تاریخ تألیف آن (یکشنبه یازدهم ماه شعبان ۳۳۵ هجری) بزبان عربی یا فارسی وجود داشته‌اند ولی تعیین مؤلف و زمان تألیف آنها خاصه در آنچه مربوط بکتاب خواص و کتاب عجائب البحر والبراست دشوار می‌نماید زیرا تألیفات متعدد چنین عنوانها یا نامهای شبیه بآنها داشته‌اند و ما دیگر بار در این باب بحث خواهیم کرد.

کتاب عجایب بروبحر

تألیف بشر مقسم است و از احوال و عصر او خبری بدست نیامد. مؤلف تاریخ سیستان نام این کتاب و مؤلف آنرا در تاریخ خود با نام ابوالمؤید بلخی همبر آورده گوید: «ابوالمؤید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بروبحر گویند»^۲ کتاب ابوالمؤید که بصورتی دستخورد و تحریری جدید بما رسیده فارسی بوده و محتملست که کتاب بشر مقسم نیز بفارسی نوشته شده بوده چون قسمتهای منقول در تاریخ سیستان بدون تعیین بنام دو مؤلف مذکور آمده تفکیک قول ابوالمؤید از قول بشر مقسم مقدور نیست و ما باعتبار تصنیف ابوالمؤید و عصر او از بشر مقسم و کتاب او در این جانام بردیم.

سند بادنامه

یا کتاب سند باد حکیم که آنرا کتاب وزراء سبعة و کتاب مکر النساء^۳ نیز خوانده‌اند

۱ - و تحفة الغرائبی که نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط است (قول فاضل گراسی آقای محمد تقی دانش پژوه به نگارنده این سطور).

۲ - تاریخ سیستان (بتصحیح ملک الشعراء بهار) مقدمه ص و - ز، متن ص ۱۳.

۳ - تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۷۴ در این جا این کتاب به کوش (= گوشه) نسبت

اصلاً از قصه‌نامه‌های قدیم هندی^۱ است که پیش از اسلام بایران آورده و بزبان پهلوی ترجمه کرده‌اند^۲ کتاب سندباد ظاهراً در قرن دوم هجری بعربی در آمد^۳

بقیه از صفت قبل :

داده شده ولی بظن نگارنده یا مؤلف اشتباه کرده یا عبارت کتاب مغشوش است. نیز رش : مقدسه زاخانودر ترجمه کتاب الهند؛ طایس ارنولد، تراث الاسلام (ستن عربی، قاهره ۱۹۳۶م)

ج ۱ ص ۵۸ .

۱ - نام سندباد (سده پتی) از جمله سویدات هندی بودن اصل آن کتابست که از میان رفته، بقول مسعودی (سروج الذهب، نگاشته در ۵۳۳۲. طبع و ترجمه باریبه دوسیناروپاوه دوکورتی ج ۱ ص ۱۶۱ - ۱۶۲) سندباد در مملکت و روزگار کورش (همانجا ص ۱۶۱ ترجمه فرانسوی: هرشه؟) [یعقوبی، جای مذکور: کوش. در سندباد نامه محمد نظیری ص ۱۹۳۱ : ۳۴۱ کوردیس] یکی از شاهان هند سیزبست و او مؤلف کتاب وزراء سبعة و معلم و غلام و زن شاه است که آنرا کتاب سندباد نامند. (نیز رش : مسعودی، سروج الذهب ج ۴ ص ۸۹-۹۰) حمزه اصفهانی در تاریخ خود (۳۵۰ هـ) (ص ۳۰) و مؤلف سجمل التواریخ و القصص (ص ۹۳-۹۴)، سندباد نامه را از کتابهایی دانسته‌اند که در روزگار اشکانیان (۲۵۰ ق. م. ۲۷۷ م) ساختند. ابن الندیم (الفهرست ص ۳۰۴ - ۳۰۵) گوید در امر کتاب سندباد که آیا آنرا ایرانیان ساخته‌اند یا هندیان اختلاف در میان است و غالب و نزدیکتر بحق آنست که آنرا هندیان کرده‌اند و آن از کتابهای هند در خرافات و اسما و احادیث است.

۲ - بدرستی معلوم نیست که این کتاب را در چه عصری از هند به ایران آورده‌اند در مقدسه کلبله و دمنه آمده است که برزویه طبیب جز کتاب کلبله و دمنه از کتابهای دیگر نیز نسخت گرفت و آنها را با خود بایران آورد (ترجمه کلبله و دمنه تصحیح استاد مینوی ص ۳۴-۳۵) بنابراین ممکن است که سندباد نامه از آن کتابها بوده باشد و در این صورت آن کتاب در عصر خسرو انوشیروان (۵۲۱-۵۷۹ م) بایران آورده شده و بپهلوی در آمده است.

۳ - قول صریح مسعودی و ابن الندیم وجود این ترجمه را ثابت میکند. در دو نسخه از نسخه‌های اساس طبع کتاب الفهرست نقل این کتاب (ظاهراً از پهلوی بعربی) به اصبع (یا اصبع) بن عبدالعزیز بن سالم مجستانی نسبت داده شده است (رش : الفهرست ج ۲

ص ۱۴۹ .

و آن دونسخه یا تحریر داشته است، بزرگ و کوچک^۱ ابان بن عبدالحمید لاحقی (متوفی بسال ۲۰۰ هجری) آنرا منظوم ساخت^۲ و در عصر امیرسعید ابوالحسن نصر بن احمد سامانی رودکی^۳ (م ۳۲۹ هـ) آن کتاب یا لاقل حکایات و قطعاتی از آنرا برشته^۴ نظم فارسی کشید^۳ و همچنانکه در مقدمه^۵ سندباد نامه^۶ محمد بن علی بن محمد ابن حسن ظهیری کاتب سمرقندی آمده از پهلوی بن فارسی ترجمه شد:

« و این کتابیست ملقب بسندباد، فراهم آورده حکمای عجم... و بیاید دانست کی این کتاب بلغت پهلوی بوده است، و تا بروزگار امیراجل عالم عادل ناصرالدین ابومحمد نوح بن منصور^۷ السامانی... هیچ کس ترجمه نکرده بود، امیرعادل نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند، و تفاوت و اختلالی کی بدو راه یافته بود بردارد و درست و راست کند، بتاریخ سنه تسع و ثلثین و ثلثمایه خواجه عمید ابوالفوارس رنج برگرفت و خاطر درکار آورد، و این کتاب را عبارت دری پرداخت، لکن عبارت عظیم نازل بود و ازتزیین و تحلی عاری و عاطل...»^۶

۱ - الفهرست ص ۳۰۵ .

۲ - الفهرست ص ۱۶۳ .

۳ - رش : لغت فرس (بکوشش محمد دبیرسیاقی) مقدمه ص نوزده و چهل و سوم :

تقی زاده، شاهیر شعرای ایران، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۴-۵ ص ۲۲ و ش ۸ ص ۱۰
 ۲ - ص ۱۱ : سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی ص ۹۳-۵۹۵ ؛ چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی (بکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۲۲۰ ح ؛ محمد دبیرسیاقی، رودکی و سندباد نامه، مجله یغما سال ۸ ش ۵ و ۹۷ و سال ۹ ش ۴ . معلوم نیست که رودکی قبل از ترجمه سندباد نامه به نشر فارسی از چه مأخذی آن کتاب یا پاره ای از آنرا منظوم ساخت شاید پیش از ترجمه کامل فارسی مضمون آن قصه ها و حکایات در افواد رواج یافته بود یا آنکه منظومه عربی ابان لاحقی یا ترجمه عربی آن قصه نامه مورد استفاده او واقع شد.

۴ - رش : ص ۴۴ ح ۲ .

۵ - صحیح بدلیل تاریخ ۳۲۹ امیرحمید ابومحمد نوح بن نصر (۳۳۱ - ۵۳۴۲) است .

۶ - سندباد نامه نگارش محمد... الظهیری السمرقندی، باهتمام و تصحیح و حواشی

احمد آتش، ص ۲۳ - ۲۵ .

ازرقی هروی (ابوبکر زین الدین بن اسماعیل وراق) شاعر نیمه^۱ دوم قرن پنجم ظاهراً بر اساس همان ترجمه^۲ فنا روزی لختی از آن کتاب را پراکنده گفته و در صدد نظم مجموع بوده است.^۱ محمد ظهیری سمرقندی معاصر رکن الدین مسعود بن علی^۲ از ملوک ایلاک خانی (۵۵۶ - ۵۷۴؟)، سندباد نامه را تهذیب و اصلاح (؟) و بنام آن پادشاه کرد.

ترجمه^۳ خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی که لا اقل^۳ تا اواخر قرن ششم باقی بود از میان رفته^۴ و سندباد نامه که فعلاً بزبان فارسی در دست است همان تهذیب (؟)

۱- رش: استاد فروزانفر، سخن و سخنوران ج ۱ ص ۲۰۷ و از این نظم اثری باقی نیست. سندباد نامه بار دیگر در سال ۷۷۶ بوسیله ناظمی گمنام بنظم درآمده و نسخه ای از آن منظومه «سخیف و سست» در کتابخانه اندیا فیس (لندن) موجود است بقطع ششمین بخط تعلیق متضمن ۱۶۶ ورق و تقریباً پنج هزار بیت با نقاشی های متعدد، رش: چهار مقاله جای مذکور ص ۲۲۲ و مقاله شارل دفمری، در روزنامه آسیائی (پاریس) ژانویه سال ۱۸۴۲ ص ۱۰۵ ببعد...

۲- یعنی رکن الدین الپ قتلغ تنکابلکا ابوالمظفر قلیچ طمغاج (= طوغاج = طمغاج) خاقان مسعود بن قلیچ قراخان حسن بن علی، رش: سندباد نامه ص ۸ و ۳۴۱ و مقدمه ترکی مصحح ص ۶۵ - ۷۰؛ محمد نظام الدین، مقدمه برجوامع الحکایات ص ۱؛ .

۳- گذشته از آنچه محمد ظهیری در باب آن نوشته نام سندباد حکیم (که شاید ارتباطی با سندباد نامه ابوالفوارس داشته باشد در تحفة الملوک (ص ۲۹ و ۳۶ و ۳۹ و ۵۳ و ۷۸ و ۸۸ و ۹۷) آمده است.

۴- راجع باسکان وجود ترجمه دیگر (؟) از شمس الدین محمد دقایقی سروزی، رش: محمد نظام الدین، مقدمه برجوامع الحکایات ولوامع البروایات سدید الدین محمد عوفی (در سلسله انتشارات اوقاف گیب؛ لندن ۱۹۲۹ م) ص ۷۲ - ۷۴... این اسر نیز در خورتذکار است که برخی از نویسندگان سندباد حکیم را با سندباد بحری صاحب سفرهای هفت گانه اشتباه کرده اند و این خطا حتی در نسخه سندباد نامه عربی بزبان عامی (طبع احمد اتش ۳۵۰) راه یافته است.

یا تحریر مصنوع متکلف محمد ظهیری سمرقندی است که با دعای خود «آن خراید را کی از حلی براعت عاطل بودند و از حله بلاغت عاری لباس الفاظ در پوشانید و پیرایه معانی بر بست»^۱ سندباد نامه از دیرباز بزبانهای مختلف ترجمه شده^۲ و یکی از کتب ادبیات جهانی است^۳.

۱- همان کتاب ص ۲۶-۲۷. رش : عقدالعلی . . . تألیف افضل الدین ابوحامد احمد کربانی (بتصحیح و اهتمام علی محمد عاسری نائینی ، تهران ۱۳۱۱ ش) ص ۱۰۸ - بعید نیست که مقصود افضل الدین در اینجا همین ترجمه ظهیری باشد که لااقل ده سال پیش از عقدالعلی (۵۸۴ هـ) و بلکه باعتبار سفاد مقدسه ظهیری (ص ۸-۱۱) در اوایل پادشاهی رکن - الدین مسعود صورت گرفته است.

۲ - سندباد نامه بزبانهای پهلوی و سریانی (بنام سندبان) عربی و فارسی (مکرر بنظم و نشر) و یونانی (بنام سنتیپاس) و عبری بنام (سندبار) و لاتینی (مکرر) و ترکی (مکرر) و اسپانیولی و فرانسوی و ایتالیائی و آلمانی و ارمنی و روسی و رومانی . . . درآوده است رش: مقدمه ترکی احمد آتش ص ۲ : تراث الاسلام ج ۱ ص ۱۸۳ - ۱۸۴ .

۳ - برای اطلاع بیشتر از این کتاب رش : عوفی لباب الالباب بسعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون (لیدن ، ۱۹۰۶ م) با مقدمه و تعلیقات قزوینی، ص ۹۱-۹۲ و ۲۱۲ و ۲۰۱ و ۳۱۸ - ۳۱۹ و ۳۴۷؛ دولتشاه سمرقندی ، تذکرة الشعراء (بهمت محمد رضانی تهران ۱۳۳۸ ش) ص ۵۸ - ۵۹ سعدالدین و راوینی سرزبان نامه بتصحیح و تحشیه قزوینی و اصلاحات از نسخه تقوی (تهران ۱۳۱۱ ش) ص ۲ و ح ؛ تقی زاده، مشاهیر شعرای ایران، کاوه دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۳ س ۱ ؛ هرمان اته ، تاریخ ادبیات فارسی (ترجمه دکتر رضا زاده شفق) ص ۱۰۳ - ۱۰۴ و ۱۱۰ (سراج) ؛ بروکلن ، دائرة المعارف اسلام ، ذیل سندباد ؛ یق ج ه ص ۱۶۳ (ومراج) ؛ سینوی ، پابزده گفتار (تهران ۱۳۳۳ ش) ص ۱۵۸ - ۱۶۰ ؛ سندباد نامه نگارش محمد . . . ظهیری سمرقندی با سندباد نامه تازی ، باهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش (استانبول ۱۹۴۸ م) رش : مقدمه آقای احمد آتش بزبان ترکی ص ۱-۱۰۴ (و مراجع) ؛ لغت نامه لاروس بزرگ در سادۀ دولوپاتوس .

رساله در بازاری

تألیف ابوالفوارس فنا روزی. نام این رساله در کتاب صید المراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایارخان داود عباسی (معاصر طغان تیمورخان پادشاه خراسان که بین ۷۳۷ و ۷۵۳ هجری سلطنت کرده) آمده است^۱ نگارنده حدس میزند که مؤلف مذکور همان خواجه عمید ابوالفوارس فنا روزی معاصر امیر حمید ابومحمد نوح بن نصر سامانی (۳۳۱ - ۳۴۳ هجری) باشد که در سال ۳۳۹ هجری سندبادنامه را از پهلوی بزبان فارسی درآورد^۲ و مؤید این امر آنست که از کتاب مذکور در ردیف بازنامه‌های قدیم مانند بازنامه جاماسب و بقراط و رساله جالینوس و بزرجمهر و جوارحنامه ابوالبختری^۳ . . . نام برده شده است^۴.

۱- صید المراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایارخان داود عباسی، طبع (کلکته ۸۰۸ م) ص ۲ بعد. نیز رش: مقاله حکیم نسوی (۳۹۳-۴۹۳ هجری قمری) بقلم نگارنده، در شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات (تهران) ص ۱۲-۱۳.

۲- که درمآخذ نامبرده بخط «ابوالفوارس و فیروززی» چاپ شده.

۳- رش: بعنوان سندبادنامه در همین مقاله

۴- بعدها از این تألیف بحث خواهیم کرد.

۵- از برای بازنامه‌ها و بازاری رش: مقاله مذکور نگارنده ص ۱۱-۱۷ و علاوه بر مآخذهای ذکر شده در آن رش: الفهرست ص ۳۱۵ (الکتب المؤلفة فی الجوارح واللعب بها و علاجاتها للفرس والروم والترك والعرب) و ص ۱۷۰ (کتاب الصید والجوارح فتح بن خاقان)؛ تاریخ سیستان ص ۲۱۴ (هدیه‌ها یعقوب لیث سوی المعترف بالله؛ تاریخ بیهقی ص ۹۵) (هدیه‌ها که والی چغانیان آورده بود)؛ راحة الصدور راوندی ص ۳۱ بعد (فصل در شکار کردن)؛ مرصاد العباد نجم الدین دایه ص ۷۵ (چاپ تهران ۱۳۱۲ هـ) (تأثیر بازاری در ادبیات فارسی)؛ نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ ص ۱۳۲-۱۳۳ (ذکر چند بازنامه)؛ فیلیپ حتی، تاریخ عرب (ترجمه محمد سعیدی) ص ۱۰۶ (شکار با باز و پرندگان شکاری در ایران و تأثیر آن در طریقه شکار عرب با اشاره به کتاب الف لیلة و لیلة)؛ هادی حسن، مجموعه مقالات ص ۳۵ (باز سفید راجزو هدایای زمان ساسانیان از هند بایران می‌آوردند).؛ جاحظ، کتاب التبصر فی التجارة ص ۳۴-۳۶؛ تاریخ بلعمی (باز جزو هدایای عمرو لیث به خلیفه).

داستانهای رزمی و شاهنامه‌ها

یکی از کتابهای مهم ساسانیان که در قرن دوم هجری بعربی درآمد کتاب خواتای نامک پهلوی است که پس از ترجمه آنرا بنامهای مختلف خدای نامه و خدای نامه فی السیر و سیر الملوك و سیر ملوك الفرس و سیرة الفرس و سیر العجم و سیر ملوك عجم و تاریخ ملوك الفرس و تاریخ بنی ساسان و تاریخ ملوك بنی ساسان و نامه ساسانیان و نامه پادشاهان پارس و تواریخ الملوك و کتاب تاریخ پادشاهان خواندند^۱ و از آن بتدریج تحریرات و نسخه‌های متعدد متنوع و تهذیبها و اختصارات بوجود آمد. رواج این کتابها و آثار دیگر ایرانیان ساسانی که بزبان عربی درآمد بود با تحولات سیاسی و اقتصادی و دینی و فرهنگی جامعه ایران و دل بستگی دهقانان و اهل بیوتات یا خاندانهای قدیم و امیران محلی^۲ بحفظ تاریخ و کارنامه شاهان و آیین و فرهنگ و مذاهب و آثار ایران باستان نهضتی ادبی و تاریخی بوجود آورد و دهقانان و بزرگ زادگان و مؤبدان ایرانی را بر آن داشت که همراه با مترجمان عربی نویس در صدد جمع آوری و تدوین تاریخ و روایات و داستانهای ملی و گزارش آنها بفارسی دری برآیند آثار این امر از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم^۳ جسته جسته ظاهر است و مجموعه‌های مختلف و کتابهای بزرگ یا کوچکی را که در این زمینه فراهم آوردند یا بنام جامع و عمومی نامه خسروان و نامه شهریار و نامه شاهان و شاهنامه (معادل خواتای نامک پهلوی) یا بنام پهلوانان اجزاء

۱- درباره تاریخچه این کتاب مشهور پراثر که از دست رفته است رش: نوید که، حماسه ملی ایران (ترجمه بزرگ علوی)؛ علامه تقی زاده، مقالات مسلسل در روزنامه کاهوه دوره جدید سال اول و دوم و هزاره فردوسی ص ۱۷ بپعد؛ آقای دکتر صفا، حماسه سرایی در ایران (تهران ۱۳۲۴ ش).

۲- رش: قراضه طبیعیات، مقدمه نگارنده ص ۱۷-۲۵.

۳- رش: بهمین یادداشتها ذیل عنوان داستان رستم، نیز رش: کاهوه دوره جدید سال

۲ ش ۱ ص ۱۴ س ۲ (امتناد به سعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳-۴۴ مؤلف بسال ۳۳۲ هجری).

حماسه^۱ ملی خواندند و از آن جمله است شاهنامه^۲ منظوم (منقود) مسعودی مروزی^۱ و شاهنامه^۳ (منقود) ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر^۲ و شاهنامه^۴ نثر (منقود) ابومنصوری^۳ و شاهنامه^۵ بزرگ نثر (منقود) ابوالمؤید بلخی^۴ و شاهنامه^۶ منظوم (نامتوم) دقیقی^۵ و شاهنامه^۷ منظوم فردوسی و داستانهای پهلوانی گرشاسب نامه و اخبار رستم و داستان آغش و هادان و شروین و خورین و کوش پیل دندان و بهرام چوبین...

شاهنامه^۶ نثر ابومنصوری

و آن منسوب به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار (= صاحب الجیش) خراسان مقتول بسال ۳۵۱ هجری است^۶ که ابومنصور معمري دستور او

۱- این منظومه مدتی پیش از ۳۵۰ هجری (سال تألیف کتاب البدء والتاریخ مطهر بن طاهر مقدسی که نام آن را برده و سه بیت از آن نقل کرده است) بنظم درآمده بود، علامه تقی زاده نوشته اند (کاو ۸ ش ۸۰ ص ۱۰۰) «بنظر نمی آید که زبان او از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم متأخرتر باشد».

۲- رش: بیرونی، الاثار الباقیه ص ۹۹-۱۰۰؛ کاوه دوره جدید سال ۲ ش ۳ ص ۱۱ و حواشی آن (وسراج مذکور)، ص ۱۲ ص ۲؛ هزاره فردوسی ص ۵۳-۵۴؛ قزوینی، بیست مقاله ج ۲ ص ۶؛ بیرونی بمنظوم بودن این شاهنامه هیچ اشاره نمی کند و مطالبی که از آن نقل کرده نیز بمنظوم بودن اصل را نشان نمیدهد شاعر بودن صاحب آنهم برهان قاطع بر منظوم بودن کتاب او نیست

۳- رش: کاوه دوره جدید سال اول ش ۷ ص ۵ و سال دوم ش ۳ ص ۱۲-۱۶؛ هزاره فردوسی ص ۵۶-۶۳؛ بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱۱-۱۲ و ص ۲۳-۲۴.

۴- کاوه دوره جدید سال اول ش ۲ ص ۷-۹ و ش ۸ ص ۱۰ و سال دوم ش ۱ ص ۱۵-۱۶.

۵- رش: کاوه دوره جدید سال اول ش ۴-۵ ص ۱۵-۲۴؛ فروزانفر، سخن و سخنوران ج ۱ ص ۱۲-۱۹، دکتر صفا، حماسه سرائی در ایران ص ۱۵۵-۱۶۲، محمد دبیرسیاقی، دیوان دقیقی (تهران ۱۳۴۲ ش)

۶- برای شرح احوال او رش: تقی زاده، شاهنامه های فارسی، کاوه دوره جدید سال

بقیه در حاشیه صفحه بعد

بفرمان وی آنرا در سال ۳۴۶ هجری فراهم آورد^۱. این اثر گران قدر چنانکه گذشت از دست رفته^۲ ولی مقدمه‌ای که ابومنصور معمری بر آن افزوده به ما رسیده است^۳ علامه محمد قزوینی این مقدمه را با روش علمی مختار خود بصورتی درخورستایش بطبع رسانید و در دسترس علاقه‌مندان باین نوع آثار قرار داد^۴.

جوارح نامه شهنشاهی

در کتاب صید المراد فی قوانین الصیاد تألیف خدایار خان داود عباسی^۵ آمده است^۶.

بقیه از صفحه قبل :

ش ۳ ص ۱۲-۱۶ و ش ۷ ص ۱۵-۱۶ (بمراجعه) ؛ قزوینی ، مقدمه قدیم شاهنامه ، هزاره فردوسی ص ۱۲۸-۱۲۹ (بمراجعه) ؛ ملک الشعراء بهار ، فردوسی ، مجله باختر سال اول ش ۱۱-۱۲ ص ۷۵۳-۷۵۸ ؛ مینورسکی ، بیست مقاله (بمانگلیسی) ص ۲۶۲-۲۶۵ (بمراجعه).

- ۱- درباره چگونگی گرد آوردن این کتاب و اجتماع مؤبدان و دانشمندان زردشتی در طوس ، رش : تقی زاده ، شاهنامه های فارسی ، کاهوه ، دوره جدید سال ۲ ش ۳ ص ۱۱ س ۲ .
- ۲- محققان شاهنامه ابومنصور را معروفترین و مهمترین شاهنامه های فارسی دانسته اند رش : تقی زاده شاهنامه فردوسی ، هزاره فردوسی ص ۵۹ ؛ بهار ، فردوسی ، مجله باختر ، سال ۱ ش ۱۱-۱۲ ص ۷۶۴ ؛ دکتر صفا ، حماسه سرائی در ایران ص ۱۵۷ .
- ۳- نخستین بار علامه تقی زاده متوجه وجود این اثر مهم قدیمی شدند . رش : کاهوه دوره جدید سال ۱ ش ۴-۵ ص ۲۲ س ۱ ح ۱ و ش ۷ ص ۵ .
- ۴- رش : بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱-۶۴ ؛ هزاره فردوسی ص ۱۲۳-۱۴۸ (با اصلاحات) ؛ نیز رش : پارسی نغز گرد آورده علی اصغر حکمت (تهران ۱۳۳۰ ش) ص ۲۶۸-۲۹۸ ؛ برگزیده نثر فارسی فراهم آورده دکتر محمد سعید (تهران ۱۳۳۲ ش) ص ۵-۲۰ ؛ مینورسکی ، بیست مقاله (انتشارات دانشگاه تهران بزبان انگلیسی) ص ۲۶۰-۲۷۳ .
- ۵- رش : در همین یادداشتها ص ۱۰۱ - ذیل « رساله در بازداری »
- ۶- ص ۲ بعد رش : مقاله حکیم نسوی ، بقلم نگارنده ، جای تذکوره ص ۱۲ .

« ۰۰۰ روزی جمعی از سیرشکاران در پیش تخت او [یعنی خسرو انوشروان] بحث جانور میکردند از کتاب جالینوس و بقراط آنچه ایشانرا معلوم بود، پس نوشیروان بزرجمهر حکیم را طلب فرمود و گفت چنان خواهم که کس باطراف عالم فرستی و کتب و رسائلی که در این باب ساخته باشند جمع گردانی و بزبان پهلوی ترجمه کنی و آنچه خواجه را از روی حکمت معلوم شده باشد و استادان روزگار ما دانند اضافه کنی تا بروی روزگاریاد گاری بماند. بموجب فرموده خواجه بزرجمهر آنچه دانست و از استادان معلوم نمود و اصل نسخ از آن خالی بود جمع کرد و آن کتاب را بازنامه نوشیروانی نام نهاد. ۰۰۰ بعد از آن شهنشاه ابوالفوارس عبدالملک بن نوح [۳۴۳-۳۵۰ هجری] که پادشاه خراسان بود هوس این علم بهم رسانید چنانکه از ملوک ما تقدم در گذشت و خواست که بازنامه نوشیروانی را از زبان پهلوی بزبان فارسی ترجمه کند وزیر خود^۱ را گفت چنان خواهم که بازنامه نوشیروانی را حاضر کنی و فرمائی تا از زبان پهلوی بفارسی ترجمه کنند. و استاد روزگار ابوالبختری^۲ بزبان فارسی کرد و جوارح نامه شهنشاهی نام نهاد. و بعد از و خلف شاه^۳ که پادشاه سیستان بود و در این باب استادی بود کامل و این علم را نیکو دانست

۱ - در روزگار امیررشید عبدالملک که در هفده سالگی از اسب بیفتاد و بعد چهار وزیر متوالیاً عهده دار امور شدند یکی ابونصیر محمد بن عزیر (۳۴۳ - ۳۴۵ ه.) دیگر ابوجعفر احمد بن حسین عتبی (۳۴۵ - ۳۴۸) دیگر ابونصیر یوسف بن اسحاق (و ۳۴۸ - ۳۴۹ ه.) دیگر ابوعلی محمد بن محمد بلعمی (و ۳۴۹ - ...) (رش : گردیزی، زین الاخبار ص ۳۹ - ۴۲ ، تاریخ بخارا ص ۳۱ - ۳۲) که بفرمان ابوصالح منصور کتاب تاریخ طبری را در سال ۳۵۲ هجری با تصرفاتی از عربی بفارسی گردانید و احتمال دارد که مقصود از وزیر مذکور در متن او باشد .

۲ - چنین است در جمیع جاهای کتاب که نام او مذکور است ، شاید « ابوالبختری » صواب باشد .

۳ - امیر ابو احمد ولی الدوله خلف بن احمد بن محمد صفاری پس از کشته شدن پدر از ۲۵۲ هجری تا ماه صفر ۳۹۳ حکومت کرد و پس از سه سال زدو خورد بالشکریان سلطان محمود باو تسلیم شد و عاقبت در ۳۹۹ ه. در زندان قلعه گردیز یادگک در گذشت ، رش : قراضه طبیعیات ، مقدمه نگارنده ص ۲۱-۲۲ (با مراجع) .

بیخارا نزد حضرت شهنشاه آمد^۱ [و] التماس نمود تا جوارح نامه شاهنشاهی را پیش او آوردند مطالعه نمود و پسندیده داشت و یک باب در شناخت بحری^۲ بهم رسانید و اضافت کرد و منظور شد...»

وجود کتابهای بازداری در دولت سامانی از منابع دیگر نیز تأیید میشود ابوالحسن علی بن احمد نسوی (۳۹۳ - ۴۹۳ هـ) در بازنامه خود مکرر از شکار نامه یا بازنامه سامانی سخن گفته^۳ و فخرالدین محمد رازی (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ) در کتاب ستینی مطالبی « از بازنامه کسری نوشیروان » که در بالا وصف آن گذشت و بعید نیست که همان « جوارح نامه شهنشاهی »^۴ باشد نقل کرده است.

۱ - مقصود از شهنشاه در اینجا امیر ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۴۲۶ هـ) است. امیرخلف بن احمد در اوایل سال ۳۵۸ هجری از حج بازآمد و او را بزرنگ دارالملک سیستان راه ندادند او بدرگاه امیر خراسان ابوصالح منصور پناه برد امیر او را خلعت و سپاه داد و خلف بزرنگ آمد (روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۵۸ هـ) (رش : تاریخ سیستان ص ۲۳۳ - ۲۳۴) چون مؤلف لقب شهنشاه را در مورد عبدالملک بن نوح سامانی در بالا استعمال کرده و در اینجا در مورد ابوصالح منصور مطلقاً بکار برده نتیجه این میشود که شهنشاه لقب نوعی امیران سامانی بوده لکن این امر در مورد امیران مذکور محقق نیست بلکه مشکوک فیه است در دولت اسلام اول کس که بلقب شاهنشاه خوانده شد عضدالدوله (۳۳۸ - ۳۷۲ هـ) است و پس از او امیران بویهی اغلب این لقب را داشته اند.

۲ - رش : صیدالمراد فی قوانین الصیاد ، مقدمه ناشر ص IV ح و XII ح.

۳ نسخه خطی ص ۲ و ۲۹ و ۶۴ و ۷۷. در این کتاب از بازنامه پرویز ملک پاریان (ص ۴۳) و بازنامه سفدیان (ص ۲۹ و ۳۲ و ۶۴) و بازنامه پارسی (ص ۲) و بازنامه های عراقیان و خراسانیان (ص ۱۲) سخن رفته و ابن الندیم در الفهرست (ص ۳۱۵) از کتاب بازشکاری ایرانیان نام برده است.

۴ - کتاب ستینی (طبع بمبئی ۱۳۲۳ هـ) ص ۱۴۳-۱۴۴ - اما سبک بیان منقولات چندان کهنه و قدیم نمینماید ظاهراً یا امام فخر عبارتهای آن کتاب را ملخص کرده یا آنکه دیگران بعدها در آن دست پرده اند.

شاهنامه بزرگ ابوالمؤید به نثر

ابوالمؤید بلخی مورخ و شاعر و سیاح قرن چهارم معاصر ابوالفوارس عبدالملک ابن نوح (۳۴۳ - ۳۵۰ هـ) و ابوصالح منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ) و ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷ هـ) سامانی واز مؤلفان مشهور پر اثر آن قرن است.

معروفترین تألیف او شاهنامه^۱ بزرگ نثر است ابوالمؤید چنانکه از مقدمه کتاب عجائب بر و بحر او برمی آید لا اقل یکک چند بدستگاه سامانیان نزدیک بوده و چون بلعمی در تاریخ خود که بسال ۳۵۲ ساخته از شاهنامه او نام برده است بعید نمی نماید که او این کتاب را بفرمان یا در عصر عبدالملک بن نوح کرده باشد. بنابراین فرض بلعمی که خود در بخارا میزیسته و در سال ۳۴۹ وزارت منصور یافته بوجود آن کتاب آگاه و از آن بهره مند گشته است صفت بزرگ^۲ که بشاهنامه ابوالمؤید داده شده بر پر حجمی و اهمیت آن دلالت دارد.

در کتاب منظور چنانکه از مراجع مذکور برمی آید لا اقل داستان جمشید و ضحاک و فریدون و ایرج و سالم و تور و منوچهر و نوذر و افراسیاب و زاب و اخبار گرشاسب و نریمان و سام و دستان و رستم و فرامرز و سرگذشت کیقباد و کیکاوس و کیخسرو

۱ - این نام در تاریخ بلعمی (بتصحیح ملک الشعراء بهار بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱ ش) ص ۱۳۳ و در قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس (بتصحیح سعید نفیسی با مقدمه و حواشی، تهران ۱۳۱۲ ش) ص ۲ (نیز رش: ص ۱۹۵-۲۰۲) و در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (بتصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش) ص ۶۰ صریحاً آمده است در نزهة نامه علائی شهردان ابوالخیر (نسخه خطی شماره ۷۸ کتابخانه مجلس مقالت هفتم) و در مجمل - التواریخ والقصص ص ۲-۳ نام کتاب دیده نمیشود ولی فحوای کلام معلوم میدارد که مقصود شاهنامه است.

۲ - این صفت را بلعمی بشاهنامه ابوالمؤید (ص ۱۳۳) و شاهنامه (= سیرالملوک) ابن المقفع (ص ۴) هر دو داده است.

و لهراسب و اخبار آغش و هادان و کی شکن باجمال یا تفصیل آمده بوده است و برخی از آن داستانها کتابی جداگانه تلقی می‌شد.

مؤلف تاریخ سیستان بداستان گرشاسب عنوان کتاب داده و قطعاتی از آنرا در کتاب خود آورده^۱ ولی چنانکه برخی از محققان احتمال داده‌اند کتاب گرشاسب بخشی از شاهنامه^۲ بزرگ ابوالمؤید بوده نه کتابی مستقل و مفرد و آنچه این نظریه را تأیید میکند آنست که بلعمی در تاریخ خود ذیل پادشاهی بیوراسب آنجا که از فرزندان و اعقاب جمشید تا فرامرزانام میبرد گرشاسب را نیز در جمع آنان ذکر میکند^۳ و سپس میگوید: «و حدیثها و اخبارها و سرگذشتهای ایشان بسیارست و بسیار گویند. ابوالمؤید البلخی یاد کند بشاهنامه^۴ بزرگ»^۳

این تألیف شکوهمند گرانقدر ابوالمؤید قدر متیقن تا زمان تألیف تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (۶۱۳ ه. ق) و ایلغار سهمگین کم نظیر مغول باقی بوده و از آن پس بر اثر حوادث از دست رفته است.

۱- ص ۱ و ۵ و ۳۷-۳۵. ظن نگارنده بر این است که آنچه در صفحات ۲-۷ (بنا کردن سیستان... و باز از پس وی فراسرز بود) و صفحات ۲۱-۲۳ (سیستان از بهر آن گوید... نیمروز نام کردند) و صفحات ۳۲-۳۴ (گرشاسب و نبیرگان... بیلخ شد) آمده اصلاً از کتاب ابوالمؤید گرفته شده است. نیز رش: مقدمه مجمل التواریخ و التخصص ص و .

۲- تاریخ بلعمی (ص ۱۳۳) و تاریخ سیستان (ص ۲) (نه ص ۸۵) در سلسله نسب گرشاسب جز در بعضی از نامها که تحریف شده کاملاً موافقت دارند و این نیز وحدت مرجع و نظریه مذکور در بالا را که کتاب گرشاسب ابوالمؤید قسمتی از شاهنامه بزرگ او بوده مؤید است.

۳- برای سزید اطلاع درباره کتاب مذکور رش: تقی زاده، مشاهیر شعرای ایران، کلاه دوره جدید سال ۱ ش ۲ ص ۷-۹ و ۸ ص ۱۰ و ح ۱ و سال ۲ ش ۱ ص ۱۵-۱۶ و ش ۱۲ ص ۲۸ س ۱ ح ۲؛ قزوینی، مقدمه قدیم شاهنامه، هزاره فردوسی ص ۱۲۵-۱۲۶؛ سعید نفیسی، ابوالمؤید بلخی، مجله شرق دوره اول ش ۳ ص ۱۲۹-۱۳۶؛ دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ ص ۶۱۱-۶۱۲؛ ژ. ل. من ۳۴ ح ۱۹.

تاریخ نامه بلعمی

این کتاب را ترجمه تاریخ طبری (= تاریخ الرسل والملوک ابو جعفر محمد ابن جریر) (۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) نیز گویند و آن ترجمه گونه ایست از تاریخ طبری که در سال ۳۵۲ تا ۳۵۵ با کسر و اضافات بجا و نابجا و اصلاحات و انتقادات^۱ (و احیاناً اشتباهات) از خامه ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله تمیمی بلعمی معروف به امیرک دستور ملوک خراسان ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هـ). بلعمی در مقدمه کتاب (ص ۱-۲) گوید:

« و بدانکه این تاریخ ناسه بزرگست که گرد آورد ابی جعفر محمد... الطبری... آنکه ملوک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی... بلعمی که این تاریخ ناسه را... پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نباشد پس گوید چون اندروی نگاه کردم و دیدم اندروی علمهای بسیار و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندروی فایدهها دیدم بسیار، رنج بردم و جهد و ستم بر خویشان نهادم و این را پارسی گردانیدم...»

۱ - مثلاً داستان کیوسرث و عقاید ایرانیان در آغاز آفرینش آدم (ص ۲ بعد) و اقوال حکیمان و متکلمان (ص ۲-۳ و ۲۶ و ۳۵ و بعد) و منجمان (ص ۲ و ۴) و دهقانان (ص ۵-۸) و گبران (ص ۱۱ و ۱۲) و جهودان و ترسایان (ص ۱۴) و سردم عالم (ص ۱۶) و گروهان عجم (ص ۱۱۲ - ۱۱۳) و گروهی از علماء اخبار (ص ۱۱۳) و پسر متنع (ص ۴ و ۱۱۳) و مغان (ص ۱۱۶) و ابوزید بلخی در کتاب فضایل بلخ (ص ۱۲۰) و گفتار علما (ص ۱۲۱) و ابوالمؤید بلخی (ص ۱۳۲ - ۱۳۳) و قول و رأی باطنیان (ص ۳۷ - ۴۳۹) و بحثهای راجع بقرآن (ص ۴۶ و بعد) و خبر خراج در عهد قباد و انوشروان (ص ۹۷۰ - ۹۷۲) همه مطالبی است که بلعمی از خود و منابع دیگر با همت گرد آورده و بر اصل افزوده است. بلعمی گاهگاه نیز از طبری انتقاد کرده (مثلاً رش: ص ۵۱ - ۵۲ و ۵۰۴ و ۶۶۰ و ۶۶۸ و ۷۰۱ و ۷۷۲ و بعد...)

سرگنشت بهرام چوبین سردار معروف هرمز و اختلافات و کشمکش او با خسرو پرویز و نافر جاسی کار او موضوع داستانی حماسی شد که ظاهراً در اواخر روزگار ساسانیان مستقلاً بزبان پهلوی بقیه در حاشیه صفحه بعد

از این نوشته گرداننده کتاب صریحاً معلوم میشود^۱.

امّا علامه محقق قزوینی نوشته اند^۲: «... و چیزی که مر اسابق باشتباه انداخته بوده و مراد مؤلف [یعنی ابوالفضل محمد بلعمی پدر ابوعلی] را ابوعلی بلعمی انگاشته ام لابد ترجمه تاریخ طبری بوده است که او را در نظر من از ادباء جلوه داده بوده است و حال آنکه با احتمال بسیار بسیار قوی ترجمه تاریخ طبری فقط بسعی و اهتمام و عنایت

بقیه حاشیه صفحه قبل:

برشته تحریر درآمد در عهد اسلامی جبلة بن سالم بن عبدالعزیز آن سرگذشت را از پهلوی عبری درآورد این داستان بملاحظاتی که تا حدی معلوم است درخداای نامه و در ترجمه عربی آن داخل نشد ولی برخی از مورخان اسلامی قسمت‌هایی از ترجمه عربی جبلة را در تألیفات خود وارد کردند و ترجمه فارسی آن اول بار در تاریخ نامه بلعمی (ظاهراً بخامنه گردآورنده کتاب) دیده میشود، نیز رش: طبری، تاریخ ج ۱ ص ۵۸۶ و ۵۹۱؛ دینوری، الاخبار الطوال ص ۸۱-۱۰۴؛ یعقوبی تاریخ ج ۱ ص ۱۳۵-۱۳۹؛ سروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۳؛ الفهرست ص ۳۰۵؛ شاهنامه فردوسی؛ فارسنامه ابن بلخی ص ۹۸-۱۰۳؛ مجمل التواریخ ص ۷۶-۷۷؛ نولدکه، حماسه ملی ایران (ترجمه بزرگ علوی) ص ۲۷ و ح ۲ و ص ۳۱ و ص ۸۰؛ تقی زاده، کاهو، دوره جدید سال ۱ ش ۱۰ ص ۱۳ س ۱ و ح ۳ و س ۲ و ح ۷ و ص ۱۱ س ۲ و ح ۱۱ ص ۸ س ۲ و ح ۳ و ح ۱۱ ص ۱۰ و ح ۱۰ و ح ۱۲ ص ۷ س ۲ و ح ۲ - جبلة بن سالم مترجم سزبور کتاب رستم و اسفندیار را نیز از پهلوی عبری ترجمه کرد (رش: الفهرست ص ۳۰۵) پدرش ابوالعلاء سالم که در بلاغت شهرتی داشت کاتب و صاحب دیوان رسایل هشام بن عبدالملک اموی (م ۵۱۲۵ هـ) بود (رش: الفهرست ص ۱۱۷ و ۱۲۵ و جهشیاری ص ۶۲-۶۴) نه جبلة (چنانکه بخط در الفهرست ص ۲۴۴ مذکور است).

- ۱ - مؤلف مجمل التواریخ گوید (ص ۱۸۰): «اندر نقل کتاب تواریخ محمد بن جریر الطبری... که از تازی پیارسی کرد دست ابوعلی محمد بن محمد الوزیر البلعمی بفرمان امیر منصور بن نوح السامانی، که بر زبان ابی الحسن الفایق الخاصه، پیغام فرستاد در سنه اثنی و خمسين و ثلاثمائه»
- ۲ - چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (بکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۲۴، ولیکن در بیق ج ۷ ص ۲۶۷ نظریه ای موافق با نوشته مذکور بلعمی.

او بوده است نه بقلم شخص او مستقیماً . . . « تاریخ نامه بلعمی اولین کتاب نثر فارسی مفصل و گوهری است که از گنج خانه بتاراج رفته ادبیات ایران بما رسیده است ^۱ .

کتاب شش فصل در شناختن اسطرلاب

تألیف حکیم ابو جعفر محمد بن ایوب حاسب طبری از علمای ریاضی و نجوم که در سال ۳۵۴ هجری (۳۳۴ یزدگردی) بطریق سؤال و جواب نوشته شده است ^۲ .

کتاب استخراج

در طلب عمرو هیلاجت درسی باب . تألیف حکیم ابو جعفر محمد بن ایوب حاسب طبری ^۳ .

کتاب زیج المفرد

تألیف محمد بن ایوب حاسب طبری ^۴

شمارنامه ^۵

از همدان عالم

ترجمه تفسیر بزرگ از روایت طبری

نگاشته جمعی از علمای ماوراء النهر در روزگار امیر ابوصالح منصور بن نوح

۱- رش : مقدمه سودسند آقای محمد پروین گنابادی بر مجلد اول تاریخ بلعمی ص ۱-۸۳ .

۲- رش : ابوالحسن بیهقی ، تتمه صوان الحکمه (چاپ لاهور) ص ۸۴ و ذیل آن ؛ حاجی خلیفه کشف الظنون ج ۱ ص ۳۴ و ص ۸۴ ؛ دکتر مهدی بیانی ، نمونه سخن فارسی ص ۲۳-۲۴ ؛

سید جلال الدین طهرانی ، گاهنامه سال ۱۳۱۱ ش ص ۱۳۰-۱۳۲ ، و گاهنامه سال ۱۳۱۲ ش .

ص ۵۰ ، آقای طهرانی نسخه ای از این کتاب را که کتابت آن بسال ۳۷۲ هجری انجام گرفته در کتابخانه خود دارند . رساله العمل والاقاب فی معرفة علم الاسطرلاب از نسخه های خطی

کتابخانه سلطنتی سابق برلین ظاهراً همین کتابست (رش : مجله دانشکده ادبیات تهران

سال ۷ ش ۳ ص ۷۳ - ۷۴) ؛ محمد دبیرسیاقی ، نمونه نثرهای بجامانده فارسی ص ۶۱-۶۷ .

۳- رش : دکتر بیانی ، نمونه سخن فارسی ص ۲۵-۲۶ ، فهرست کتابهای اعدائی آقای

مشکوة بکتابخانه دانشگاه تهران نگارش دانش پژوه ج ۳ ص ۸۲۸ کتاب منظور در این

نسخه بعنوان « استخراجات درخواستن عمرو هیلاج » یاد شده است .

۴- رش : اتقی زاده ، گاه شماری ص ۲۹۹ ؛ حاجی خلیفه ج ۲ ص ۹۷۱ ؛ عجب

نامه ص ۱۴۱ در باب عصر مؤلف و اختلاف رأی در آن ، رش : فهرست کتابخانه مجلس

شورای ملی ج ۶ ص ۱۰۲ ح ۲ .

۵- این کتاب بچاپ رسیده و بزودی منتشر میشود .

سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵ هجری). نام مترجمان این کتاب و تاریخ ترجمه آن و وزیري که در زمان او این کار انجام یافته معلوم نیست - در عهد منصور دو وزیر بتناوب وزارت میکردند یکی ابوعلی محمد بن محمد بلعمی و دیگر ابوجعفر احمد بن حسین عتبی و احتمال می‌رود که ترجمه در وزارت ابوعلی بلعمی که مترجم تاریخ طبری نیز هست صورت گرفته باشد خاصه که در مورد ترجمه تفسیر طبری در نسخه خطی نفیس پاریس مطلبی نقل شده که شبیه آن در مورد ترجمه تاریخ طبری در مجمل التواریخ و القصص آمده^۱ و آن اینست :

« پس بیرون آمد فرمان امیرسید ملک مظفر بردست کسهای او و نزدیکان او و وزیران [؟] برزبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی این جماعت مردمان و این علما (یعنی علمای ماوراءالنهر) تا ایشان از بیان خویش هر کدام دانایتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکنند و اقتصار کردند برستون اخبار...»^۲

امری که در خور ذکر است و برخی از دانشمندان بآن توجه کرده‌اند اینست که :

«... تفسیری که فعلاً از محمد بن جریر الطبری... بدست است و درسی جزو ده مجلد بسال ۱۳۲۱ هجری در مصر بطبع رسیده بکلی وبالمره غیر از آن چیز نیست که بنام ترجمه تفسیر طبری... بفارسی موجود است. با آنکه صریحاً در مقدمه ذکر شده که این کتاب تفسیر ترجمه مذکور است و بدست جمعی از علمای ماوراءالنهر و با منصور بن نوح سامانی ترجمه شده است. و با تطبیق بین این دو یعنی متن طبری و آنچه بنام ترجمه تفسیر طبری معروف شده - این نکته واضح میشود... و علاوه بر آن تفسیر طبری پر است از مطالب مربوط بصرف و نحو و لغت و روایات مختلف و استشهادات از شعرای عرب و طرق متعدد روایات و قرائت و غیره که ابداً از آن نام و نشانی در ترجمه نیست. و فقط گاهی

۱ - رش : در همین یادداشتها ذیل عنوان تاریخ نامه بلعمی.

۲ - رش : قزوینی، مقدمه سرزبان نامه ص ید-یو؛ قزوینی بیست مقاله ج ۱ (۱۳۰۷ ش)

داستان‌هایی که مربوط بانبیاء است و بمناسبتی در قرآن بآن اشاره شده ، نقل می‌کند .
و این داستانها هم با متن طبری موافقت ندارد . . .^۱

المعالجة البقراتية^۲

یا کناش ابوالحسن احمد بن محمد طبری ترنجی شاگرد ابوماهر موسی بن سیار
مجوسی . مصنف در ابتدای امر طیب ابو عبدالله بریدی (والی اهواز از سنه ۳۱۶ تا ۳۳۲

۱ - رش : برگزیده نثر فارسی ، فراهم آورده دکتر محمد معین ص ۲۷ ح ۱ (یادداشت
آقای زریاب خوئی) . برای مزید اطلاع درباره این کتاب رش : مجتبی سینی ، مجله تقدم
سال ۱ ص ۵۶-۶۰ و ص ۱۰۵-۱۰۷ ؛ سینی ، مجله یغما سال ۲ ش ۶ ص ۲۲۵-۲۳۰ ؛
دکتر مهدی بیانی ، نمونه سخن فارسی ، ص ۶-۱۱ ؛ دکتر بیانی ، راهنمای گنجینه قرآن در
موزه ایران باستان (تهران ۱۳۲۸ ش) ص ۱۹-۲۰ ؛ حبیب یغمائی ، نسخه‌ای از ترجمه
تفسیر طبری در ساها ، یغما ، سال ۱ ش ۱ ص ۳۰-۳۵ ؛ حبیب یغمائی مجله یغما سال ۲
ش ۴ ص ۱۲۹-۱۳۷ ؛ یغمائی ، یغما ، سال ۹ ص ۱۹۱-۱۹۲ ؛ یغمائی ، اصطلاحات و
لغات نادره ترجمه تفسیر طبری ، یغما سال ۱ ش ۶ ص ۲۶۱-۲۶۴ ؛ دکتر یحیی مهدوی ،
یغما ، سال ۱۰ ش ۳ ص ۱۳۶-۱۳۹ ؛ یق ، ج ۷ ص ۲۶۷ ؛ نظام وفا ، یادگار اروپا ص ۱۲۷ ؛
استوری ، ادبیات فارسی بخش اول ص ۱-۲ ، بخش دوم ص ۱۱۸۹ (اقبال آشتیانی ،
ترجمه استوری ، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۱ ص ۷۱-۷۳) ؛ ژ. ل .
ص ۴۱-۵۰ ؛ و حواشی . ترجمه تفسیر طبری از محل هدیه استاد بزرگوار دانشگاه آقای دکتر
یحیی مهدوی فراهم آورنده نسخه‌های عکسی آن کتاب بتصحیح و اهتمام فاضل ارجمند آقای
حبیب یغمائی با مقدمه و معرفی نسخه‌های آن در کتابخانه‌های معروف ، بچاپ رسیده و از
این راه خدمتی پراچ بفرهنگ و ادب ایران انجام یافته است . نگارنده بامسرت تمام می‌بیند
که آرزوی قدیم او (رش : قراضه طبیعیات ، مقدسه صحیح ص ۳۶-۳۷ و ص ۶۶-۶۷ وح)
در باره طبع تفسیرهای فارسی با چاپ شدن ترجمه تفسیر طبری و دوسه تفسیر مهم دیگر تا
حدی جامه عمل پوشیده است .

۲ - در بعضی از نسخه‌های خطی این کتاب و منبعهای دیگر «المعالجات البقراتية» آمده
است ولی صورت بالا صحیح تر می‌نماید .

و وزیر راضی و متقی عباسی) بود و پس از مرگ ابو عبدالله بریدی در سنه ۳۳۲^۱ پزشک امیر ابوعلی حسن رکن الدوله دیلمی (۳۲۰ - ۳۶۶ هـ) گردید و کتاب خود را قدر متیقن پس از سال ۳۳۹ هجری^۲ در ده مقاله که مقالت اول آن در امور فلسفی راجع بطب است برشته^۳ تحریر در آورد. این کناش که یکی از کتابهای مهم و سودمند طب قرنهای ابتدائی هجری است شاید اصلاً بفارسی نوشته شده بود و سپس بعربی درآمد^۴ متن عربی آن حاوی بحث و استقصاء در ذکر انواع بیماریها و چگونگی درمان آنها با توجه بشریح اعضاء اکنون موجود است.

کتاب عجایب بر و بحر

تألیف ابوالمؤید بلخی. تاریخ سیستان که قدیمترین مرجع درباره این کتابست و قطعائی از آنرا (بی تغییر؟) ضبط کرده آنرا بنام کتاب عجایب بر و بحر^۵ خوانده است لکن متأخران آنرا باعتبار تحریر جدید آن کتاب^۶ با سندهای دیگر چون عجایب

- ۱ - چهار مقاله، تعلیقات قزوینی ص ۴۰؛ .
- ۲ - یعنی پس از درگذشت ابونصر فارابی، رش: دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة مجلد ۶ ص ۲۴۲۸.
- ۳ - رش: الدوسیلی، علم عرب ص ۱۲۰. ولی نگارنده از اساس این قول و مأخذ آن بیخبر است و در صحت آن تردید دارد. برای اطلاع بیشتر از مؤلف و کتاب او، رش: ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۲۱؛ بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب، ج ۱ ص ۲۳۷ و ذیل آن ج ۱ ص ۴۲۲؛ سارتن، مقدمه بر تاریخ علوم، ج ۱ ص ۶۷۷؛ محمد تقی دانش پژوه، جای مذکور ص ۲۴۲۵ - ۲۴۲۹؛ دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۴۵ و ۶۰۹ - ۶۱۰.
- ۴ - رش: تاریخ میستان ص ۱۳ - ۱۴ و ۱۶ - ۱۸ (بدون ذکر نام کتاب)؛ مؤلف پس از ذکر نام ابوالمؤید (ص ۱۳) از بشر مقسم نام برده و باو هم کتابی در عجایب بر و بحر نسبت داده که بقرینه فارسی بودن کتاب ابوالمؤید ممکنست آن نیز بفارسی بوده.
- ۵ - نسخه کتاب ابوالمؤید از میان رفته و تحریر جدید از آن که بر اساس کتاب ابوالمؤید با الحاقات پس از سال ۶۱۳ در آذربایجان صورت گرفته در دو نسخه یکی ناقص در کتابخانه استاد فقید بهار (عجائب البلدان) و دیگری (که در جزو کتابهای شرق شناس شهیر ادوارد لیل بوده) (عجائب الاشیاء) در کتابخانه کیمبریج موجود است.

البدان^۱ و عجائب الاشياء^۲ و عجائب الدنيا^۳ نیز یاد کرده‌اند در آغاز نسخه فعلی کتاب آمده است :

« چنین گوید ابوالمؤید بلخی رحمة الله علیه که مرا از طفلی هوس گردیدن عالم بود، و از بازرگانان^۴ و سردم اهل بحث عجایبها بشنیدم ، و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم ، و جمع کردم از بهر پادشاه جهان ، امیر خراسان ملک مشرق ، ابوالقاسم نوح بن منصور سولی امیرالمؤمنین [۳۶۵ - ۳۸۷ هـ] ، تا او را از آن مطالعه مؤانست بود ، و حق نعمت او را گزارده باشم که برین و عالمیان واجبست «^۵.

و از این قول میل بجهانگردی و تازه بینی و عجایب شنوی و خطر جوئی مؤلف که در آن روزگاران نسبتاً با وجود رنج راه و آسیب سفر خاصه نزد جوانان کم

۱ - رش : م . بهار ، مجله ارسلان سال ۱۱ ش ۱ ص ۱۲-۱۴ ؛ تاریخ سیستان مقدمه بهار ص ۷ ح ۱ و متن ص ۲۱ ح ۱ ؛ بهار ، سبک شناسی ج ۲ ص ۱۸-۲۰ ؛ قابوسنامه ، (با مقدمه و حواشی بقلم سعید نفیسی) ، حواشی ، ص ۱۹۵ و ص ۱۹۸ ؛ نفیسی ، ابوالمؤید بلخی مجله شرق دوره اول (۱۳۰۹ ش) ش ۳ ص ۱۳۱ ؛ برگزیده نثر فارسی ، فراهم آورده دکتر محمد سعید ص ۲۴ . اما بعقیده نگارنده کتاب بلدان و منافع آن مذکور در تاریخ سیستان (ص ۱۷) با کتاب ابوالمؤید ارتباطی ندارد (رش : سبک شناسی ج ۲ ص ۲۰) .

۲ - رش : ادوارد برون ، نسخه های خطی فارسی سرالبرت هوتوم شیندلر ، مجله انجمن آسیائی سلطنتی لندن سال ۱۹۱۷ م ، ص ۶۵۷ - ۶۹۴ (کتاب شماره ۴۲) ؛ فردوس الحکمة فی الطب ، مقدمه مصحح ص ید - یه ؛ قابوسنامه ، حواشی ص ۱۹۵-۱۹۶ و ۱۹۸ ؛ مینوی ، مجله یغما ، سال ۲ ش ؛ ص ۱۴۰ ؛ مینوی ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۲ ش ۴ ص ۳۸ .

۳ - رش : ادوارد برون ، جای مذکور ، قابوسنامه ، حواشی ص ۱۹۵ و ۱۹۸ ؛ مجله یغما ، سال ۲ ش ؛ ص ۱۴۰ .

۴ - در وصف و ترسیم و شناساندن شگفتی های عالم طبیعت از برویجر و جانداران و عجایب شهرها و آبادانیها و قوسها و استها که از زمانهای قدیم بتدریج در کتابها ثبت و ضبط شده بازرگانان سفر کرده و جهان دیده (گاهی دروغزن) سهم و نصیب مهم داشته‌اند .

۵ - رش : برگزیده نثر فارسی ص ۲۴ .

نظیر نبوده^۱ معلوم میشود. گردآوری داستان این عجایب نیز برای پسندخاطر و «مؤانست»

۱ - کتابهای بسیار که در این عصرها (حتی در امپراطوری روم و وادی نیل و شاهنشاهی ساسانی) بعنوان های مختلف با مفاد نزدیک بهم بخامه جمعی از سیاحان و بازرگانان و جغرافیا دانان و مورخان و دانایان (که می توان برخی از آنها را از بعضی جهات با دادن آگهی ها و دیده و ریهای سودمند پیشروان انسان شناسی اجتماعی (انثروپولوژی سوسیال) و قوم شناسی (انثولوژی) و وصف طبقات اسم یا قوم نگاری (انثوگرافی) بشمار آورد) نوشته شده باز نمای این این حس و حال و نمودار ذوق و دل بستگی بل شوق و شیفتگی عاسه بویژه کودکان و جوانان و سردم سلیم دل براضی ساختن قوه خیال و خواندن این نوع آثار و شنیدن عجایب و غرایب (گاهگاه واقعی و بیشتر خیالی و مجعول) طبیعت و دریاها و شهرها و بناها و خوارق عادات و شگفتی های رفتار و کرد ارساکنان گوناگون سرزمینهای دوراست. تدبیر این تصنیفات که بصورت های گوناگون در کتابهای ادبی (نثرونظم) و تاریخی و جغرافیائی و علمی و فنی جلوه گیری می کند و جستجو و بررسی سلسله ارتباط آنها باهم از عهد بسیار قدیم (قرن نهم و هشتم پیش از میلاد) موضوع بحثی متنوع و مفصل و کتابی بزرگ تواند شد. نگارنده در ضمن مطالعه کتب نام مقداری کثیر از این نوع تصنیفات را دیده و ثبت کرده است گذشته از آنچه راجع باین مبحث ضمناً در تألیفات متعدد مختلف (جغرافیائی و تاریخی و سیاحتی و ادبی و داستانی و افسانه ای و نجومی و اقلیم شناسی و زمین شناسی و نبات شناسی و حیوان شناسی و علوم خفیه) آمده کتابهای کلاً یا جزاً حاوی این نوع مطالب است که بعنوان های ذیل دیده میشود. نا گفته پیداست که فهرست زیر برپایه تتبع و استقصای کامل نیست:

عجائب بروبحر - عجائب - البحر والبر - عجائب البحر - عجائب البلدان - عجائب الاشیاء
عجائب - الدنيا - عجائب العالم - عجائب المخلوقات - عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات
عجائب الافاق - عجائب الهند - کتاب العجائب - عجایب ناسه - عجایب شجره - عجائب
الملکوت من البحر - خار کتاب العجائب الكبير - عجائب الاخبار - عجائب العلوم -
العجائب الاربعه - عجائب الطبقات - العجائب الطبيعية والغرائب الصناعية - کتاب الامصار
و عجائب البلدان - خريدة العجائب و فريدة الغرائب - نخبة الدهر فی عجائب البر
و البحر - مختصر العجائب - المغرب فی عجائب المغرب - نشق الازهار فی عجائب الامصار -

بقیه در حاشیه صفحه بعد

پادشاهی که چون بامیری بنشست هنوز بالغ نبود^۱ و دوران سروریش هم در جوانی بسرآمد مؤید این گفتار است.

ترجمه فارسی السواد الاعظم^۲

مؤلف اصل کتاب خواجه امام ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابن زید حکیم سمرقندی از امامان فقه حنفی (متوفی بسال ۳۴۲ هـ) و معاصر امام ابوالحسن علی اشعری (متوفی بسال ۳۲۴ هـ) و شریک ابومنصور محمد ماتریدی

بقیه حاشیه از صفحه قبل :

کتاب الغرائب - غرایب عالم - مجمع الغرائب - تحفة الغرائب - تحفة الغرائب فی التبریح والعجائب - تحفة الاصحاب ونخبة الاعجاب - الدر المنصود فی عجائب الموجود - جواهر البحور و وقایع الاسور و عجائب الدهور

در این فهرست گاه عنوانی واحد بر کتابهای مؤلفان مختلف اطلاق گشته چنانکه بتقریب دوازده کتاب مختلف بنام عجائب البحر و شش بنام عجائب البلدان و شش بنام عجائب الدنيا و پنج یا شش بنام تحفة الغرائب و پنج یا شش بنام صور الاقالیم و چهار یا پنج بنام عجائب المخوقات ... خوانده شده است.

۱ - رش : زین الاخبار گردیزی (طبع برلین ۱۳۴۷ هـ ق) ص ۴۸ .

۲ - آنچه تا شهریور سال ۱۳۴۲ ش. از ترجمه فارسی این کتاب که اصلاً بعربی تألیف شده می شناختیم «انتخابی» بود که از آن بوسیله محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری معروف بخواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) از اصحاب خواجه بنه‌الدین نقشبند وجانشین او در کتابی که بسال ۷۹۵ نوشته بعمل آمده. صاحب نسخه مذکور (بخط مؤلف) آقای دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه با دو مقاله آن کتاب را معرفی کرده و شرح حال جامع مؤلف اصلی حکیم سمرقندی را با آن افزوده بودند در تاریخ شهریور ۱۳۴۲ آقای عبدالحی حبیبی فاضل معروف افغانی با مقاله‌ای سودمند در مجله یغما (سال ۱۶ ش ۵ سردادماه ۱۳۴۲ ص ۱۹۳ - ۲۰۰ بعنوان «یک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی پیدا شد، ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارده در باره این کتاب» مژده دادند که نسخه خطی کامل ترجمه فارسی پیدا شده و پیش ایشان است و خصوصیات نسخه را در آن مقاله معلوم کردند و مقدمه آنرا نشر دادند. اما خود کتاب تا کنون بچاپ نرسیده است.

سمرقندی (متوفی بسال ۳۳۵ هـ) است و او این کتاب را در بخارا بفرمان امیر عدل اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) بتازی در شرح شصت و دو مسأله کلامی^۱ تصنیف کرد و نزدیک امیر خراسان برد و عرضه کرد همه امامان و فقیهان پسندیدند.

مترجم فارسی کتاب که نامش معلوم نیست گوید :

« پس اسیر خراسان بفرمود که این کتاب را بیارسی گردانید ، تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب رانیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند ... پس من این کتاب را بیارسی جمع (۴) کردم ، زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح بن منصور (ره) [۳۶۵ - ۳۸۷ هـ] از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد تا پیدا کرده آید ایشان را راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه وسلم و یاران و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و آن مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمائیکه اهل سنت و جماعت اند ، و آن مذهب امام امامان و سید فقها و کدخدای دین و شاهنشاه فقه ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن طاوس بن هریر بن کسری ملک بغداد^۲ که این برین مذهب بود ... »^۳

ترجمه این کتاب نیز مؤید تأثیر مصلحت دینی در تألیف این نوع کتابها بزبان فارسی در آن روزگاران است و آن چنانکه گذشت بین سالهای ۳۶۵ - ۳۸۷ هجری صورت گرفته است .

۱ - حاجی خلیفه آنرا مبنی بر شصت و دو مسأله دانسته ولی نسخهٔ مکتشف فارسی آن حاوی شصت و یک مسأله است (یادداشت آقای حبیبی در مقاله مذکور، ص ۱۹۳) .
 ۲ - در الفهرست (ص ۲۰۱) سلسلهٔ نسب او «ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی» ضبط شده است . نیز رش : مقاله آقای حبیبی ص ۱۹۸ ح ۳ .

۳ - رش : مقاله مذکور ص ۱۹۷-۱۹۸ نیز رش : دکتر بیانی ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۶ ش ۳ و ۴ (شماره مخصوص رودکی) ص ۵۷ - ۷۰ ؛ برگزیدهٔ نثر فارسی فراهم آورده دکتر محمد معین استاد دانشگاه (تهران ۱۳۳۲ ش) ص ۲ - ۴ ؛ ژ. ل . ص ۳۳ و ح .

کتاب البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع

تألیف ابونصر حسن بن علی قمی منجم که در حدود ۳۴۶ یزدگردی مطابق با ۳۶۷ هجری یا کمی بعد از آن تألیف شده، مصنف این کتاب را بعربی ظاهراً در شهر قم^۱ نوشته و بعد خود^۲ آنرا بفارسی در آورده است^۳ ابونصر منجم قمی لا اقل یک چند در دستگاه فخرالدوله ابوالحسن علی دیلمی (۳۶۶ - ۳۶۹ و ۳۷۳-۳۸۷ هـ) میزیست؛ و کتب بنام تاریخ خلفا بزبان تازی کرده بود^۴ که ظاهراً از میان رفته است.

کتاب البارع که تألیف یکی از علمای ناحیه ایران مرکزی است از حیث زبان شناسی (خصایص دستوری و لغوی و اصطلاحاتی و تطور زبان) و خاصه لهجه شناسی

۱. بدلیل آنکه برای شمال طول و عرض جغرافیائی آن شهر را آورده است (رش: ژ. ل. ص ۵۱ و ح ۲)

۲. رش: کاوه، جای مذکور؛ برای نظریه دیگر، رش: ژ. ل. ل. جای مذکور ص ۵۰-۵۳ و حواشی.

۳. یک نسخه از این کتاب در کتابخانه ملی برلین بنشان «MQ ۱۰۱» محفوظ است که ناقص و دارای سقط بسیار است. از متن عربی آن هم که کاملاً تراست در همان کتابخانه و جاهای دیگر نسخه‌هایی موجود است، رش: تقی زاده، روزنامه کاوه، دوره جدید سال ۱ ش ۷ ص ۶-۷ و ح ۱ ص ۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه برلین تألیف اهلوار شماره ۶۶۱ هـ (کتاب منظور از جنگ اخیر در کتابخانه شهر توپینگن حفظ میشود)؛ شهردان ابوالخیر، روضة المنجمین (نسخه خطی): رش: گاهنامه، جای مذکور؛ مجله ایران شهر سال اول ص ۳۴۶؛ مجله شرق دوره ۲ ص ۹۴؛ سید جلال‌الدین طهرانی، گاهنامه سال ۱۳۱۱ ص ۱۵۵-۱۵۶؛ حاجی خلیفه در کشف الظنون ص ۱۶۴۲ روایت عربی آنرا مشتمل بر پنج مقاله و ۶۴ فصل ذکر کرده است (راجع بمقدمه‌های مختلف متن عربی آن کتاب رش: ژ. ل. ل. جای مذکور ص ۵۲ ح ۱۰)؛ ذریعه ج ۳ ص ۸؛ بروکلن، تاریخ ادبیات عرب ج ۱ ص ۲۲۳ و ذیل ج ۱ ص ۳۹۸؛ استوری، ادبیات فارسی ج ۲ ص ۴۰-۴۱.

۴. رش: کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی ترجمه حسن بن علی قمی بفارسی، بتصحیح و تحشیه سید جلال‌الدین طهرانی، (تهران ۱۳۱۳ ش) ص ۸.

۵. رش: همان کتاب ص ۱۴۵.

باکة بهای دیگر که تاکنون نام برده‌ایم و بتقریب همه از نمونه‌های فارسی خراسان و ماوراءالنهر است فرق دارد^۱.

هدایة المتعلمین فی الطب

یا هدایة اخوینی یا کنشاش اخوینی^۲ تصنیف ابوبکر (یا ابو حکیم) ربیع بن احمد اخوینی بخاری شاگرد ابوالقاسم طاهر بن محمد بن ابراهیم مقانعی که یکی از شاگردان ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ - ۳۲۰ هجری) بوده است و با در نظر گرفتن سال وفات رازی احتمال دارد که کتاب هدایة المتعلمین در حدود ۳۷۰ هجری تألیف شده باشد. این کتاب بزرگ عالیقدر نه تنها نخستین اثر فارسی طبی است که بما رسیده و از جهات مختلف ادبی و زبانی و لهجی و لغوی و علمی درخور استفاده است بلکه یکی از قدیمترین و مهمتترین تألیفات پزشکی از کتابهای وسط (یعنی بین کتب مقدماتی و عالی) است که در فرهنگ اسلامی ایران مقامی ممتاز داشته و دارد^۳.

حدود العالم من المشرق الی المغرب

این کتاب در روزگار امیر ابو الحارث محمد بن احمد بن فریغون از امیران

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ - هیچ دلیلی نداریم که آنرا ترجمه شخص دیگری بدانیم .

۲- رش : سینی ، هدایة المتعلمین در طب ، یکی از نسخ خطی سهم فارسی ، یغما ،

سال ۳۱۲ ص ۴۹۷ - ۵۱۰ .

۳- رش : تقی زاده «توجه ایرانیان در گذشته بطب و اطباء» (خطابه) مجله یادگار سال

پنجم شماره ۷۱۶ ص ۲۲؛ نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله (بکوشش دکتر محمد معین)

ستن ص ۱۱۰ و تعلیقات ص ۳۷۸-۳۸۴؛ ژ. ل. جای مذاکور، ص ۴۸-۵۰ و حواشی؛ این

کتاب بکوشش دکتر جلال ستینی استاد دانشکده ادبیات مشهد بطبع رسیده و بزودی منتشر

خواهد شد. اخوینی کتابی دیگر نیز (بفارسی) بنام کتاب النبض کرده بود که بما نرسیده،

رش : دکتر جلال ستینی ، هدایة المتعلمین فی الطب ، مجله دانشکده ادبیات مشهد سال

اش ص ۵۰ .

آل فریغون^۱ (متوفی بین سالهای ۳۸۹ و ۳۹۸ هـ) درگوزگانان^۲ در ۳۷۲ هجری تألیف شده^۳ و قدیمترین کتاب جغرافیا بزبان فارسی است و باین سبب گذشته از کهنگی متن و فایده زبانی از حیث اصطلاحات علمی نیز اهمیت دارد.

تفسیر قدیم قرآن

از این تفسیر پرارزش که مؤلف وزمان تألیف آن معلوم نیست و از حیث کهنگی متن و امتیازات زبانی و لغوی و خصایص لهجه‌ای معتبر و سودمند است تنها مجلد سوم و چهارم (سوره‌های نوزدهم از آیه دوم تا آیه سیزدهم از سوره هشتادونهم و سوره‌های نود و دوم از آیه پنجم تا سوره نود و چهارم) در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است و برخی از محققان آنرا از زمانی نزدیک بزمان ترجمه تفسیر طبری میدانند.^۴

۱- رش: قراضه طبیعیات، مقدمه مصحح ص ۲۳ و ح ۵ مراجع مذکور.
۲- از اطلاعاتیکه مؤلف درباره گوزگانان داده معلوم میشود که او باین سرزمین توجه تعلق بیشتر داشته است.

۳- رش: بارتولد، متن حدود العالم (چاپ عکسی، ۱۹۳۰ م) با مقدمه بروسی؛ سیدجلال‌الدین طهرانی چاپ سربی از روی طبع سزبور (ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۴ ش)، ژ.ل. جای مذکور ص ۵۳-۵۴؛ استوری، ادبیات فارسی ج ۲ ص ۱۲۰؛ سینورسکی شرق شناس شهر این کتاب را با انگلیسی ترجمه کرده و با تعلیقات بسیار مفید بطبع رسانیده و منتشر ساخته (لندن، ۱۹۳۷ م) و آقای دکتر منوچهر ستوده استاد دانشگاه متن فارسی آن را با مقدمه و فهرستهای سودمند طبع و نشر کرده است (تهران، ۱۳۴۰ ش)؛ نیز رش: فرهنگ ایران زمین ج ۷ دفتر ۱-۳ (ص ۲۳۱-۲۳۶).

۴- رش: مقاله ادوارد برون، مجله انجمن سلطنتی آسیائی (لندن) ش ژوئیه ۱۸۹۴ ص ۴۱۷-۵۲۴؛ فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانه دانشگاه کمبریج، تألیف ادوارد برون (۱۸۹۶ م) ص ۱۳-۳۷؛ دکتر مهدی بیانی، نمونه سخن فارسی ص ۳۶-۳۸؛ استوری، جای مذکور ج ۱ بخش ۱ ص ۲-۳ (ترجمه فارسی، جای مذکور ص ۷۳-۷۴) ژ.ل. جای مذکور ص ۵۶-۵۸؛ دکتر سعین، برگزیده نثر فارسی ص ۴۵.

تفسیر قدیم قرآن

تنها قطعه‌ای (۶۰ صفحه) از این تفسیر که ظاهراً معاصر ترجمه تفسیر طبری است باقی مانده ^۱ .

تفسیر قدیم قرآن

چهل و شش ورق از این تفسیر بدست است ^۲ .

تالیفات فارسی ابوالحسن عامری

ابوالحسن محمد عامری نیشابوری (م ۳۸۱ هـ . ق) ملقب به صاحب الفلاسفه حکیم النفاطی که در دیباچه کتاب الامد علی الابد برخی از کتب خویش را نام برده به رسائلی که با اسم امیران و رئیسان بفارسی ساخته اشاره کرده است ^۳ از این رسائل فارسی جز شاید یک رساله که در ذیل شرح آن بیاید دیگر چیزی نمانده است .

۱- قطعه مذکور در نسخه قدیمی در کتابخانه فاتح (استانبول) بشماره ۳۰۱ موجود است ، رش : استوری جای مذکور ج ۱ ب ۲ ص ۱۱۸۹ .
 ۲- رش : مقاله پروفیسور محمودخان شیرانی (به اردو) ، مجله اورینتل کالج ش سی ۱۹۳۲ ص ۹۶-۹۷ و فوریه ۱۹۴۷ ص ۴۱ ؛ استوری ، جای مذکور ج ۱ ب ۲ ص ۱۱۸۹ .
 چون در تالیف یا ترجمه این تفسیرهای فارسی که عده آنها بسیار و از اصحاب مذاهب و فرقه های مختلف بوده سعی صاحبان آنها غالباً این بود که با حفظ معانی کلمات قرآن با کمال امانت و دقت و رعایت جانب دینداری معادل‌هایی در زبان فارسی برای آنها بجویند و آثار خود را بزبان عادی عمومی نشر دهند تالیف و روش گرد آوری لغات و وضع اصطلاحات آنها تأثیر مهم و در خور ملاحظه‌ای در بسط و توسعه زبان فارسی داشته و در صورت نشر و مطالعه تمامی آنها میتواند داشته باشد .

۳- استاد مینوی در قسم دوم از سلسله مقالات « تمتع سودمند خودت تحت عنوان « از خزاین ترکیه » (مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۴ (۱۳۳۶ ش) ش ۳ ص ۵۹-۸۳) شرح احوال و فهرست کتابهای ابوالحسن عامری را بتفصیل آورده و نخستین بار توجه علاقه‌مندان را باین رسائل معطوف داشته است . برای مآخذ احوال و تالیفات عامری رجوع شود به همین مقاله استاد مینوی نیز رش : یاقوت ، معجم الادباء ج ۱ ص ۴۱۱-۴۱۲ ؛ ج ۲ ص ۸۹ و ج ۳ ش ۱۲۴-۱۲۵ .
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

فرخ نامه یونان دستور

« یونان دستور نام مردی است (تاریخی یا خیالی) که در ادبیات پند و اندرز منسوب بعهد ساسانی همعصر انوشروان خسرو اول دانسته شده است و نصایحی از او بآن شهنشاه: و مذاکراتی مابین آن دونقل و مدون شده»^۱ بنام فرخ نامه بزبان پهلوئی که ابوالخیر امری(?) آنرا بزبان فارسی گردانید و متن فارسی آن در دست است « و در مقدمه^۲ تحریری که بچاپ سنگی در روایات داراب هر مزدیار^۲ طبع شده است جای نام نویسنده بار اول سفید مانده. و بار دوم و سوم اسم او بصورت ابوالخیر امری نوشته شده است. و بنده گمان می کنم شاید بتوان این لفظ را مصحف و محرف ابوالحسن عامری دانست و تصور کرد این یکی از آن رسائل فارسی باشد که خود او در مقدمه^۳ الامد علی الابدبآنها اشاره کرده و گفته است اینهار ابرای امیران و سران ایران می نوشته...»^۳

کتاب عروض

تصنیف ابویوسف ظاهراً از رجال قرن چهارم هجری کتاب او که گویا نخستین

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

وج ۵ ص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ ابوریحان بیرونی، کتاب الصيدنه (جاهای متعدد)؛ دائرة المعارف اسلام (طبع اول) ذیل نام ابن عباد؛ صدرالدین شیرازی رساله فی الحدوث، در مجموعه رسائل او (طهران، ۱۳۰۲ هق) ص ۸۳-۸۴؛ اقبال آشتیانی، چند صفحه از تاریخ ری، مجله ایران امروز سال ۴، ش ۱ ص ۱۱؛ عبدالرحمن بدوی، التراث الیونانی فی الحضارة الاسلامیة (۱۹۴۶ م) ص ۹۰-۹۱؛ بدوی، الافلاطونیة المحدثة ص ۲۰؛ یق، ج ۲ ص ۱۹۵؛ دری، کنزالحکمه (ترجمه نزهة الارواح) ص ۱۲۵-۱۲۶ و حاشیه ۴۴ و ۶۶؛ محمد تقی دانش پزوه، فهرست کتب اهدائی مشکوة بدانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۴۶؛ دهخدا، لغت نامه، ذیل ابوالحسن عامری؛ شریف رحمانی، ابوالحسن عامری (رساله دکتریتن ماسین شده محفوظ در کتابخانه دانشکده الهیات و فرهنگ اسلامی - ۱۳۴۲ ه.ش).

۱ - از مقاله مذکور استاد مینوی ص ۷۹-۸۰.

۲ - چاپ بمبئی ج ۲ ص ۲۳۰ تا ۲۴۰ (از همانجا).

۳ - از همان مقاله ص ۸۰ برای مآخذ دیگر درباره فرخ نامه و یونان دستور رجوع

شود بهمان جا ص ۸۰. نیزرش: مجمل التواریخ والقصص ص ۹۶؛ عوفی، جوامع الحکایات

کتاب عروض فارسی بشمار می‌آید^۱ اکنون مفقود است .

کتاب عروض

مؤلف آن ابوالعلاء شوشتری از شاعران قرن چهارم هجری است او ظاهراً پس از ابویوسف مذکور و یامعاصر با او بوده است. محمد بن عمر رادویانی صاحب ترجمان البلاغه (ص ۲) نام ابویوسف را بر او مقدم داشته و شاید بتوان این تقدم را تقدم زمانی دانست نام ابوالعلاء در شعر منوچهری آمده است^۲ .

خجسته نامه

در علم عروض تألیف استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی و آن اکنون در دست نیست . بهرامی معاصر امیر سبکتگین (۳۶۷-۳۸۷ هـ) و امیر محمد دود (۳۸۷-۵۴۲۱ هـ) و از شاعران و ادبای عصر اول غزنوی است . عوفی خجسته نامه را در علم عروض بنظیر میدانند^۳ نظامی عروضی^۴ دو کتاب بنام غایة العروضین (المعجم : غایة العروضین)

۱- رش : محمد بن عمر رادویانی، ترجمان البلاغه (طبع احمد آتش) ص ۲؛ آقای دکتر صفا استاد دانشگاه در باره اینکه ممکن است این ابویوسف و یوسف عروضی از شاعران قرن چهارم یکی باشند در مقاله مندرج در مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۲ ش ۳ بحثی مستوفی کرده‌اند ، نیز رش : دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ (چاپ سوم) ص ۲۷ و ص ۶۱۰ ؛ سعید نفیسی ، یوسف عروضی ، مجله شرق ش ۱۱-۱۲ ص ۷۵۸-۷۶۰ ؛ یق ج ۲ ص ۳۳۵-۳۳۶ .

۲- بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل - آنکه از ولوالج آمد آنکه آمد ازهری (رش : دیوان منوچهری دامغانی با حواشی و تعلیقات بکوشش محمد دبیرسیاقی چاپ دوم ص ۱۴۰)؛ برای اشعار او، رش : سعید نفیسی، ابوالعلاء شوشتری، مجله شرق دوره ۱ ش ۵ ص ۲۶۵-۲۶۸ ، ترجمان البلاغه ص ۴۹ و ۷۴ و ۸۵ .

۳- لباب الالباب ج ۲ ص ۵۶ . نیز رش : چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (بکوشش دکتر محمد معین) تعلیقات ص ۹۸-۹۹ ؛ شمس‌الدین محمد بن قیس رازی ، المعجم فی معاییر اشعار المعجم (بتصحیح مدرس رضوی - طهران ؛ ۱۳۱۴ ش) مقدمه قزوینی ص ب - ج و متن ص ۱۳۵ و ۱۴۱ .

۴- چهار مقاله متن ص ۴۸ ، تعلیقات ص ۹۸ و ۱۵۳ .

و کنز القافیه^۱ بوی نسبت داده لکن با آنکه شمس الدین محمد بن قیس رازی :
بهرای را از عروضیان عجم شمرده فارسی بودن کتابهای مذکور مسلم نیست اگر
جمله‌ای که شمس قیس در المعجم (ص ۱۴۱) از غایة العروضین آورده نوشته بهرایی
باشد میتوان فارسی بودن آن کتاب را محرز دانست .

کتاب ده نام (مفقود)

مؤلف این کتاب معلوم نیست نام مفردات طی در آن بزبانهای مختلف ثبت
شده بود ولی ظاهراً تحریف و تصحیف نامها . بعات جهل کاتبان . استفاده از آن کتاب
را دشوار کرده بود .

ابوریحان بیرونی آنرا در دست داشته و با آنکه در تألیف کتاب الصيدنه از آن
بهره برده در باره آن گفته است :

« در دست عوام کتابی است که آنرا ده نام گویند و نسخه های آن بغایت فاسد است^۲
و از آن سودی نتوان برد و این نام بر آن بدروغ نهاده اند زیرا هر دارو در آن بنده نام
در ده زبان نیامده است »^۳ .

مقاله یا کتاب نصر بن یعقوب دینوری کاتب (مفقود)

مؤلف ظاهراً از رجال نیمه دوم قرن چهارم است . ابوریحان بیرونی کتاب او

- ۱ - درباره کتابی باین نام یا کنز القوا فی از علی عزالدین بهرامی سرخسی (؟) رش :
- مقاله روین لوی در «ران سلخ» (مجموعه مقالات اهدائی به علامه تقی زاده) ص ۱۳۵-۱۳۸ .
- ۲ - از اینجا معلوم میشود که لابد آن کتاب مدتها پیش از ابوریحان تألیف شده بود .
- ۳ - رش : ابوریحان بیرونی ، کتاب الصيدنه فی الطب (جزء اول ، طبع ماکس
سیرهوف) ص ۱۵ . - ابوریحان درهمین جا از کتابی متداول در میان نصاری نام برده بعنوان
« بشاق شماهی » بمعنی « تفسیر نامها » که « چهار نام » نیز خوانده میشد و مواد آن بچهار
زبان یونانی و سریانی و عربی و فارسی ذکر شده بود - ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطباء (ج ۲
ص ۲۲) از کتابی اصلاً هندی باسم « تفسیر اسماء العقار باسما عشره » نام برده که ممکنست
با کتاب ده نام منظور بی ارتباط نباشد .

را در جواهر و احجار هنگام تألیف کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر در دست داشته و از آن مکرراً نام برده است کتاب دینوری گویا پس از مرگ امیررضی نوح بن منصور سامانی (۳۶۵-۳۸۷ ه. ق) تألیف شده^۲. و مؤلف در آن بیشتر از کتاب جواهر ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (م در حدود ۲۵۸ هجری) بهره یابی کرده بود^۳ تألیف او تا آنجا که آگاهی داریم نخستین کتاب فارسی در گوهرشناسی بوده است.

آنچه از نام کتابهای فارسی تا پایان قرن چهارم هجری ذکر شده باتباه شدن و نابود گشتن تألیفات و نوشته های گوناگون بر اثر حوادث مختلف در طول قرنها و فراموش شدن نام آنها اندکی است از بسیار. بی شک در کتابخانه های رسمی و شخصی داخل و خارج ایران آثاری از آن زمانها موجود است که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته و بعضی نوشته ها یا نام آنها نیز مانده که زمان تألیفشان بسبب فقدان دلیل و قرینه اکنون بدرستی شناخته نیست و شاید بعد شناخته گردد^۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- رش : فهرست اعلام کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر (چاپ حیدرآباد ۱۳۵۵ ه. ق).

۲ همانجا ص ۶۶ و ۱۷۲ .

۳- رش : کتاب الجواهر ص ۳۲ برای اطلاع بیشتر علاوه بر کتابهای مذکور، رش : بروکلن ، تاریخ ادبیات عرب ج ۱ ص ۲۴۴ و ذیل ج ۱ ص ۴۳؛ ژ. ل. ل. جای مذکور ص ۳۴ ح ۹ (و سراج ناسبرده).

۴- نگارنده فعلاً از آوردن فهرست نام آثار دستة اخیر که شاید از تألیفات قرن چهارم باشند و به چهل فقره میرسند بعلت تنگی جا و طولانی شدن مقاله خودداری می کند .
تذکره خردنامه توضیحاتی در این باب بیاورد.